

# سپا وین

نماره فوق العاده - نبر ۱۳۰۰

از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتیم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

۲۷



# سفر آرام باموتراهای یک روزه مسترچ



اتحادیه ترانسپورت هرات کاروان از ده سال به اینسو به شکل راجستر شده باد اثین موتراهای نوع ۲۰۲ مدل عصري مجهز باد رپوران ماہر درلین غسرب کشور در خدمت مسافرين قرار دارد ؛  
از هرات به گرشک، لشکرگاه، کندهار، غزني، وردک، میدان و کابل براي حمل و نقل مسافرين آماده است.

همچنان این اتحادیه از شش ماه به اینطرف در مسیر لین های شمال فعالیت مینماید ؛  
از کابل به بلخمری، سنگان، مزار شریف، جوزجان و کندهار. اتحادیه در همه ولایات نماینده گی دارد .

ادرس کابل : جاده میوند مقابل شفاخانه میوند تیلفون (۲۴۴۲۹) ویل خشتی.  
در مزار شریف : دروازه شادیان و در چوک علیمرغ  
در جوزجان : شیرغان ، بندر سرپل .  
در کندهار : دروازه کابل تیلفون (۲۶۴۴)  
در هرات : شهر نوجاده شهزاده تیلفون (۲۱۷۲) همه روزه موتراهای اتحادیه هرات کاروان در مسیر های متذکره حرکت مینمایند . سفر آرام ، باموتراهای آرام - مسترچ .

# هرات کاروان ترانسپورت

## نیازمند

### سالون اصلاح مو خانمها و آقایان

انواع شامپو و عطریات نیز فیس و شرمیر

سالون اصلاح مو نیازمند مو، بر خانمها و آقایان لار اصلاح و تئو نیاید



ر کورس، جاده منگوریان سوم تقابل بلوک ۱۳۷ متصرفت دوستی  
وقت کار : از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب همه روزه و از ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه



# آریان ویدیو

فلسفداری محافل خوبی و سرود شما را با کیفیت عالی انجام میدهد  
ادرس: شعبه الکتریک جاده نادر شتون تیلون ۲۳۰۴۷۰

## گفرتی سنبل

### بشنه پتینه با کله زیا چار فصل باشکوه تر سازید

مروس تان را درموتوری که توسط گل فروش سنبل گلپوش  
شده انتقال دهید  
ادرس را به خاطر بسپارید:  
گل فروش سنبل، زرفونه میدان، کوجه گلفروش

## قرطاسیه فروشی

قرطاسیه فروش علی کلرینز  
مجلات و سایر جراید گسترده را به  
دسترس شما قرار میدهد  
همچنان هر نوع قرطاسیه مورد  
ضرورت دایر و شاگردان مکتبها  
به نازلترین قیمت تقدیم  
میدارد  
ادرس: متصل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروش حبیب  
بر علاوه هر نوع قرطاسیه مورد نیاز  
دایر و شاگردان مکتب، کارت  
ها و اسناد را توسط ماشین پرس  
پزشک بنساید، همچنان انواع  
مجلات و جراید روز را بدسترس  
مشتریان محترم قرار میدهد  
ادرس: جنوب تانک تیل مروس  
میدان

## HOSTESS

## هوس تیس

اگر میخواهید موهاییتان همیشه پاک بوده و از  
ریش بیشتر آن جلوگیری شود. اگر میخواهید  
موهای شما جلایش اصلیاش را دوچندان سازد.  
اگر میخواهید که دستهای چرب و چرک شما  
به زودی نظیف شده و نرم شوند.

از صابون، شامپو، جلای موی و مواد ظرفشویی

### استفاده نمایید

مرکز فروش طوره کوه چار کیمت حسابید تلفن ۲۰۵۰۹  
رکاب ۲۳۶۲۹

## قرطاسیه فروشی ما

قرطاسیه فروش ذبیح الله  
قرطاسیه شاگردان مکتب را به  
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان  
هر نوع کست های هنرمندان  
داخلی و خارجی را از قرطاسیه  
فروش ذبیح الله بدست آورد  
میتوانید  
ادرس: مقابل تانک تیل  
مروس میدان تیلون ۴۴۱۸۲

قرطاسیه فروش سید احمد شاه  
قرطاسیه خوب و ارزان، انواع  
کتاب و کتابچه، انواع قلم های  
خودکار و رنگ و ده ها قلم جنس  
دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت  
های مناسب و ضمانت بخش  
عرضه میدارد  
تلفن ۲۶۲۲۶  
ادرس: منزل اول فرهنگساز  
بزرگ اتغان

قرطاسیه فروش غلام دستگیر امید  
انواع قرطاسیه مورد نیاز  
مجلات و جراید را برای ضرورت  
مندان تهیه و تقدیم میدارد  
ادرس چوک جبل السراج  
بزرگ سبز قرطاسیه فروش  
مجلات: سباون - جوانان  
امروزه آواز، اخبار هفته و کتب  
مذهبی را عرضه میدارد  
ادرس: پل باغ عومس

بر علاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز دایر و طلاب معارف جراید و مجلات خواندنی مورد ذوق شما را تهیه  
عرضه میدارد  
ادرس: چوک شهرکدز

## قرطاسیه فروش سید تقی

وحد الله پلاستیک هر نوع اسناد و کارت های شما را توسط ماشین پرس پوش میکند، همچنان قرطاسیه  
مورد ضرورت دایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد  
ادرس: مروس میدان مقابل تانک تیل

## وحد الله پلاستیک

از روض و موه زیتون که محصول وطن خود ماست استفاده نماید  
صد گرام موه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالری انرژی مینرالمای  
مختلف، شحمیات و پروتین مکی برای اطفال است کنسرو  
زیتون را از همه جا بدست آورده میتوانید

## زیتون

تصحیح ضروری:  
در صفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود  
در صفحه ۲۵ بقیه در ۰۸ تصحیح شود



# سباه و ووت

شماره ۸۷ ماه میزان و قمر سال ۱۳۶۸ مطابق  
اکتوبر و نوامبر ۱۹۸۹، شماره مسلسل ۲۰ و ۲۱

## تابخ سفید

## پیدا کردن

سید رسول رسا:

دینیتو  
ادبیاتو  
جلالت  
خیره



- در شماره آینده میخوانید
- اسرار شقایق های پر بنده که اخیرا به زمین فرود آمده بودند
- ۱۰ دلخ در این کتاب
- زنده گی جان کنده چگونه بود?

پیشنهاد

در صورت امکان اگر قسه های (هزارهک شب) در جله سیارون به شکل سریال جله بی چاپ شود، خوب میشود. درین اواخر مکشهای هنرمندان هنندی به شکل برسام آورد و جله چاپ میشود، ما اینکه میدان میهن هلاقه به ستارگان فلم هنندی درین جوانان به شکل دستتاک آن شهنشاه است، اما نسی خواه این مرص به سورولید این جله هر سوابت کند. نوبت از لبه را به بلخ

## حضرت محمد نیکمرغه میلد

## چگونگی جلوی بی را بگیرد

## در حایگاه عاشقان عارفان



مدیر مسئول: دکتر ظاهر طیبه  
تلفون: ۶۱۱۰۲  
مکارن: سعید صفا معروف  
تلفون: ۶۲۲۰۲  
سویچبورگ: ۶۱۸۵۸

ادرس: بلاق ۰۶ اکتوبریان سم

Sabawoon monthly  
magazine OF AFGHANISTAN

Our account No: 40292/B  
Da Afghanistan Bank  
Kabul, Afghanistan

# دلیب کمار سردی از غزنه

... میگویم از غزنه استم ولسی نهید ام چون ندیده ام. دلپ کمار در یک مصاحبه بسیار جالب و دلچسپ خود حرف های زیادی برای خواننده ن دارد که برای هر خواننده سیارون ارزشمندهای دارد.

دلپ کمار درین مصاحبه در برابر وضع امریز سنمایی هند حرف های دارد. جایی گفته:

- چیزهایی به عنوان شعر- در اهنکهای فلسی ماسوده شود که من یعنی انعا را نید انسم مثلا: اهنکه ((جیس جیسی)) نه با موضوع فلم ارتباط دارد و نه با لفظ و معنی قابل برد اخته.

این مصاحبه را در صفحه ۵۰ مطالعه نمایید.

میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرار میگیرد که راجع به خود صحبت میکند. من شنیده ام ما وابسته گی خیلی داریم. با مرکز سلاطین غزنه بی داریم.



نوشته تاکیر  
در صفحه ۲۸ بخوانید

نشره اتحادیه ژورنالیستان  
جمهوری افغانستان  
هیات تحریر:  
بارق شفیق  
دکتر محمد حیدر حبیب  
عبدالله شادان  
رهورد زریاب

حساب بانکی (۰۲۲۳) بر ۸  
د افغانستان بانک  
Price: Abroad-50 US dollars  
yearly-25 US dollars-6 mounts

*(Handwritten notes and poems in Persian script)*

عشرا  
عشق منی است عشق من  
عشق منی است عشق من  
عشق منی است عشق من  
عشق منی است عشق من  
عشق منی است عشق من  
عشق منی است عشق من  
عشق منی است عشق من  
عشق منی است عشق من  
عشق منی است عشق من  
عشق منی است عشق من  
عشق منی است عشق من

اداره جله در تصحیح و تدقیق مطالب دست ازاد دارد. مضا...  
مضی که به اداره مواصلت مینماید در صورت نشر یا عدم نشر و اجاره  
نویسنده مسترد نمیگردد. نظریات ارایه شده در ماسایل صرف  
نظر نویسنده میباشد.



# با مردم خانواده ها



و آتیه های مطبوعاتی سفارت خانه های مقیم کابل بودند که بدون قید رسمیات در مباحثات و مناظرات شان روی نشرات سیاوون و در مجموع مطبوعات تبادل نظر کردند. این کرد همایی مسلکی و بسیار صمیمانه در نوع خود استثنای بود. نغزایی که برای تجلیل این محفل انتخاب شده بود فارغ از هر نوع قیوداتی بود که در محافل و تجلیاتی های معین وجود دارد.

جدا دارد که از مجله خوب جوانان امروز فروشگاه بزرگ افغان، فروشگاه الوارث و ستورانت لکی فایف به خاطر همکاری شان در محفل واهدای تحایف قیمتی و با ارزش شان با سیاست یاد کنیم و از هم اکنون میروم به سوی سه سالگی نشرات مجله خود، یار زنده صحبت باقی.

موجود صفحات بیشتر در یکبار زیر چاپ میروند که در رفع تاخیر مجله با تیراژ بلند مفید است از سوی دیگر بنا بر کمبود کفایت درجه اول ناگزیر از کفایتی که مخصوص چاپ روزنامه است - استفاده بعمل آمد، طوری که کارگران مطبعه دولتی ورهبری آن اداره وعده داده اند امید واری های دایم تابخوان سیاوون در سال جدید نشراتی آن بهتر از همیشه و زودتر از هر وقت چاپ وید ستیسی بگذریم، سیاوون یکبار دیگر از کارو همکاری رهبری مطبعه دولتی، کارگران شعایر زنگوگرانی، آنست و صحنای ابراز سیاست گزار ری مینماید.

سیاوون دوسالگی نشرات خویش را به همکاری و یاری همکاری و علاقه مند ان طی محفل صمیمانه و بسیار خودمانی در هوشنل کانتیننتال به تاریخ ۲۰ میزبان جشن گرفت. جای هزاران خواننده علاقه مند سیاوون چمد رکابل چه در ولایات درین محفل خالی بود، اما جمعیتی که میتوانست نماینده گی کند هم مسلمان عزیز، دوستداران خوب و ژورنالستان

زیادی را به نشر رسانیدند. چاپ اولین فوتو رومان، آغاز سلسله کشت زار سوخته، آگاهی های علمی و طبیی، معرفی شخصیت های ملی و جهانی مرصه های مختلف هنر و ادبیات مباحث علمی و ادبی که محصول کار نویسندگان، مترجمان و ژور - نالیستان همکاری ما اند بسیاری خواننده هاگان ماخواری نکات مثبت و ارزشمندی میباشند که تا بیاید آن در نامه های آنان انعکاس یافته است.

واضح است که هنوز از اهدایال هاو مطابق به ذوق همه خواننده هاگان بودن فاصله داریم اما نیست و اراده محکم داریم که بتوانیم سیاوون را همچنان خوب خوب و موفق تر از همیشه پیش ببریم که درین راسته دگاری دوستداران و خواننده هاگان تکیه گام است آنچه مربوط به امکانات و مشکلات تخنیکی میباشد، متاسفانه بهرغم تلاش متعدد تاکنون موفق نشدیم تاخیر در نشرات را مرفوع سازیم هرچند که فاصله آنرا کوتاه ساخته ایم بنا بر مشکلات و کمبودات طباعتی قطع مجله را کوچک ساختیم زیرا در شکل

نشرات خود مدیون پنج هزار نامی است که صمیمانه از جانب خواننده هاگان فرستاده شده هرچند عده ای گله های دارند که چرا نامه های شان نشر نشده اما هر نامه دوستستان سرخط کار ما بوده و برای ما ارزش خاس داشته و دارد.

در فاصله - وسال نشرات سیاوون برای خواننده هاگان افتخانی در دایم مختلف و رویداد های ملی و جهانی در عرصه فرهنگ و دانش مطالب

مورد به سوی مجلات و روزنامه ها دراز شده است قابل توجه دانست ولی سیاوون به عنوان یک مجله عمومی چاپ مطالبی را در مورد سیمای هند و سیمای سایر کشورهای جهان همواره در نظر داشته و خواهد داشت به هر حال پیش از اینکه در مورد چگونگی مقل و موقعیت سیاوون در مطبوعات و تاریخ مطبوعات کشور سخن بزنیم بهتر است به خواننده هاگان خود گزارش بدیم، سیاوون در دوسال



سیاوون دوسال نشراتی را پشت سر گذاشت، دوسال در حیات یک نشریه مدت زمان کوتاهی است اما برای سیاوون دوسال کار، دوسال تجربه و دوسال زنده گی با اعتماد گسترده آن مطرح بود. آزمون ها و شبهه های زیادی طی این مدت زمان تجربه شد. دوسال نشرات هم برای دست اندرکاران وهم برای خواننده هاگان در سیمای نهادی داشت نسل جوان و جماعت کمتر علاقتند به مطبوعات پس از یک رکود و انزوا در مطالعه، اشتیاق تازه و دوباره بی مطالعه در یافتند و به زودی خواننده هاگان از صدها به هزارها افزایش یافت. و تکانه جدیدی در کار مجله نگاری بدید آمد که اکنون مشاهده مجلات خوانندگی زیادی هستیم که قیمت بزرگ برای کته گوری های مختلف خواننده هاگان میباشد.

سیاوون به عنوان مجله عمومی یاد نظر داشت اساسات قبول شده ژورنالستیکی برای مجله ای که در آدرش همه هاگان قرار ارد به نشر مطالب متنوع از کشور و سراسر جهان پرداخت و چه بسا که در بسیاری موارد برای اولین بار آزمایش نمود

هر چند که گاه در نقد های صمیمانه و نقد های که خواننده هاگان ما آنرا در نامه های خود ((غرض آید)) خوانده اند، بر - خن ها طی دوسال نشرات سعی نمودند ارزیابی های معنی از - کار سیاوون ارایه بدهند، خوب شبختانه در بسیاری از موارد این ارزیابی ها مارا تک نمود تا کار خود را بهتر بسازیم و اصلا با تاسف که برخی چنان نظرات و اندیشه های دور از واقعیت کار و زمان مارا به نمایش گذاشتند که فقط نایل استهزا بود و پس - برخی ها سعی کردند کمبود ها و کوتاهی های کار خویش را در پشت پرده چاپ مطالب بهرامون سیمای هند به عنوان نمونه های که گمانسل جوان را منحرف میگرداند پوشانند و بهرچسب آن چسبیدند. حالانکه آنچه را که سیاوون در مورد هنرمندان هندی به نشر رسانیده حاوی نقطه نظر های انتقادی، تربیتی و معلوماتی بوده است. نمایش فلم های هندی در کشور مورد علاقتندی فراوان مردم قرار ارد که حتی تلویزیون ناگزیر بر شده است هر هفته فلم هندی نمایش میباشند و البته نمیتوان انگشت های انتقاد را که در این



# محضرته محمد اکبر نیکمرغه میلاد



د پيري خوشحالی، معاي دي  
چه د حضرت رسول کريم (ص) د  
مبارک ميلاد يادگار هر کال به د پير  
د رښت او پرتمين صورت لمانځل  
کوي، پخوله دي به پورته د انوسون  
وړ بله کومه خبره وي چه دغه  
يادگار د نړي په گوټ گوټ کس  
پواصي د پرتونو په خرافاتو کې د  
مشاعرو په جوړولو د لوبو د پرو-  
گرام په ترتيبولو او د بېر نوټو  
په درولو ياد علماء په تقريرونو  
لمانځل کوي، يې له دې چه  
د رسول (ص) د تعليماتو سره  
وړ وکړي زما اوپر انګه زموښ  
د زړونو توتم ته ورسوي او يا  
زموښ د نفسانيت په زنجيرونوکس  
راټکيل شوي، روح ته په خپلواکه  
سره د يو پلا آزادي ساخستلو  
نصيه په برخه شي.

د هغی خوشحالی ښکاره کول  
چه په هغی کې د روح سکون  
له وي، هغه خو هغه يې مفهومي  
او يې معنی اشعارو سله ريدي  
چه په هغسوکې د ژوندانه وينه  
او هېڅ نېسي نېاني نه ليدل  
کوي، هغه خبرې او تقريرونه  
چه د زړه له تل نه راونه ونياره  
زړونو او روح کې تاثيرونه کوي  
هغه ټول يې معنی اوس اشره  
تلفیض وياوي او خبرې دي.  
د ميلاد نېسي (ص) د جشن ل  
لمانځلو څخه تر هغه څخه پوري  
فايده لاس ته نشي راتلاي ترڅو

چه د رسول مقبول (ص) د بعثت  
په مقصد معان يوه نکر و او پواصي  
د بعثت د مقصد په پوهيدو او  
خبريدو هم څه فايد لاس ته  
نشي راتلاي، ترڅو چه دغه خبرې  
تش تليخ او په منلو وساتلو پوري  
تړلي وي او زموښ د ننگلا ر-  
رهنا ونه گرزول شي.  
حضرت رسالت (ص) په پير و  
واضحو الفاظوکې د خپل بعثت  
مقصد د حسنه اخلاقو د تعليم  
ورکول بيان کوي. باک قرآن رسول  
کريم د (خلق عظيم) په لقب  
سره ياد کوي او د رسول کريم (ص)  
قول يې، تاسه ايمده کړيدي.  
اخلاقيات د فلسفيا نه خبر نشو  
مجموعه گڼل د فلاسفه د کار او شپوه  
ده. د رسول (ص) سنت لک دي د  
پېغمبر (ص) په علم او وحد (ص) په  
قول او فعل وينا او کولوکې هېڅ فرق  
نه وي او دغه د انبياو د عصمت  
معنی او مفهوم دي او مومن هم  
هغه دي چه د رسول (ص) پيروي  
کوي، معنی په اصول او کولوکې يې  
کم توپير او بېلوالی نه ټلوي.  
چيري چه توپير او بېلوالی پيدا  
شي، هلته ايمان به نفاق يا اسلام  
په گور، حق په باطل اولم په  
جهل تبد پلېسي.

عالم هغه ندي چه بېه تقريرونه  
کوي، عالم هغه دي چه د هغه  
عمل د حسنه او ښوولو و اخلاقو  
معياري گوزي، مومن هغه ندي چه  
پواصي په ژبه د خپل ايمان اعلان  
اوپيان کوي، بلکې مومن هغه دي  
چه د هغه علم د هغه په وينوکس  
داسي گور شي او د وران وکسري  
چه د هغه د علم په خلاف د بدل  
هېڅ عمل د مينځ ته راتللو امکان  
موجود نه وي.  
که چيري زموښ په زړونوکې د  
ايمان د نور کومه رڼا پاتې وي، نشو  
موښ بايد د خپل نفس په مقابل  
کې خپل د رېځ غوره کړو او وگورو  
چه موښ خپل ژوي والی ختم -  
الرسول سره ساتلی شو او که  
خړنگه ؟ که چيري موښ کې پسه  
رښتيا سره لږ څه اخلاص او مينه  
پاتې وي نو موښ بايد دي تسه  
بحير شو چه موښ دغه څه د پاسه  
پو زړو او خلوو سوو کولوکې د رسول  
کريم (ص) تعليمات ترڅه  
ند اړي مسخ کوي او د حق لسه  
لپاري خومره لري شوي يو.  
مذ هب په تشواو يې عمله نمر و

تقريرونو، مشاعرو او شعرونو  
با ندي ژوندي نشي پاتې کيد ي  
سيا سي شعرونه پواصي لسه  
سيا ست سره بېه ښکاره شي،  
مذ هب کې له علم سره ژوند پيدا  
کوي، د نفس له تزکس شپوه پسه  
ژوندانه کې نوي هيلې پيدا کوي،  
حقيقي مينی او انسانيت څخه د  
انسانی صفاتو رښتيني ژوند مينځ  
ته راغی.  
که چيري موښ په صاد قان صورت  
د رسول کريم (ص) د بعثت يادگار  
لمانځل غواړو نو موښ بايد په دي  
معان پوه کړو چه د رسول (ص) د  
بعثت څخه مقصد څه شي دي  
د هغه د ياد شوي حسنه اخلاقو  
معياري څه او زموښ د زمانې مسايل  
څه شي دي او د هغود حل کيدو  
په لار کې هغه خړنگه گټور ثابتي  
خړنگه چه د رڼغ او ناروغتيا  
علاج يې د صحيح تشخيص کيد و  
څخه هېڅکله ممکن ندي، نو هغه  
شان ترڅو چه موښ د خپلو



د کایناتو پرتولو لند واوچو یو  
 شان نازل شوي چه هغه انسان  
 نانوته د فطرت صحیفې د مطالعې  
 لسی دعوت ورکوي چه هغه د  
 خدای د عدل او حکمت یی ساری  
 خزانه ده همدغه شان خدای  
 تعالیٰ (ج) انسان ته د علم د  
 زد کړې لپاره نه کمید ونکی تند وور  
 به برخه کړې ترخوچه هغه د علم  
 د بحر دی سر او سامانه ساحل له  
 لید ونه ونه پارسی - ریشتی علم  
 د دین علم دی او نور ټول علوم  
 د هغه خانگی دی او ټول علوم  
 به ترهغه وخته پورې د علم په مقام  
 کی پاتی وي ترخوچه هغه خپل  
 اهل سره ټینگه رابطه ساتي کوم  
 وخت چه د هغه رابطه له دین  
 سره وصلیږي نو هغه وخت غیبره  
 دی چه هغه گټور نشی پاتی کیدی  
 د انسان لپاره د مرگ سبب گزني  
 کوم وخت چه نفسیات له مذ هب  
 څخه بیلېږي دغه وخت کی هغه  
 د ځلکو د غلطولو اوس لاري کولو  
 لپاره پکار لویږي همدغه شان  
 کوم وخت چه ساینس له مذ هب  
 څخه بیل شي دغه وخت د ظلم  
 وژنی، تباهی او بدي سامان  
 برابروي کوم وخت چه سیاست له  
 مذ هب څخه بیل شي دغه وخت  
 کی څخه د عدل مساوات او  
 انسانیت د وژنی موجب گزني او  
 همدغه شان کوم وخت چه فلسفه  
 له مذ هب څخه فاصله نیسی نو  
 دغه وخت کی هغه د بصیرت او  
 سمی لیدنی په خدای انسان په  
 هغو تئوریاوکی سرگردانوي چه  
 له هغو څخه بیرونه د صحیح او  
 سلامت راوتلوا مکان هیڅ نه لیدل  
 کیدی یو په دي حساب یواځی -  
 ایمان د سمی اوصحیح عقیدې  
 څخه مطلب ندی، بلکه ایمان هغه  
 وخت خپل حقیقی اواصلی معنی  
 ته رسیدی چه هغه د علم له گداز  
 څخه راوړي، ټوله همدې کبله  
 اسلام یواځی د عقایدوله مجبور  
 هی څخه مطلب ندی بلکه هغه د  
 علومو سرچینه ده از د علم څخه  
 مطلب نه شمرت دی اونه اقتدار  
 اونه دولت اود ارای، بلکه له علم  
 څخه مطلب عمل دی، رحمنه  
 لفظا تو څخه مراد او مطلب هغه عمل  
 دی چه په ریشتی علم باندې بنا  
 او شروع شوي وي، علم یون هغی  
 عمل دی او عمل یو جسمانی فعل

پاتی به (۱۰۰) مخ کی

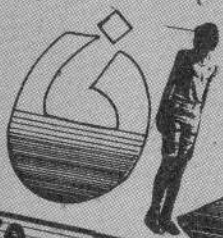
وویل: قولوا لا اله الا الله دغه  
 بت شکنی هم وه او د خدای پر -  
 ستی تعلم هم ورکه چیرې خدای  
 تعالیٰ (ج) منی، نولمې پستان  
 ما څکړې هغه د هغی بت وی او که  
 مان یی د هغه لمړي جزو لاله  
 تنقید یی او د هغه برخه یسی  
 تعمیری دی غیره الله مه منی او  
 بالله منی کوم وخت چه خلکو  
 خدای ومانه هغوی وویل چه  
 خدای عادل دی د الهی د عدل  
 عقیده یواځی عقیده د عقیدې  
 لپاره نده بلکه د علم د اثبات  
 او تکمیل د تاد و پوره د دی  
 لپاره چه هغه انسان د عدل او  
 حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره  
 تیاروي چه هغه د کایناتو نظام  
 کی پته دی او ترخوچه هغه د علم  
 یقین ترمنزل پورې ونه رسیدی  
 ترهغه وخته پورې الله تعالیٰ  
 باندې ایمان د هغه د یقین  
 منزل کی پاتی کیدی پراپمان باندې  
 د یقین اویا ورکولو اهمیت د دی  
 چه د انسانی افعالو اخلاق غیره  
 هغه د بل هیڅ نظام باندې کیدی  
 نشی دلته یقین په شک تید بیل  
 شو، هلته په ثبات کی ترزل مینځ  
 ته راځی، منافقینو سره له هرڅه  
 تر څه دغه وټو هغوی ته شک  
 پیدا شو وروسته دغه شک د الهی  
 عدل څخه د انکار خیره محانته  
 غوره کړم وروسته له هغه پراپیلو  
 د تعمت او بد ویلو او د عصمت د انکار  
 وار راځی او پسر له هغه د جهیر  
 عقیده منیځ ته راغله، نفاق پسا  
 اسلام کی محکه پراپد کار او خړ -  
 ا ب عمل دی چه هغه مسلمانان  
 له سمی لاری کړي اوله اسلام  
 عمل نه گډه حواته نژدی کوي منا -  
 فق له کار نه محکه بد دی چه  
 همدغه اسلام د دعوت اریبه نامه  
 سره د مذ هب بد نامی سبب  
 گزني، اسلامی عقاید، هیڅکله د  
 جهل او توهم پرستی او منافق -  
 الفطرت خواته د ایمان راوړ لیسو  
 ترغیب نه ورکوي هغه د علم بنیا د  
 او اساس دی او د حیات اوزو -  
 ندانه مقصد تعیینوي، او همدغه  
 شان اسلام د خدای د عقیدې د  
 منلو لپاره د جبر تعلم نه ورکوي  
 هغه انسان ته د غور او فکر کولو  
 دعوت اریله ورکوي - قرآن محکه

تعالیٰ چه تصویریه دی یو مذاهب  
 او قومونوکی دغه شان روانی یی  
 خود هغوی د خدای چه تصور  
 د هغو د نفسانیت پیداواری او  
 همدان یواځی د هغوی په  
 نفسانیت د تمکین ذریعه اوسبب  
 گزیدلی شی .  
 حضرت رسول کریم (ص) د اللہ  
 چه کوم تصویر پاندي کړې هغه  
 د هغوی له بعثت سره پوره  
 سازگاری یعنی هغوی د حیوا -  
 نیت او نفسانیت د جبر و داپستلو  
 وروسته اخلاقی هسکو څوکو  
 خواته بیای، زموږ په د ورکسی  
 انسان د اخلاقی انحطاط کومو  
 تینو درجوته چه رسیدلی که  
 د هغو جایزه واخستلی شی نو د  
 اسلامی تعلیماتو حقیقت هغه  
 شان واضح اونیگار کیدی چه  
 پخوا له هغه هیڅکله شوي نه و .  
 د ټولو بد افعالو او بد اخلاقو  
 سرچینه یی عقیده د توب دی پاره یی  
 عقیده د توب معنی په کایناتوکی د  
 حکمت او عدل له نظام څخه انکار  
 دی، کوم وخت چه انسان د قدرت  
 له قانون څخه انکار وکړي، نو د  
 علم بنیاد مترزل کیدی، کوم وخت  
 چه د حکمت له نظام څخه انکار  
 وشي، نو د انسانی افعالو څخه  
 د عدل عنصر او مغز هم ختمیږي  
 کوم وخت چه چیرې اصول نه وي  
 نو هلته د قانون هم نښه نښانه  
 نه وي او د اواضح خبره ده چه  
 هغه عمای کی چه یقینی او د -  
 رشتیا خبره نه وي نو هلته انسا -  
 لی ژوند انکم مقصد هم له وي .  
 که چیرې له ژوندانه څخه د -  
 حکمت کوم اصول نه وي او د عدل  
 نظام نه وي ټوله ژوندانه څخه  
 یی د ناامیدی، حیوانیت،  
 نفسانیت، شخړ او جگر و بل څه  
 پاتی کیدی، هغه د افراد ولسه  
 منفي ترکیب څخه نه د ژوندانه  
 فلسفه جوړیدلی شی او نه کومه  
 قاعده او دستور او ضابطه، اخلاقو  
 باندې هرڅه حسابیدی یا وچوړ -  
 یدی شی، په همدې سبب رسول  
 کریم (ص) له هرڅه نه مخکس

روحانی ریښو صحیح تشخیص  
 ونکړ و تر هغو پورې د هغو علاج  
 هم ممکن ندی - د هغه ریښو  
 علاج پورته اوزکیدی شی چی  
 د خپل رنج د حال او احوال  
 بیان وکړي مگر د هغه ریښو  
 علاج هیڅکله کیدی نشی چه د  
 خپل رنج او درد څخه منکر او د  
 صحت مندیدی هوکړي، د پاکتر  
 تشخیص په حقیقت کی د سر څو  
 معلومیدلیدی، ټوله داسی حال  
 کی چه جسمی ریښو علاج یی له  
 تشخیص څخه امکان لري نو  
 همدغه شان د روحانی امر او  
 علاج یی له تشخیص او معلومید و  
 څخه غرنګه ممکن کیدی شی، ټوله  
 همدغه شان د قوم او وطنالو په  
 روحی ریښو ایمان پوه کول او د -  
 هغه د علاج د لارو چارو لټولو په  
 کارکی رشتیا اقدام کول یو لوی  
 او ضروري کار دی، ځکه زموږ  
 دانسانی او اوسنی درې د ری  
 او پراځنی زموږ له یی علمس  
 نه هغی جمود او اخلاقی ضعف -  
 څخه سرچینه نیسی او ین سبا موږ  
 په هغی کی داسی راگیږ شوي یو  
 چه پخوا له دي هیڅکله داسی  
 شوي نه و . که چیرې د رسول کریم  
 (ص) له بعثت څخه مقصد د نبوا خلاقو  
 تعلم ورکول دی نو دغه مقصد  
 ته د رسیدو لپاره باید بعد هیی  
 تعلیماتوکی د هغه د پوره تفسیر  
 او تشریح ورکولو څخه کار واخستل  
 شی او که چیرې موږ داسی وکړو  
 نو د عقاید او د دین په اصولوکی  
 په داسی شی پاتی نشی چه موږ  
 پری پوه نشو .  
 د مذ هب اساس د اللہ پرتصور  
 باندې دی او زموږ د دین  
 خصوصیت د ادی چه د اللہ چه  
 تصور په هغه شان سره کووچه  
 زموږ د علمس اواصلی ژوند باندې  
 معین او ثابت شی او د غد حقیق  
 او باطل معیار دی، د خدای



چیه می‌تونید؟



کاسه

دختران و

مصرفیت

زندگی

از زبان

Conte

یگانه آرزوی اینست که درفاکو-  
لته طب تحصیلات را به پایان  
برسانم و منحصبت بک داکتر خوب  
جهت بهبود وضع صحتی مردم  
خدمت نمایم.

از انسان های دوروی به کلی  
بدم میاید. علاقه دارن مثل بک  
دخترانغان با سر بلندی و افتخار  
زنده گی کم از دخترانیکه  
بجوود های که شایسته بک دختر  
انسان نیستند هستند بدم  
میاید.

# دو رویی بدم می‌آید

ماید رابع بکافر کارمنده  
پوهنتون کابل:

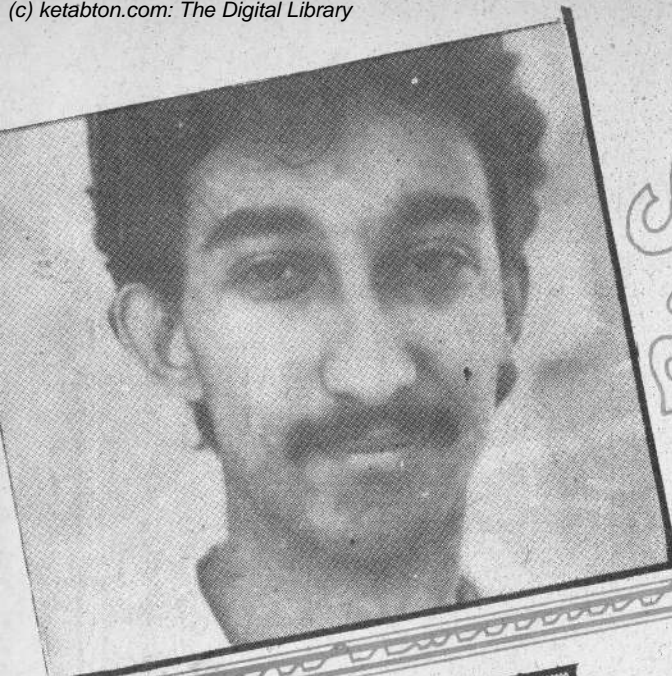


## کرد به مردم باید خدمت



زرتکار احمد زئی کارمند گسرك  
میدان هوایی کابل:  
وظیفه لم رابطه‌ه مندی پیش  
سپید گوشش مینمایم تا مسافره سن  
از من راضی باشنده از کسانیکه در  
وقت چک بکهای شان خالصال  
مینمایند خوشم نی آید آن ها  
باید بد اندک چک نمودن بکها  
وظیفه ماست و مادر مقابل  
مسئولیت دارم.  
همیش کوشیده ام مسافرنیکه  
از خارج میاید و خسته میباشند  
با آن ها رویه نیک نمایم تا همان  
خستگی شان را از یاد ببرند.  
در اخیر باید اضافه نمایم که  
از واسطه سخت بیزام و سیاری  
از مسافرن درین آن اند تا  
واسطه بی نمایند که اموال شان  
بدون چک از پیش ما تهر شود  
آن ها باید این قدر بد اندک که  
چک نمودن وظیفه ماست.





# اول باید تحصیل

## راهنما کرد

گردم  
ازمصلحتی که وقت شان رابه  
خوش گذرانی ویی اعتنا  
به د روس میگذارند بدم مییابند  
همچنان از آن ها خواهشمندم  
تا برای آموختن برو ندهنه برای  
تجارت .

محمد حکم محصل سال پنجم  
رشته رادیوتخنیک شهروینیز  
اتحاد شوروی .  
آرزو دارم که رشته انتخاب  
شده لم رابه پایان برسانم چراکه  
از دوران مکتب علاتمند به همین  
رشته بوده ام و امید وار روزی -  
بعوض مندانه ه ه طه خدمت ساز

# خوش دارم دوستانم خوب داشته باشم



داشته باشم که دان ، دوستانم  
همیشه در کارهام مدد و رهنمای  
خوب باشند از دوستی ظاهری  
بعضی ها خوشم نییابد و حتی  
از آن هامتفهم زیوانها ظاهر  
ویاطن شان یکی نیست ، یگانه  
آرزوم خدمت به هموطنان  
رنجد بده ام است .

نوربا احمدی - محصل فرهنگستان  
تورنالینج :  
میخواهم از ناکولته اول نمره  
فارغ شم به حیت یک تورنالست  
خوب برای هموطنانم کار نموده  
درد و اندوه آنان را مرهم گذار  
باشم .  
خوش دارم که دوستان خوبی

# دین و وطن را ادا می کنیم



احمد ولی احمدی محصل  
افغانی در تاشکند :  
میخواهم تحصیلاتم را تمام نموده  
'با موفقیت به وطن خویش بازگردم  
و بعد ر خدمات نیک و ارزنده میرای  
هموطنان رنجد بده شم .  
چراکه وطن نهنزایای ما دین  
بزرگ دارد .  
علاقه دان مادر را همیشه از  
خود راضی نگه دانم چراکه مادر  
امید زنده گی هر فرزندان است  
ویالای فرزندان خود حق بزرگ -  
دارد .

# مییلودی زنده گی من



شکیبا قادری فارغ التحصیل  
لیسه عالی آینه ندوی :  
مدد و فیشن را خیلی دوست  
دارم و مییلودی زنده گیم است  
و برایم همیشه پیوسته بذر پرفتنی  
بوده است . همیشه برای پسران  
و دختران سلطه مود و فیشن را  
میخواهم و همچنان به نظر من  
مود و فیشن کردن امر دل است ،  
من مود و فیشن را بی اند از ه دوست  
میدارم .







# وحد امید: از موهبت سیاهی فلیکلور

## خود ما الهام گرفتیم

صالح رحمتی



من  
مواد  
مکمل  
برای  
یک  
کنسرت  
تلویزیونی  
دارم

و یک‌کده اوقاتشان را به خاطر گرفتن حالت تفنن با آهنگهای ویدئویی ارضای خاطر می‌نمایند. یکی از دوستانم سال‌ها پیش در تبریز «کوتنده» امرا در مسعود و حید امید نوشت و در مسعود بزودی نشر کنسرت تلویزیونی اش را برای چاپ رساند. این آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالای و حید امید باین آغاز بسیار قوی و پرفوا بود. بخصوص نبودن و حید به کشور دور بود. نشر از مطبوعات هیچ بی‌جبال دفاعش نبود به این آغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهر کف برای و حید امید کف میزد در اینجا اورایی هنر خواندند، درست زمانیکه مشهورترین گروه‌های هنری شوروی از آواز خوانی و حید امید در میانشان به خود می‌آوردند او را در اینجا در صفحه اول یک نشریه در دست اول کشور ناقص منحنه هتایی هنری (۱) افغانی خواندند. بقوه در صفحه (۸۸)

نت‌ها و استاد یوهای هنرنمایی کشور ما پوسته از آمد و رفت گونه گونه هنرمندان و س‌هنران شهادت میدهند، اوقات گرانیهای وقت شنیدن برنامه‌های رادئویی در بدن برنامه‌های تلویزیونی میشوند و در رخ که گاهی، نداشت این شنیدن و دیدن به جایی میکند که آخرین بقایای زیبای شناختی جامعه را لطمه میزند، کسانس وجود دارند که به آرزومندی خالص شدن آرشینها از مطالب و سوز آهنگها و فلمهای هنر کهنانه با تحمل، برنامه‌ها را در نبال میکنند، عده بی‌هم بی‌تفاوت در شنگم میدهند، عده بی‌باخشو-نت راه مطبوعات را پیش گرفته در دسرهای رادئو تلویزیونی را کم میخواهند.

عده دیگر در پی اصلاح بسر آمده با حوصله مندی از کتابچه آغاز تانبه‌خنده و تسخر بیسی هنران سبزه‌ها معانی میدهد، عده بی‌هم اصلا به عوض صدای رادئو کست و لغوا و میشنوند، به عوض تلویزیون به فلمهای ویدئویی پناه می‌برند.



# دستور و شهر خودی

ري چی موز هموي په جلا جلا توگه په آسمان کې گورو په حقيقت کې په ډله بيزه توگه د يوېل ترڅنگه دي او يوازي تلسکوب د دوي د ليد لو وړ لري .

البته د ستورو شمير مساله له دې نظره مطرح نه ده چې وکړای شو هغوي يو يو وشميرو . ولی په د وړيېن سيمبال تلسکوب شته دي چې له آسمان څخه عکس اخلي او دغه عکسونه له پوهانسو سره د ستونزمنو اوکړ کيچنوسايلسو په حل کې اغيزمنه مرسته کوي . نن ورځ پوهان اټکل کوي چې د سل ميليونونه شاوخواکي ستوري يوازي

کله چې د شپې هواينه او آسمان صاف وي . زيات شمير ستوري په آسمان کې گورو . داسې ښکاري چې د ستورو ترمنځ په واټنونوکې د آسمان معنی برخی بسې له ستورو دي . د اکا په دې دليل دې چې موز يوازي هغه ستوري ليدلې شو چې د يوه او په عين حال کې نژدې وي . په هغه صورت کې چې کله له تلسکوب څخه آسمان ته وگورو بې شميره ستوري به ووينو چې په بې وسيلس د هغوي د ليد وړ نه لرو . همدارنگه د تلسکوب په واسطه کولای شو ووينو چې همدغه روښانه ستو-

د هغو ستورو او سيارو په ډله تو دي چې په حتمه ، سپوږمې اولمې پوري اړه لري . دغه ډله د ککشا په نوم ياد يږي او د ککشانو شمير په نر ۶۰۰ کې لږ نه دي . په لويه تلسکوپونو او د شميرنې په ماشينونوکې چې په محانگي توگه د ستورو د شميرنې له پاره دي په هغو کې د ککشان شمير يو ميليون ته رسېږي . په پام کې ولري چې هر ککشان هم د سل ميليونو په شاوخواکي ستوري لري . نويه دي ډول که د ټولو ستورو شمير وپاړو او وشميرو او چې سل ميليونه ستوري په يو بيليون ککشانوکې ضرب کړو .

# ډله ييزه پېژندنه

## سانتي رافائل

رافائل د ايټاليا د رنسانس دورې يو ستروايتوان خورگرو - مجسمه جوړونکی دی چې په ټوله نړۍ کې يې له نامه سره ځلک آشناي لري او تارونه يې درناوي کوي .  
دغه ستروايتوان خورگرو په ۱۴۸۳ اکسي وزيږيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې . رافائل د ستر انخوري سربيره معمار او لږغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يې پوره آشنايې درلوده .  
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم دغه ستروايتوان خورگرو په ۱۴۸۳ اکسي وزيږيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې . رافائل د ستر انخوري سربيره معمار او لږغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يې پوره آشنايې درلوده .  
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم

## میکل آنژ

د ايټاليا د رنسانس دورې يو ستروايتوان خورگرو - مجسمه جوړونکی دی چې آثار د ټول بشریت لپاره د وياړ او افتخار وړ دي . په ۱۴۷۵ کال وزيږيد او په ۱۵۶۴ کال مړ شو .  
میکل آنژ د انخوري مجسمه جوړولو او معماري په فنونوکې لږکی استاد و . د هغه ارزښتناکه آثار - اوس هم د نړۍ په بيلابيلو هيوادونوکې په ډير وياړ او احترام ساتل کيږي . د میکل آنژ په آثاروکې د نوي نگرې ښکلا شته ده چې د ډيرو کلونو په تيريد سره يې ارزښت لږسي زيات شوي دي .  
تر ټولو مشهورې مجسمې يې د حضرت داود (ع) ، د حضرت داود (ع) مجسمه او د روم د کليماچت ، چې له يوې ټوټې مورخه يې جوړې کړې دي .  
هدا ډول د فارن زمانه ، د فلورانس کتابخانه ، د روم ټول تابلو ، مصلوب شوي مسيح ، د بشپړد پيدا يښت انخوري او په گناه اعتراف د هغه ډير مشهور او ارزښتناکه آثار دي .

## اروپايي سمند گرځيدونکی

کولومب په خپل لومړني سفر کې د سن لوزان په نوم ساحل ته ورسيد . په دويم سفر کې يې گواد لوپ او پورتوريکو او کواکشف کړل . په ۱۴۹۸ کال يې د تروته جزيره مخه وکړه او په خپل څلورم سفر کې د مرکزي امریکا په سواحلونوکې پلي شو . هغه د خپلو دغو سفرونو له لارې يوه نوي قاره چې امریکا نوميږي کشف کړه . خو پخپله يې د مرگه ترورمې هم پار نه کاوه چې نوي قاره به يې کشف کړي وي .

## برتگالی مازپيلان د مازپيلان سفر نيمگړي پاتې شوي

جزيروکې يې په گرجميد وراگرجميد و بيل وکړ ، خود جزير او سيد ونکو د دغو برد يورانگه ونه زغه ، سهل راوياريدل ، مازپيلان يې وواژه او د هغه ملگري يې له خپلو سپوږمه وايستل . پدې ډول د مازپيلان سفر نيمگړي پاتې شو . ملگري يې لومړي د ((مولوسک)) جزيره ته او دويمې ((برنشو)) او ((تيمور)) جزيره ته ورسيدل او بې له دې نه چې استراليا يې پيژني او کشف يې کړي بيوه هسپانيا ته ستانه شول .

برتگالی مازپيلان هغه مشهور سمند گرجميدونکی دی چې په ۱۴۹۸ عيسوي کال وزيږيد او په ۱۵۲۱ عيسوي کال مړ شو . نوموړي د شمالي امریکا په جنوبی برخه کې د مازپيلان سمند ري تنگس کشف کړ . هغه په ۱۵۲۱ عيسوي کال په داسې حال کې چې د پنځو هسپانوي بېر يوقماندان و د ختيځ له لورې د لويديځ خواته د اطلس د سمند رله لارې د برازيل په لور وځوځيد او د ((پاتاگوسيا)) په نامه سيمه ته ورسيد . مازپيلان دغه سيمه د ((ستروخلکوڅا زره)) په نامه ونوموله .  
مازپيلان او ملگري يې د يوشمير سمند ري توفانونو له زغملو وروسته آرام او بوته ورسيد او دغه اوبه يې د

## مارکو پولو مشهورې گرځيدونکی

۱- مارکو پولو هغه مشهور انډي گرجميدونکی دی چې خپل ژوند يې د نړۍ ډير بيلو سيمو او خلکو سره د آشناي او پېژندنې لپاره يې پوري معلومات راټولولي . په لاره کې تيوکر . مارکو پولو د ختيځ هيواد ونود مطالعې په لاره کې زموږ هيواد افغانستان ته هم راغی او زموږ د هيواد په باب يې يوشمير ليکي هم وکړي .



زمین و آسمان همان یاران -  
قدم اند ، همان گواهان ازلی  
که بر هیچ مرده بی وضع رفته بی  
سوگی ندارند ، و خورشید همان  
دخت باکره مزین فلک ، از هیچ  
ستاره بی نشانی گنگشتگان را  
نخواهم یافت .

مرگ در چه بیست برای گذ -  
شبنم آد میزاده به سوی آبدیت .

زیرا ؛  
هر چه بینی سوی اصل خود رود  
جز سوی کل خود راجع نشود  
و اد معازند کنی را ، ایسن  
سفر در امتداد تقویم رابا گامهای  
براز خواهش و نیاز به آنسو من  
پروند . اد معای ، همانگونه که  
آمد و اند بی هیچ درنگی بر اینکه  
چو آمده اند ؟ و به کجا میروند ؟  
این سفر را راه میزنند ، اد معای  
با هلهره واضطراب گام میگذارند .  
و اد معای دیگر ، با عشق می آیند ،  
با عشق نفس می کشند و با عشق  
میروند ، و فقط همین هاند که  
پس از بد رود نیز بدین برای  
بی درود بیار ، استند و بی زمیند .  
و از همین است که من و تو ، امروز  
سوز سالها و سال صدای مولانا  
را از زبان رسیده ها می شنوم که :

بین که قالب خاکی چه در جوارت  
کرد

جوال را بشکاف و برار سر جوال  
اری ، خداوند گار بلخ که  
هشتمد و شش سال پیش از امسال  
در کوره راه صبره سفر افتاد ، کسی  
بود ، که تا امروز فریادش بالاست  
چون ز صورت برتر آمد آفتاب و

اختیزم

از معانی در معانی تاریخ من  
خوشترم

- نام مولانا به اتفاق تذکره  
نویسان معتمد و لقب او جلال الدین  
است . و به لقب (( خداوند گار ))  
نیز میخوانندش ، لقب مولوی در  
تذکره هانیامده است و مسکن  
است از روی عنوان مولانای روم



# شاعر گیسو بنده گیسو



گرفته شده باشد .  
 مولانا در ششم ربیع الاول سنه  
 ۶۰۴ هـ ق. در شهر بلخ به این  
 صرا قدم گذاشت . به گفته های  
 نسبت مولانا از جانب پدر به  
 ابو بکر صدیق می رسد . پدر مولانا  
 محمد بن حسین خطیبی است که  
 به بهاء الدین ولد مشهور بوده و  
 سلطان العمامه لقبش داده اند و  
 پدر او حسین بن احمد خطیبی از  
 بزرگان و افاضل روزگار علامه زمان  
 بوده است .  
 به روایت افلاک بهاء ولد  
 نسبت بر جنبش خاطری که از خواهر  
 شاه داشت ، به قصه  
 حج رهسپار بغداد شد ، و چون  
 به نیشابور رسید شیخ عطار را به  
 ملاقات یافت ، به گفته دولت شاه :  
 (( شیخ عطار خود به دیبند  
 مولانا بهاء الدین آمد و را نوقت  
 مولانا جلال الدین کوچک بود ،  
 شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به  
 قسم هدیه به مولانا جلال الدین  
 داد و مولانا بهاء الدین را گفت :  
 زود باشد که این سر تو آتش در  
 سوخته گان عالم زبید ))  
 وقتی بهاء ولد به روزگار وصل  
 باز رسید ، مولانا انوقت بیست و  
 چار سال داشت و بنا بر وصیت  
 پدر به شغل تدوین و تخیل و  
 پرداخت ، او که مردی بوهیزگار  
 و صاحب تقوی بود ، مردمان  
 لیسته او بودند و به دورش جسم  
 می آمدند ، تا آنکه توانی شط  
 زنده گی مولانا را مواج و متلاطم  
 نمود و شورشی عظیم و جاودانه در  
 او ایجاد کرد و آن توغیان ، از  
 وصلت مولانا شمس الدین به مولانا  
 نای بلخی بدید آمد ، و همان شد  
 که آن توان تمامیت زنده گی  
 را در سر گرفت و از قال به حالش  
 کشید .

جز قصه شمس حق تیرین گویید  
 از زمانه گویید که خورشید پرستم  
 در میان مولوی به بستر بیاری

و توانی افتاد به روز کشیده  
 پنجم ماه جماد الآخر ( ۱۲۲ ) هـ ق  
 در عروسی فزیده دیده از پدر  
 یاران بست و آن وصلی را که تمام  
 عمر می جست بد آن پیوست و تشویر  
 در کنار مزار پدرش در قونیه که  
 گورگاه خاندان او بود به خانه  
 بخشید  
 زنده گی مولانا با وصلت شمس  
 رنگ و صبغه دیگری گرفت ، یعنی  
 از قبل و قال به ذوق و حال در -  
 آمد . یکسره گذشته را جا گذاشت  
 و در شمس ، در خورشید یافته اش  
 فروشد ، گرمی الفت شمس و آتش  
 عشق او در مولانا جانان اثر گذاشت  
 شد که دیگر هر چی شنید از شمس  
 شنید ، هر چی گفت از شمس  
 گفت و هر چی آفرید در رو شنای  
 شمس آفرید .  
 شمس الحق تهریزی ، خورشید  
 چواستاره  
 در نور تو گم کرد در چون شرقی  
 بسرازی  
 نمیتوان انفعال در ویسی  
 مولانا را یکسره تابع وصلت وی بها  
 شمس دانست ، زیرا پیش از آنکه  
 این جرعه در مولانا بدید آید او -  
 خود شردا بود ، انسانی والا -  
 شخصیتی برخوردار و فقهی بلند  
 اندیشه و در صفت اندیش و همین  
 موقف مولانا سبب گشت تا گویید -  
 گان وی فرقتش را ، که در وصلت با  
 شمس مردمان دست داد ، به  
 تحمل نشینند و همایون با نماندند  
 که (( شخص بی سربایی مولانا را از  
 آنها بریده و به خود کشیده ))  
 اما شمس در مولانا روح دیگری  
 بود که شکست ، یعنی آن فقیه  
 بلند آواز را از دیده تخیل و تخیل  
 برون آورد و در گوی حال ساخت .  
 دانشمند و محقق ایرانی فلسفی  
 دشتی در کتاب سیری در دیوان  
 شمس می نویسد :  
 (( ملاقات شمس تهریزی که خود  
 صوفی وارسته و با فاضلی بود و است  
 او ( مولانا ) را منقلب ساخته و

سوزنده گانی او را عرض کرده  
 است ، چه صوفیان از حیث وسعت  
 و آزادی فکر و از حیث نیروی فکری در  
 فلسفه اشراقی و ( نیشابوریسم )  
 و از حیث تقید و عدم تقید به  
 ظواهر شرعی بدارج مختلف -  
 زیادی دارند و آدم حد می بینند  
 که شمس تهریزی در آزادگی پریش  
 فکر کسی مانند حافظ بوده ؟ و  
 یا این آتش زرخا کستر دامن زده  
 مشتعلش ساخته است ، محققان  
 آتش موجود بوده و به حد سوزنده  
 نمی هم موجود بوده است . و لسی  
 منتظر زفر نسی . اما آنچه  
 تماشا می و مجلل و قابل مطالعه  
 می باشد این حریق مظهری است  
 که در روح جلال زمانه کشیده  
 است . ))  
 ار چند به نظر حقیر ، شمس و  
 حافظ را در کنار هم قرار دادند -  
 باینستی جدلی را محتاج باشد ،  
 اما درین کوتاه نبسته ما را مجال  
 آن در دست نیست و آنچه ما را به  
 تأیید میخواند همانا راه عظمت  
 حریق در روان مولانا است ، که  
 به راستی هم اگر در مولانا شمس و  
 انفعالی ازلی وجود نمیداشت ،  
 نمشد به یکباره گی و تیزی چنان  
 وصلت مردی ، مرد دیگر را قامت  
 بلند و روح بزرگ بخشد . اما  
 لکن راهمان گفته شیخ نیشابور  
 که در گذشته خوانده آمدیم نیز  
 مؤید است .  
 نیک خواهد آمد اگر مولانا را در  
 خودش ، در اشعارش باز شناسیم  
 در نیای شعر مولانا آنچنان فراخ  
 و بیغایی دارد که خورد تیر و -  
 کوتاه ترین خط و گوشه زنده گی  
 نیز از آن بر کار نمانده است . -  
 شعر مولانا فلسفه است ، هیا دت  
 است حافظه و در دست احساسی  
 است و فریاد است و نغمه و خشم  
 و دره و تصحیح است و انداز تیر  
 است .  
 بقیه در صفحه ( ۱۰۵ )



# مدتی مخترع این بار دیگران های آقایی رابه بازار عرضه میکنند



گزارشگر : ظاهر اوسوی

وای خدای من ، باز دلی گریستن گرفته ، آن دل که ۴۰ سال تمام گریسته است ، دلی از یک مخترع از یک نابغه ، نابغه افغانی ، مدتی ، مدتی مخترع ... و آنروز که به دیدارش رفت ، یکسال از دیدار نخستین ما سپری شده بود .

خواستم بدانم در این فاصله یک سال آیا به ابتکار و اختراع جدیدی دست یافته است یا خیر ، آیا کسی کمکش کرده است یا نه ؟ و وقتی به کارگاهش داخل شدم ( همان کارگاه محقرویرانه ) او را در جمع شاگردانش مصروف کار دیدم .

پادیدم خوشحالی فراوانی تشخیص کرد ، پس از احوالپرسی صمیمانه در حالی که نگاه های پشتر گواهی میداد ، انتظار درازی را گذرانیده گفت :

خوب شده که آمدید ، جلسه سباوون که خدمات فراوانی را برای معرفی اختراعاتم انجام داده .

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷- مین کار تخنیک خود را نیز از طریق این مجله محبوب معرفی نمایم ، به همین خاطر ماه هاست که منتظر شما بودم .

او دعوتم کرد که به اتفاق نشینم و در منزل دوم در کتاب بروم ، بالا رفتیم ، آنجا ، آن اتاق گلشنی به اش برهنه بود ، و در نیمه دیگژو یک گلیم فرسوده با دو توشک کهنه قرار داشت ، در گوشه دیگر اتاق یک میز رنگه و دو رفته حلب توجه میکرد که به گفته مخترع ، میز کارش بود .

ساعت ۸:۳۰ صبح را نشان میداد ، پس از لحظه سی مکث سخن را آغاز کردم :

شافللی مخترع ، لطفاً توضیح بفرمایید که از سال گذشته تصاحال که مضاحبه و درد های دل تان مفصل به چاپ رسیده ، چه کمک های مادی و معنوی به خاطر

انکشاف اختراعات شما صورت گرفته است ؟

سوال تان دو بخش داشت ، کمک های (مادی) و (معنوی) . عزیزم ، بزرگوار همبریان ما فراوان بوده است ، از شهر کابل و اکثر ولایات کشور که مجله سباوون به آنجا می رسد کارت های تبریک و نامه های پر از لطف برایم رسیده و مرا مورد شفقت قرار داده اند . در ضمن از شما ، ایوب صاحب و محترم دو کشور طنین رئیس مجله سباوون نیز بزاز تشکر کرده اند .

در رهلوی این تعداد زیادی از دختران و سران جوان شهر کابل به روکشاپ ما آمده ساعت ها همراهم قصه کردند ، به درد های دلم گوش دادند و حتی گریه کردند . اخیراً هم به مناسبت هفتادمین

سالگرد استرداد استقلال کشور در نمايشگاه صنايع دستی افغانستان تعدادي از اختراعاتم را به نمايش گذاشتم که به افتخاران برایم يك مدال دادند .

اما با وجود اين همه محبت ها ، گاه گاهی سرودها های شنیده ام که گویا عده بانا باوري با بر خسی از اختراعاتم برخورد کرده و پرسیده اند ، آیا این گپ ها واقعیت دارند ؟ خوب ، خوب شد که خودتان به آن اشاره کردید ، من هم در مقابل صد ها هزار هموطن با احساس مرا که با نهایت علاقتند و حتی از روندی به خاطر رشد کارهای شما برخورد کرده اند ، تعداد محدودی را دیده ام که بر کارهای تان مشکوک بوده اند ، من خواهم علت را از زبان شما بشنوم .

علت ؟  
بلی .  
عوامل متعددی اینچنانید خیل



# ۴۷ بین کار خنجر

## نابغه افغانی

است که دوسه تاي انرا عرض ميکند:

- ۱- تعدادي با داشتن عقد هلي فراوان روانی از آنجمله عقد ... حقارت، توانایی بد پوش قدرتمندگی کشور شان را در عرصه هاي علم و تخنيک ندارند، چون برخود بی اعتماد اند بر نیروي کشور خود نیز بی باورند، این دسته افراد نا خود آگاه علیه دانشمندان شان قرار ميگیرند.
- ۲- بعضی از اشخاص دیگر که ساه به آنها ارتباط ميگیرند ولی صلاحیت کافی و درایت لازم را برای کمک رسانی جهت رشد اختراعات ندارند، برای آنکه خود شرا فردا از سولولیت و پاسخ خود در برابر مردم رهانید باشند به پروباند هاي غلط علیه من و اختراعات دست می زنند تا بدین ترتیب کار را ناچیز جلوه داد مردم را معتقد بمانند که چون کارهاي صدیق چندان چیزهاي نیست، پس لازم نمی باشد که برایش کمک شود.
- ۳- گذشته از اینها، یکمعداد افراد تجارت بیخه و کشورهاي قرار دادی آنها از جهت کمک نمی کنند و حتی مانع کارهاي می شوند تا مباد ابرارند اختراعات که قیمت و کیفیت آن به مراتب به سود خریدار است، کارهاي تجارتي و سرمایه گذاری هاي خارجي آنها به رکود مواجه شود، مگر شما علت درهم با شیدن فابریکه چینی سازی - شاگرا به خاطرند آرند.
- اینها درست، ولی دولت چرا شما را کمک نکند؟
- اکثر ارگان هاي دولتی با سرمایه هاي خصوصی پیوند دارند.
- و انانی که ندارند و میتوانند شمارا

کمک کند چرا؟

- والله، این را نمیدانم.

- برای آنانی که به کارهاي تان مشکوک اند چه گفتنی دیگری دارید.

- ایوبی صاحب! به شما بهتر معلوم است که من ادعای شهرت طلبی و بلند پروازی ندارم، من خاک پای مردم و ملت خود بوده و استم ولی هرگاه ببینم کسی در برابر کشور و دانش کشورم قرار گرفته برام تحویل ناید بواست.

به انانی که بر اختراعات ما ورومند نیستند با صراحت اعلان میگویم که: هموطن! بگوئید بر سر زمین باسن سینا و زادگاه مولانای بزرگ بلخ بی اعتماد نباشید، بگوئید عظمت خود و کشور خود را درک کنید.

من در برابر تمام اختراعات تصادیق تشریه هاي مستند و ثبوت هاسی شفا می دارم (تحریري به خاطر ي ندارم که بیسواد استم).

و دیگر این که همین حالا اگر امکانات تخنيکی و کمک هاي کافر بولی در اختیارم گذاشته شود من حاضر تمام اختراعاتم را که ادعا کرده بودم در سال هاي گذشته ساخته ام، به شعول جبرکت دزد بگو صورتی که هم در آب حرکت میکند هم در سرك وهم در هوا پرواز میکند طیاره ابدش و فوئیه و غیره را دوباره بسازم و در معرض نمایش و استفاد شما قرار دهم، اما چه کم که دستم بند است و پول ندارم.

من از تومی برسم هموطن! به جای آنکه بر من مشکوک استی، چرا از آنانی که صلاحیت داشته اند

نمی پرس که برای چی کمک نکرد اند و چرا امکانات را در اختیارم نگذاشته اند؟

و همین حالا همین اختراعات فعلی ام که هر لحظه به درد فرد فرد هموطن ما میخورد مثل آبجوش هاي آفتابی، بیل، سرش و بالاخره آخرین اختراع که ضرورت روزمره هرفامیل است کجا رشد داده شده و چه کسی در جهت ترویج و تکثیر آن کمک کرده است؟

هیچکس جز من تنهای خودم.

- بیخشید، شمارا از زده ساختم.

- خواهش می کنم.

- راستی، جزدوم اولین سوالم را پاسخ ندادید، اینکه در طول این یکسال بی رهلوی کمک هاي معنوي که به آن اشاره کردید چه کمک هاي مادی به شما صورت گرفته است؟

باشنیدن این گپ، مختصر قهقه خندید و گفت:

- اجازه است یک شوخی کم.

- بفرمایید.

- عجیب است، من از سرشپ تا صبح برای تان قهقه عشق لیلی و جنون را گفتم و شما حالا می برسید که لیلی زن بود یا مرد.

- خیر شافللی مخترع آن قهقه، دیرین بود، من به صورت مشخص از عشق یک سال آخرتان پرسیدم.

- بیا بید از همین گپ بگذریم و کوشش نکنیم خواننده گان عزیز و

مهربان را با زهم جگر خون بسازم.

- یعنی چه؟

- یعنی این که هیچ کمکی برای صورت نگرفته است. حتی ...

- حتی چه؟

- هیچ.

- خواهش میگویم بگوئید.

- حتی، به خاطر عملی ساختن آخرین اختراع، بول نداشته کسی هم برام قرض نداد، ناچار کتاب با یکمک را که هر لحظه به آن ضرورت احساس میگویم فروختم و اختراع آخر را عملی ساختم.

هرد وجدند دقیقه مکت کرد پسم.

مخترع با زبا انگارش در گویود ارشد و من به آینده هاسی اندیشیدم.

سکوت را شکستاند، گفتم:

- شافللی مخترع، لطف نمود در باره (۳۰۷) مین اختراع تان معلومات ارایع بفرمایید.

- اختراع آخر که طرح نخستین آن هزمان با ساختن آبجوش افتابی در سال ۱۳۴۵ نزد ام ایجا شده بود و فعلاً (سال ۱۳۶۸) نظر به ضرورت امروزی مردم توانستم آنرا عملی بسازم عبارت از (دینگ) ان آفتابی)) میباشد.

- می شود راجع به ساختن و طرز فعالیت آن معلومات دهید.

فکری به ذهنش گشت، ازجا برخاسته گفت: بیا بید برویم ساختن و طرز کار آنرا از نزد یک مشاهده کنید.

بقیه در صفحه (۱۷)



# یک مرد

## انتظار

### میکشد

اترا سولت جون هررانس  
نویسنده نهر محارستان ترجمه از محاز



اورا میپرستد ، هنگامی که دختر  
را نگاه میکرد ، صربان شدیدی  
قلبش حتی از شعله چشمانش  
درک میشد این بصرفته گی ، مانع  
اظهار عشق او به دخترک میکردید  
در مجالس یا او مانند یک طفل  
بیش آمد میکردند ، اما با وجود  
سن کم خود ، جوان قابل ازدواج و  
خیلی فعال بود ، زیرا او تحصیلات  
خود را در رشته زراعت در ( یونیورسیتی  
رستی ) خاتمه داده و یک مسرد  
متکی به خود بود ، پدرش در اریس  
زیادی را بعد از مرگش به او میراث  
گذاشته بود .

مرد دیگر بیست و دو سال داشت  
او زیبا نبود ، اما در مقابل رقتناز  
خیلی جدي ، آرام و متین داشت  
او حقوق تحصیل کرده بود و از حیطه  
حقوقدانان جوان و موفق به شمار  
میرفت ، همه میگفتند که در دفتر  
کارش به او خیلی اهمیت و احترام  
قابل استند ، ارتقای او در  
سلکس آرام و موقعا به بیتر من  
رفت ، انمان میتوانست بسجد که  
معاشرا و بعد از میری شدن با نرته  
سال بجز قدر حواهد بود و احقا  
او تا آن وقت ، چند سال صند بدو  
چی گونه با ناز و نعمت بسرور  
سیافتند . . . .

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود ،  
اما در هنگام رویه رو شدن با  
الیزابت ، لگت زبان به وی دست  
میداد و اگر با او هم صحبت میکردید  
از حالت سرخ میشد ، او را  
عقب عینک های خود به صورت  
جدي ، الیزابت را میگریست .  
خیلی واضح و سنجیده نوازیست  
این ازدواج را مطرح میکرد . . . .  
مادر الیزابت میگفت :

د دیگر انتظار میکنند و باید تصمیم  
میگرفته ، مادرش او را آرام نمیکند ،  
شست ، او باید از آن دو مرد ، یکی  
را انتخاب مینمود ، آن دو مرد ،  
اساسا با هم فرق زیاد داشتند .  
مرد نخست شاید هنوز به مرحله  
مردانه نمی نرسیده بود ، در حالی  
که یک سال از الیزابت ، کوچکتر  
هم بود . ناض ( تیورا ) بسود .  
او بیست و یک سال داشت و دختر  
بیست و دو سال . . . هر چند که یک  
جوان زیبا و دست داشتنی بود .  
اما خیلی بصرفته و خجالتی که در  
هر فرصت ، دست و پایی خود را گم  
میکرد ، اگر کسی با او صحبت میکرد ،  
ناگهان از خجالت سرخ میشد .  
انسان به ساده گی میتوانست  
ببیند که این جوان تا دو گوش  
در عشق ( الیزابت ) غرق بوده و

دختر پاسخ میداد :  
- به خاطر که ( تیورا ) صد  
بار بیشتر خوشم می آید ، او را به  
اندازه من دوست دارم که فکر  
میکنم مادرش استم ، او تاکنون  
موضوع را برای من روشن نساخته  
است .

- تو باید با او مذاکره کنی .  
- تو او را خوب میشناسی ، اگر  
بخواهم که به عشق خود اشتراک  
کنم ، از نزد من میگذریز و بعد بیک  
دسته گل بزرگ برایم میفرستی و به  
این صورت از عشق خود حرف می  
زنی .  
- خوب ، اگر این قدر احسب



است، باید با قسمت خود بسازد.  
 من به تویک هفته، دیگر وقت  
 میدهم تا تصمیم را بگیری، افزونتر  
 از این، دیگر انتظار نمیکنم، دیگر  
 کافیمت...  
 الیزابت یک هفته انتظار نکشید  
 بل خواست همان روز موضوع را یک  
 طرفه کند و سوال حل شود، زیرا  
 خودش هم دیگر حوصله نداشت.  
 پس از چاشت همان روز (تیبور)  
 دوباره سراغش را گم کرده بود و  
 با نگاه های مضطرب و نا آرام -  
 اطرافش را میگردید، الیزابت  
 تصمیم گرفته بود که سوال عشق و  
 ازدواج را مطرح کند و از لایه لای  
 این گفتگو نتیجه حاصل را هر چه  
 که بود، بگیرد، بنابراین با لحن  
 خدی بر رسید:  
 - (تیبور) به من بگوید چرا  
 ازدواج نمیکنید؟  
 مرد جوان تا بناگوش من برگردید  
 بیانه های درد ستش را زیدوان را  
 بر حاشیه گذاشت و بالکت زسان و  
 ساک لوزان با مسج داد:  
 - برای این که... برای این  
 که من... که من خیلی عاشق  
 هستم...  
 - او... کی راد و مست  
 آرند؟  
 جوان در حالیکه خیلی دست و  
 پاچه نده بود، از حاشیه بلند  
 شده، گفت:  
 - سرانجام... یک روز او را  
 خواهید شناخت... آن گامی بود  
 حد حافظی، با شتاب از اتاق  
 خارج گردید و اورفت... اما پیش  
 از چاشت روز دیگر، برای او یک  
 کتاب فرستاد که یک رمان انگلیسی  
 بود... الیزابت کتاب را با بسی  
 اعتنائی در عالمی کتاب ها گذا -  
 نت و با قهر و خشم بی نظیری که  
 حکایت از مایوس آمیز کرد، از -  
 چشمانش میدرخشید با خود فکر کرد:  
 ((اوه جای این که عشق خود  
 را به من اعتراف نماید به من کتاب  
 میفرستد... حتی به این صورت نیز  
 نمیشود یک کلمه از زبان او را آورد))  
 آن گاه نزد مادر خود شتافت و سا  
 ملال خاطر به او گفت:  
 - مادر! من تصمیم خود را گرفتم  
 من زن (گیزا) میشوم او را برای نا  
 شب، دعوت کن... من به او قول  
 ازدواج میدهم...  
 XXX  
 ... این ازدواج خیلی  
 سعادت نمیدانه بود، در سال اول  
 زناشویی، صاحب یک دختری

شیرین شدند که اسم او را (ایوا)  
 گذاشتند، آنان با خوشبختی در  
 کار هم زنده می کردند...  
 منزل شان فوق العاده منظم و سا  
 صلیقه بود، در بین این زوج که  
 بیست و سه سال با هم به سر بردند  
 کوچکترین سایه کدورتی رونما  
 نگردید و هیچگونه کلمات مناخره  
 آمیز بین شان رد و بدل نشد...  
 بعد از بیست و سه سال ازدواج  
 شوهرش که اکنون صبور بر حسته  
 دیوان عالی محاکمات بود مس  
 با بیست یک عمل جنسی جراحی را  
 بگذراند و سر ازین که عملیات مو -  
 فغانه به پایان رسید او در جبار  
 بیماری (تروموز) گردید و مرد...  
 الیزابت از این مرگ نا به هنگام  
 شوهر و فادارش، خیلی متاثر شد و  
 بیانیچه شایسته او بود شوگوار  
 نمود از هم اوصیج تا نام میگردید  
 یگانه تعلق او دخترش بود که  
 نهایت فوق العاده بی بهر و  
 داشت و همچنان ظریف و مریا بود  
 و قتی که چند ماه بعد از مرگ شو  
 هرش در بین کتاب های خود به  
 جستجو مشغول بود یک رومان  
 قدیمی انگلیسی به دست افتاد  
 که ناگهان آن را شناخت... این  
 کتاب هدیه (تیبور) بود که  
 بیست و یک سال پیش، آن را بر او  
 پیش فرستاده بود، الیزابت  
 در حالیکه کتاب را به دست داد -  
 نت، به ذکر عمیق فرورفت... او  
 ((تیبور)) را پس از آن دوسه بار  
 بالایی گشتار خود مصرف و کمتر  
 به شعری آمد، دیگر هیچ وقت  
 با او تماس نگرفته بود... الیزا -  
 بت در حالیکه تپسی برایش -  
 نقش بسته بود، با خود فکر کرد:  
 - ((در حقیقت او را دوست  
 میداشتم)) آن گاه خود را مشغول  
 مطالعه کتاب نمود، بعد از مرور  
 دوسه صفحه ناگهان از بین کتاب  
 یک مکتوب بیرون افتاد که به نام  
 او نوشته شده بود، با تعجب  
 آن را باز کرد، در نامه ((تیبور))  
 به عشق خود اعتراف کرده و از او  
 خواستگاری نموده بود، در اخیر  
 نامه چنین نوشته بود:  
 ((... اگر من اشتباه میکنم و  
 شما مرد دیگری را دوست دارید  
 در آن صورت حاضر انتظار بکنم  
 این انتظار هر قدر طول بکشد،  
 من خسته نخواهم شد، حتی تا  
 پایان عمر، در آینده قلب دیگر  
 هیچ چیزی بازتاب نخواهد

داشت جز موهایی نهاری رنگه  
 چشمان آبی، اندام باریک و -  
 خترانه و دستهای ظریف و قشنگ  
 شما، این تصویر برای ابد در قلب  
 من باقی خواهد ماند و اگر شما بعد  
 از بیست سال یا چهل سال هم مرا  
 ببخواید، باز هم من در انتظار  
 شما خواهم بود فقط یک حرف شما  
 کافیمت...))  
 الیزابت در قایق زیادی راجع  
 به این راه محیب قسمت و سر نوشت  
 فکر کرد، آن وقت در جستجوی  
 او در (تیبور) افتاد و بعد از آن که  
 آن را یافت، مقدمه این چند واژه را  
 به وی نوشت:  
 ((من شما را دوست دارم و شما احتیاج  
 دارید... الیزابت))  
 پس از آن روز (تیبور) بی -  
 بود ایست آمد، او دیگر آن جوان  
 در حالتی وریا نبود، بل بی تردید  
 چهل و چهار ساله و متین و خیلی  
 قشنگ با حرکات سرشار از زنده می  
 پوست نهاری رنگه افتاب سوخته  
 و اندام باریک در مقابل او ظاهر  
 گردید...  
 آنان هیچ کلمه بی از گذشت  
 یاد نکردند، الیزابت در حالت  
 میکشید که اعتراف کند در آن وقت  
 کتاب هدیه او را حتی باز هم نگذره  
 بود... مرد نیز از یاد او بی -  
 سال های سپری شده و خاطرات  
 گذشته خود داری کرد، از آن روز  
 به بعد تیبور، هفته بی یک بار  
 به او ایست می آمد، هنگامیکه  
 خزان فرار میزد، آنان به تپا -  
 سینما و کسرت می رفتند... انسان  
 همواره هر سه آن ها را با هم یک  
 حامی میدید...  
 ((الیزابت، دخترش و تیبور))...  
 یک روز (تیبور) به الیزابت  
 گفت که:  
 ((میخواهم چند دقیقه تنها  
 باشم صحبت تمام...))  
 قلب الیزابت از هیجان زیاد  
 به تپش درآمد او همان لحظه  
 تصمیم گرفت که این بارید و ن توقف  
 درخواست او را بپذیرد... سر  
 انجام می توانست زن مردی شود  
 که او را از صمیم قلب دوست  
 میداشت، هنگامیکه نتها شد  
 در حالیکه مرد در ستان او را گرفت  
 با ملایمت گفت:  
 ((من میخواهم یک موضوع  
 مهم را با شما در میان بگذارم...  
 من عاشق دختر شما هستم و مس  
 خواهم با او ازدواج کنم... او  
 نیز مراد دوست میدارد... در راه

تفاوت من و سال نیز با هم به  
 توافق رسیده ایم، امیدوارم که  
 شما با این وصلت، رضایت داشته باشید...))  
 از لحظه اول تمام اشیا بر روبرو  
 چشمان الیزابت به جین درآمد و  
 نزدیک بود تعادل خود را از -  
 دست بدهد، و از این که سر -  
 نوشت یکبار دیگر او چنین با وی  
 بی نمود، بود، خیلی متاثر شد...  
 اما به زودی جلوا احساسات خود  
 را گرفت... بدون کدام حرمان  
 جای خود بلند شد و نامه بی را که  
 (تیبور) چندین سال پیش بر او  
 پیش نوشته بود و هنوز آن را در رو  
 سیز تحریر خود با احتیاط نگاه مید -  
 اشت، آورد و به دستش داد...  
 گفت:  
 ((آخرین مطروحه نامه را شما  
 او را بلند بخوانید...))  
 مرد آن را با آواز بلند خواند  
 و در حالیکه با سر خود اشاره مثبت  
 میداد، اظهار کرد:  
 - بلی همین تپا است...  
 نهاری رنگه، چشمان آبی رنگه  
 اندام باریک و خترانه و دست  
 های ظریف و قشنگ... این به  
 کلی صفات ((ایوا)) است...  
 ((ایوا)) امروز همچنان زیبا  
 است که شما در آن وقت بودید...  
 من عاشق دیوانه و از این تصویر  
 در خترانه است و تا به امروز به او -  
 وفادار مانده ام شما با او و مباره  
 به من مراجعه میکنید، میفهمید  
 چی میگویم...  
 الیزابت سکوت کرد، در حالیکه  
 داشت در چشمانش حلقه زده بود  
 با مسج داد:  
 ((من شما را خیلی دوست  
 میداشتم تیبور...))  
 احساسی که من نسبت به شما  
 داشتم، بیشتر احساس مادری بود  
 شما آن قدر رجالتی و مهربان  
 بودید و به کمک احتیاج داشتید  
 که انسان مجبور بود شمارا دوست  
 داشته باشد و در عرق روح خود  
 به شما مانند پدر خود نگاه میکردم  
 و اینک می بینم که سر نوشت نیز  
 چیز دیگری نمیخواهد... من (ایوا)  
 را برستش میکنم، و برای او نیز  
 چنین احساس دارم، هر چه با هم  
 خوشبخت باشید...  
 آن گاه دست خود را بالای دست  
 او گذاشته، گفت:  
 صرف ((عاشقان وفادار)) -  
 پیدا نمیشوند، بل (مادران فدا  
 کار)) نیز وجود دارند...  
 21



# ازایبها

# ازایبها

## ابوعلی سینای بدخشی انقلاب در عطریات

### رستورانی یا پنجمین هزار گونه غذا

آمرستوران تومغناکای که رستورانش زینوسف چند ساختمان و در چار هکتار زمین در نزدیکی یکی از میدانهای هوایی بانکوک به نام د ونهونیک موقعیت دارد میخوردند بالایی نویسنده کتاب ریکارد های (Guinness) اعتراض میکرد. نو - پسندیدند یاد شد به وجود آن که رستوران نامبرد مرا از جمله بزرگترین رستوران هادرجهان خوانده، ولی صرف نم هکتار از زمینی را که رستوران در آن واقع است کم گفته و از پارک برای جا بجا شدن ۱۶۰ متریاد آوری نمود. است. در رستوران، هزارها پیش خدمت بابت های تأیید ار، برای همها - نداری در حرکتند، معمانان غذا و نوشابه های مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمایش داد که در کامپیوتر ثبت و به زودترین وقت حاضر میگردد. مینوی رستوران - پنج هزار نوع غذا تقدیم مینماید.



ها و حفریات موجود بود. اند - به گونه مثال آرایش سرزبان باگسل هایبکه به صورت دقیق بوی خوش نپرداشته اند، قابل دقت است. واژه پرفوم (Par Fum) اساس لاتینی داشته و از اصطلاح پرفوم (Par Fumum) بوجود آمده، که به معنی قریب بوی خوش به خدا یان از طریق دود کردن نباتات، زنده جانها بقیه در صفحه (۱۰۱)

با بد ریاره ی عطریات را می توانیم با جمله ای آشنایی بیافا زیم یعنی در روع باستان ... شاید چنین آغازی که سنت است دقیق نباشد، زیرا در جامعه ای اشتراکی اولیه انسان به خوشبویی توجه میکرد. گویمای گفته، ما نقش های نخستینی اند که ده ها هزار سال پیش در شماره



## جایزه راستگویی

بگویند، حتی ناسزا. من نمی توانستم و نمی توانم جز راست بگویم. در خانواده ام به من آموخته اند که دروغ بد است. من جز راستگویی نمی دانم. بدین سان که این (روستازاده احمدی) - از دید صمیمی تر - یارانش در تیم - برنده جایزه بزرگ فیفا شد. او تصمیم دارد، که با این پول یک فروشگاه ورزشی بخرد و هر سال با سود آن، به هنگام جشنهای کرمس، بچه های تعهد ست بی یاور را به باشگاهش دعوت کند و از آنها بید برای به عمل آورد.

جایزه فیفا در سال ۱۹۸۲ به تیم اسکاتلندی دادند. تا پیشند تعلق گرفته بود.

قطعا وارد دروازه تیمش شده. با مهارت و ظرافت خاصی، توپ را با دست از کنار دروازه گذراند. کار او چنان هنرمندانه بود که دروازه را متوجه نشد و فقط اعلام گلز کرد. گلنی ها که جملگی در این گونه ظریف کاریها استاد اند (بعد از اعتراض کردند. داور نیز بازنمسی رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان، او را نوبت قرار خواندند و واقعیت را از او جویا شد.

(... چون اصلا بلد نیستیم دروغ بگویم، بی درنگ حقیقت را گفتیم.)

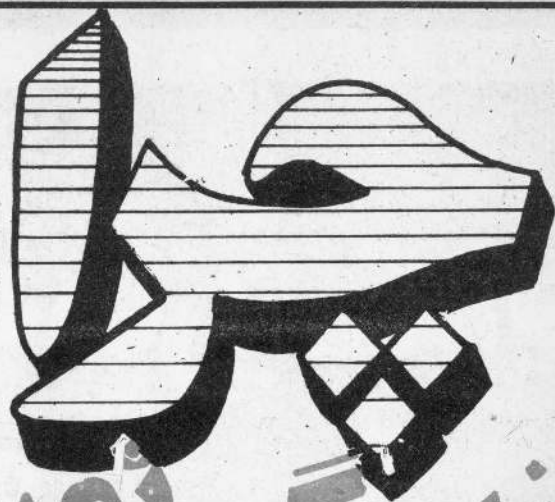
همه به او اعتراض کردند. (همبازی ها و بسیاری از طرفداران تیم وورد برمن.

(... بگذارد هر چه می خواهند

جایزه نخست فد را سهون بین - المللی فوتبال (فیفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانک اورد نوبت از تیم الملی (ورد برمن) تعلق گرفت. فیفا این جایزه ۵۰۰۰۰ فرانکی (فرانک سوئیس) را از سال ۱۹۸۲ برای بازیگران و تیمهای کماخلاق ورزشی را در میدانهای مسابقه زهر پاشی گذارند. منظور کرده است. در واقع این پول، (جام اخلاقی) است که نصیب (جوانمردان) می شود.

اورد نوبتره در جریان بدیدار کان - ورد برمن، از سابقه های فوتبال قهرمانی باشگاه های الملی قد رال بودند سلیگا - مرتکب خطای پنهانی شد. او روی یکی از هجوم های گلن، در شرایطی که توپ





# بدون دروغ

ترجمه از رها تاپ

# زنده‌گی همیشه بود؟

هر د روغ ' خود ميتواند به مشابه ' موفقيتي براي عرض اندان نمايد ' بد بين معنی که :

هر که با حقيقت گويي ها ي خود . خوب به جلو برود . همیشه به دروغگويي خواهد پرداخت و اين کار غالباً آسان و سهل نيز است . اما هر گاه افشاگر د ' به دشوارهاي رويه خواهد شد . دروغگويي رابطه انسان را در - مقايسه با اين نظمي فراوشكاري و باي و فاي به عهد و پيمان زياد تر مگ روستا نر ميمازد ' مانا كسون نياموخته ام که در برابر دروغ ' چي واكش از خود نشان دهيم از هر د روشكو انتظار هرگونه زشتي بقيه در صفحه ( ۱۶ )

د دست آورده است . اما وي قواعد ضيقي را جلو ما قرار ميدهد . چنان چه اگر کسی اين پرسش را که (( حال شما چگونه است ؟ )) فقط با (( تشکر )) و يا (( خوب )) پاسخ دهد ' ميتواند دروغ گفته باشد . پس ما هوشيارانه و آگاهانه به همد يگر دروغ ميگويم تا از شناختن د ه گي كار ه گيري ' مفرض فروش و بالا بردن نرخ خود به خاطر قرار داشتن در مرکز توجه ديگران ' دوري جسته باشيم و در فرجا

ميز قصابي مصروف کار بد شد . از آب به دري آيد . قهرمان جوانان در کشتي ميروي در چار د . سا لگي فقط کاند يد در کسي از سا بقات بود . و من ' و سر انجام سيروسياحت دور د نيابوي نيز جز سفر کوتاهي در داخل کشور چيز ديگري نيوده است .

درين جا با کسي سرو کار اريم که عاد تا غالباً به دروغ گويي ميپردازد . اين موضوع ما را تا کنون داده و بيدار ميمازد . پس از اين به همچو قصه هاي همچنان انگيز فقط با نرسي گوش گوش فرا خوا - هم داد چه يك پنجم آنچه ميگويد قرين به حقيقت است و من ولي در واقعيت ' حاد ته زشتي اتفاق نيفتاده . خوب ' او بيشتر مانه مبالغه نموده است . اما در اين ميان کسي از وي متضرر نگرد يد . و از کسي ' چيزي را به يغما نبرد . است ' هر يك ما ' جاي نيز به مبالغه برداخته ام چه با مبالغه خوشايند تراست . حتی ( فرويد ) يك قرن پيش ادا نما نموده که : هيك اندازه کم جنون در انسانها عادي است )) محققين انگليسي به اين نظرند که در حدود ۲۰۰ دروغ در روز معمولي به شماري آيد . داکتر جان نيکولسون دانشمند دانشگاه لندن از پژوهش هلسي بي که نموده نتيجته ياد شده رابته

چرا بدون دروغ نمیتوان زیست ؟ بدون عکاس مشهور است . . . . دو ستم در همین زودي هانمان نيده هي سازمان بزرگ تجارتي را براي تمام کشور عهده دار ميگردد . . . . در چهارده ساله هي قهرمان جوانان در کشتي ميروي بودم . . . . در هيچده ساله هي سيروسياحت گز د اگرد جهان رابست سر گذاشته ام ' چي شخص جالبسي ؟ قسمت پنج تن را در ريزاکت و تجربه نصيب شده است . از فاميل نامد اروخوي است . همچنان اندام متناسب ' سيورتي و دل - پسندي داشته . فعال ' شوخ ظريف و سخني نيز ميماشد . در اطراف و اکاف همچو آتاي با صفات عالي به ندرت ديده ميشود ' افتخار آشنائي و يواد اريم اما پس از آن اتفاق مي افتد . او افشاميشود . بیکار ' دويار و بيشتر افشاميشود :

آن بدر که عکاس مشهور است ' در صحبت با يکي از آشنايان ناگهان به نقش مشهوري مبدل ميگردد . ( مهم نيست ' هر د و تقریباً در عين موقف قرار دارند ) . آن دو ستم فقط يك قصاب ساده ' در فروشگا - هي که چندي پيش در آن جا عقب





# آنجا که ما زیسته ایم فقط موسیقی و آواز بود



و در هیچ که روی صفحه تلویزیون  
پایست یا اگر هست، در هر دو  
سال یک بار...  
مانند هریسنگر، نخست  
در باره استاد او پرسیدم، زیرا  
میگفتم میاد که گل خود رو باشد  
وی استادی داشت و نزد کسی  
زانو زده بود شاید (گتر) گذا-  
شته بود (یا نه) به دست  
بسته بود و استاد او، هماهنگه  
(کاکاپین) بود کسی که در وقت  
خود خوب درخشید، و برای هنر  
موسیقی زحمت کثیف مدت چهل  
سال در بخش موسیقی خدمت  
کرد و افتخارات زیادی از خارج  
و داخل کشور کاپی کرد.

از سلطان هماهنگه میپرسم:  
X چرا روی صفحه تلویزیون  
نیده نمیشوند؟  
- ... نمیدانم این را -  
باید از مسئولان موسیقی  
تلویزیون پرسید، ولی سیاست  
از دستمانی که در حداقل خوشی  
شان از مایه میکنند.  
X پس چند بار چه آهنگه  
در رادیو تلویزیون دارید؟  
- در تلویزیون ۱۶ بار چه  
دارم که ۶ بار چه نشر نشده  
و از سرنوشت شباتی آگاه  
ندانم.  
X در عروس ها بیشتر کند  
آهنگه ها را از شما میخواهند

او زاده خرابات است.  
با خراباتیان زیسته و از همان  
روزهای نخست، چشمانش  
بر روی آلات موسیقی لغزید.  
و نوای روان سخن موسیقی هر لحظه  
در گوش هایش طنین افکند.  
وتارو بود وجودش را به ارتعاش  
آورده است، موسیقی مانند  
خون در رگهای جانش دوید  
و همه زنده کن او موسیقی شده  
است...  
لذا نخست در برنامه های  
عنری مکتب خود حصه گرفت  
و پس دست همکاری او به مکتب  
دیگری نیز دراز شد. در همان  
آغاز مصاحبه از خرابیات سخن  
راند و گفت:  
- آن جا که ما زیسته ایم،  
فقط موسیقی و آواز بوده است.  
و این خراباتی و خرابیات نشین  
(سلطان هماهنگه) آواز خوان  
خوب صد ایست که همیشه محافل  
عروس دوستان را گرم میبخشد

تا برایشان بخوانید؟  
- همیشه آهنگه ای که توسط  
کاکاپ حاجی هماهنگه خوانده  
شده بود.  
X در محافل که شما میخوانید،  
اگر جنس زمخت زیاد باشد،  
بدرتر میخوانید و با جنس لطیف؟  
- شما به تارهای قلبم  
انگشت گذاشتید، معلوم دار  
و فتن که جنس لطیف بیشتر باشد.  
خوبتر و با احساس تر و سوز تر  
میخوانم.  
X به نظر شما آواز خوان  
شدن آسان است؟  
- نه، آسان به هیچ وجه  
نیست، ولی ما خود موسیقی  
را آسان جلوه دادیم، هم تصنیف  
ساختیم، هم کمپوز کردیم و هم  
خواندیم.  
X پس درباره دست یافتن  
به شهرت چی میگویید؟  
- به آن میشود هم آسان  
و هم مشکل دست یافت، و فتن  
عمرش چند آواز خوان محدود  
روی صفحه تلویزیون دیده شوند  
ولی آهنگه های شماری در هر دو  
سال یک بار نشر شود، معلوم دار  
که به شهرت رسیدن برای کسانی  
که از یاد کردن نام آن ها  
میگذرم، آسان و برای شماری  
چون من دشوار است.  
X جن گونه یک هنرمند باعث

میشود تا موسیقی را به ابتدال  
بکشاند؟  
- همان سخن بیشتر را تکرار  
میکم که وقتی هنرمند گل خود رو  
باشد، خود تصنیف بسازد، خود  
کمپوزیتور باشد، صبح بسازد  
و شب خودش بخواند، معلوم دار  
که موسیقی به ابتدال کشاند.  
میشود به ویژه اگر آواز خوان  
خود خداهن، کاپی خوان و تقلید  
از آواز دیگران را نیز منحصر  
چاشنی به سخنان بالا بنمیزاید.  
X آیا در موسیقی ما ابتدال  
وجود دارد؟  
- یا تا صف که در موسیقی  
ما ابتدال وجود دارد و این بیشتر  
توسط آنانی که قدرت تصنیف  
موسیقی خوب را از موسیقی بد  
ندارند، رواج داده میشود.  
X پس راه بیرون رفتن از این  
برایم کدام است؟  
- ایجاد کورس های موسیقی  
در سطح عامه و شاخص ساختن  
مصنوعی تحت عنوان موسیقی  
در همه مکتب یا تا صف که در این  
اواخر برای عبود و انکشاف مو-  
سیقی، کمتر کار صورت گرفته است.  
آهنگه های اصیل فولکلوریک  
انفان در کشورهای همسایه،  
جان میباید. بالای آن ها کار  
میشود و به بهترین وجه اجرا  
میکردند، به گونه مثال آهنگه  
(مرغ لکم) از اسمعیل چار بکارس

که در ایران با زست خاص هنری  
(من آمده ام) اجرا میگردد که  
آهنگه سال میشود. و همین  
آهنگه در هند توسط دست  
اندر کاران موسیقی با نیهای  
ویژه بی به نام (دل کویا کویا)  
اجرا میشود در حالیکه این  
افتخارات را باید هنرمندان  
خود ما میداشتند.  
ما به نام ریاست موسیقی  
بود چه پرسونل دارم و تا تا صف  
که در فضا بخشیدن وزن  
نگهداشتن و ارتقای موسیقی  
فولکلوریک افغانی تاکنون  
گامی برنداشته اند.  
در بخش موسیقی فولکلوریک  
حاجی هماهنگه زیاد زحمت  
کنیده و ابتکاراتی هم کرده  
است، ولی چون قدر نگردیده  
و تشویق نشده، اکنون در کانداری  
میکند.  
X کدام عناصر یک آهنگه  
خوب را میسازد؟  
- ابتکار، هم موسیقی،  
حجره مستعد و تصنیف خوب.  
X و سرانجام، حرف آخرتان  
چیست؟  
- حرف آخر من گله از شعرا  
ژورنالیست ها است چه با هنر  
ندان خرابیات، نه تلویزیون  
همکاری دارد نه اتحادیه  
هنرمندان و نه کسی غرض  
مصاحبه نزد ما می آید...

## گفتگوی با سلطان هماهنگه



زباله سالم سرو له پوره جهونده ده .  
 د سالم کورنيزو نه د ورو له سره ي  
 نه د دي په اړه مساله کې سره  
 پراته يو . زونيز شاورخانو لاره  
 او لوي کلي هم شته . نوم ي ټاټوبي  
 چې په بزگانوښو او لږه لږه لږه  
 زياتي ليدل کېږي . لږه کلانښ  
 هم شته چې په دې کلانيزو کس  
 اکوزمېله اړوسېږي ، ماڼۍ ي .  
 نورې کلانيزې پوښلې سرو تړه ي  
 بزې د دي ، د ورو له سره نه د دي .  
 د دې عاڼې ټاټوبي هرې لږه لږه  
 ده . دې ټاټوبه او کلانيزو د دي  
 علاقي په ښايسته کې پوره انسر  
 کړې دي . لښې خلک د پانورټر  
 مخ پانچې لري . چې په اټومي کي  
 خلک د زون سمېږي لاندي کښيښ  
 او د اوري د تارو له سره د زونه  
 عاڼو په پاناکوي . د لويو کلانيزو  
 منځي چې په زښتله اړهږي او هر  
 لري ، د دوي د کورنښي ته لږه  
 لږه چنارونه ولاړ دي ، چې پخ  
 او لږه سعید پوښه ي د دې عاڼي  
 خلک د اټومي په موسم کې اړام  
 کوي . د هرې پانچې منځي تعد ورو  
 سږو ته چې د دې پوښکل لري .



ولسم اړهږه ي ښايسته ولاړ ونيږه  
 ده زه او (( سالم )) سرو هم ولسم  
 يو . سالم له پښه ځوان د دي .  
 بزبانو وڼه لري له پوره . ښه خوږي  
 خښتې د دي . ښه ځوانښ خلد اي  
 وړکړ په په کلې کورکې په سښښ  
 له واهي مارشهورن ي ژوند ي هم  
 پد نه د دي هغه اړه ي ښه ده .  
 له سرو سلنه يال انسان د دي وړکړ  
 د روازي ي د خپلوانو وښانسمو  
 په مخ خلاصه ده . او د پوره پښ  
 سلنيزه هميشه نوزڼه ده ، او پلا ر  
 ي ورته پوره واک اختيار وکړس ي  
 د دي . هېڅ کله ي چاته وچو لښ  
 نه د دي تره کړې د پوره په زباښه  
 دې خوښه ده په پلاوه په دې جښه  
 وښي ي ښه سعدي لري ، ښا و  
 خواته ي وپاله جوړه کړې ده او  
 د پوره هميشه اړياښي وي . د دې پوري  
 ښاروخوا ي ښايسته ځلان کړلسي  
 د دي . مانيزې کلې پانچ کړلې دي .  
 چې لمر ليدنه وڼه نوزي ي ښي انسر  
 د دې خولې هم خندا ته خلاصه  
 شي او سالم په ښان خلکو ته  
 ځاندي . له پوره ي د کورن جوړه  
 پښه لري جوړه کړې ده چې د ي

لږکړي سعید احمد الله حسيني

# د ورو له سره

د کلې زياته پيل ، پيل عاڼيزه  
 لري چې د ورو په ښاخو کې د ورو  
 پخو د پاره راټوکولې اچولې د دي  
 اړخيل ماشومان په کې د اړام  
 پستو ته سپاري . په دې وړکړې د هر  
 چا خپل ، خپل عاڼيزه معلوم ،  
 د دي ، هېڅوک د چا په عاڼي نورې  
 نه لري . د دې پوښلې هرجا  
 اخوږنه ي ورته جوړ کړې دي .  
 او زابنه ورته په کې اچوي . د چا  
 عاڼي ښاندي ي پوښلې ده .  
 چې ښاندي د دي ، او زابنه  
 پاملرې ورته کوي ، چې د زون په  
 موسم کې زونې (( لاندي )) وکړي  
 او زونې پوري اښوده تير کړي . ښه  
 هره د پوره کې ځوانان سپين پوښي  
 سپين سروي ، تيرسري ، پښلې  
 چېنگې ډولې ، ډولې ښاندي د دي ، په  
 دې د پورې ښاندي زيات مښتې  
 ليدل کېږي او پښه پوښلې ښاندي  
 ده ، او هېڅ راز عيښ په کې نشته  
 د دې عاڼي خلک ازان دي ، او  
 ازان مجلونه کوي . کله پخت د  
 چا دغوا په برخه کې مېلښ ته  
 راولږي چې پاره او پلازښ  
 غوا ښه ده له پوري ښېږي کوي .  
 بل په تير کړ چې پلاني دغوا په  
 اچيښو کې تيرېږي د دي ، ښيږي  
 نه کوي ، وگوانه عاڼي ښيږي ده ،  
 وا ښه هم وښاندي زيات دي .  
 د لږه مجلونه ولسي شکل لري .  
 او د ولس په وړه ، د سږو خوږيزه  
 کوي ، بل سپين زيرکيو مېلښ ته  
 شو او ورته وي وپل ؛ هريښ سره  
 قسمت خوږل کېږي خوږه په يښ  
 کړې بله په واخلي . خوږه خپلې  
 ترکانو صفت کوي ، چې ښانور  
 کا وي ښه زانلي ده ، خوږک وايښ  
 زبا د هغه رانو پاليز سم رانگلښ  
 د دي جوړه نه لري ، هرڅوک د  
 خپل ، خپل ښي صفت کوي او

خپله خواري ستاي . نومه چښ  
 تنورونه واچول شي د هر چا  
 له ورو ي د پوري ته راښي ، او لږه  
 له ورو ي د پوري خوري . پوښلې  
 سته . سل زياته ده چې پښلې  
 چې له ورو ي د تارو نه راښي  
 او وړکړي پوري پوښه راږي اوښه  
 نظر شي راښي چې پښلې ي  
 خپلو لويو ته راښي وگوره ، اچيښ  
 پلا تيره خټکه ښايسته سروي ، سروي  
 له ورو ي پخ کړې دې دې ، انساڼ  
 عرس ته هم وگڼيږي کړه چښ  
 سمه ي پخه کړي . خوږې ده  
 هرڅوک تر خپلې وښي . سروي  
 تر دې . د دغه عاڼي خلک د  
 مها رنه چې د پورته راږي سښ  
 د مارن پکر تر لمر غره ، پوري په  
 د پورک همداسال وي . نارښه  
 ځوانان ، پښي ، سپينه ورښه  
 د وښو د پاره پوښي ، او  
 چا ښت مجال خپل لويو  
 پورته واښه راږي اوښه  
 خپلو خا لويو ته ساتنه او زونښه  
 کوي اړه عاڼو پوښه ساتنکې پوره  
 ماږي . کله چې د دي د پورته  
 سلنه عاڼي معلوم دي ، د کلې  
 مشران ولس ته ساتي وي ، له ورو ي  
 په شريکه په خلاصه پنده ورته  
 لري . او په قد رغوت ولس ته  
 مېله خوښحال رخصتوي . د دې  
 پانور د خلکو خوږونه د راندي ده ،  
 اوږ خپل د ورو ، د سږو له پيا پيل  
 دې . هېڅوک د چا فصل پېدا په  
 نه خوږوي . د چارو په پېدا په مال  
 وهل کېږي هېڅوک د چا په مال  
 تيري نه کوي . د ښاروخوا معلوم  
 پوري وهل چښ لري ، هرڅوک

د دې ولسي د ورو پانچ او احترام  
 ي کوي او هغه څه چې د ولس د  
 مشرانو له خوا شخ شوي کله پوښا  
 لغت وښي د چښ په وړکړو کله  
 چل کېږي ، خو د ي عاڼي خوږ  
 سره مخه وښوله شي . ځوانان  
 سپين ، پوري د پوري نه پلې  
 د پوري ته ښه راښک کوي . او د ا  
 ښک او راښک د ورو ام خيز اوښو  
 ام خيزوي . هېڅوک د چا د ښک  
 او راښک نه مانع کېږي . کله کله  
 عيښ سپين سروي پښي او سپين  
 له پوري د چا له ورو صفت را  
 راخلي . او ورته د سم کورنې  
 ځوانان لږه کوي . اولاد ي پاره او  
 کله پلاني لورن پلاني زوي ته  
 ورکې سرو چښ پخې . د ورو ته  
 خد اي ښه ښايسته وړکړې د دي .  
 د ورو د پاره هډسې اړينه وړنښه  
 لري او پيل باندې پوښي چگه نه  
 دې . اکثر خپلې ، خښي د هډي  
 مجلونه محمول وي . چې اخر  
 رښتيا وي . په اټومي د دې  
 د ورو د پاره پوښي ښايسته پاره او  
 د پيل ته کي نه وي ، او پانښه  
 چوند اوږکې لري . ماښيښ  
 چا پوره وښوول شي اوږکې رښه  
 چا پيگونه په پښو کې چښ  
 پيا پسته د ستارو پوري اچول  
 شوي وي هره پوره پيښه د ورو  
 او پلاز اوږکيو لويو ته د دي .  
 په دې د پورکې د چا عاڼي  
 وخت اوږوگرام وي . هرڅوک  
 کورښ کوي چې زما چاڼي مجلښ  
 ته په ښه توگه وښي . خښ پښلې  
 د اوږکښ کوي چې پياڼې ، چا پيکې  
 منځني وي . د ستارو نه چا چاڼو  
 کم نه وي . ښي ښي لږه چاڼو  
 کې لاجي هم واچوي چښ  
 خوښي تره پوره حد ي . خو  
 نا د ورو خوږه نه ده لږه لږه لږه  
 زه هميشه د سالم دې د پوري ته

خپري د پوري ښايسته خوږ واري  
 زيات کړې دي . خپله هم د پوري  
 منو خاږنې دې او اکثر کارونښه  
 په خپله کوي . لنډه ي د اچيښ  
 هرته د پام بيا په هم د سالم په  
 برخه کې کم وي . په کورکې کې ي  
 نور خلک هم صفت کوي او پښه  
 له پوره صفتو نو اړوي . د وښان ي  
 په صفت نه م پخې اړه ښان ي  
 د خپلې خښي نه پوښه وايښ د ا  
 معلومه خپره ده چې خوږه چښ  
 د سروي هډالغ رياتو لري نو پورته  
 د هغه د پور او پد ښه نصا و  
 کول شي . سالم په کلې کې د  
 هر چا سرو مرسته کوي . د هر چا  
 م ي او ژوند ي پوري سامان  
 موي . هېچا ته د پور وړکړو پوره  
 نه کوي او لږه خيال لري .  
 ښاندي ي رياتو پخښلاښ  
 عا هر چا ته اړ د دي . څه يښ  
 چې په لاس کې وي چانه ي ښه  
 د پخوي . د دې کښه پور د پور  
 کې چې د ده کښه پور د پور  
 سپين سره اښي دې د پور په  
 سر د مطالعې خوږ ککا پورته پراته  
 دې اړي د وړکړو کارونه وړکړار  
 شي هميشه په مطالعې پسر و  
 وي . کله چې د وښان ي د پوري  
 ته وښي او د خوږ او پخت  
 مجلښ شي پوښه معلومياتو  
 سروي اړکي د مجلښ خلکو ته  
 په خپلو خوږ پوره ښاندي وړکړي  
 شي . په پخت کې ي عاڼي پښه  
 نه کوي او د پل خپري ته پور د  
 خوږ ښي . په د لږو وړکړو پوره  
 لاس لري ، د پوري منځني او اښ  
 لال خاږنې د پوري وړکړي ښه  
 چږه په سالم پوري اړه لري .  
 پانچ په (۱۰) مخ کې



از کتاب ( نظرات زیبایی شناسی  
و فلسفی قرن ۲۰ هجری ) اثر  
رابند راناک تاکور

# زیبایی

توجه : استدلاله عدم

مذ هیا از قدیم بهر دانش را به  
خوشترن داری دعوت میکند و  
انجام بلا تندی و شرط اصول بر هفت  
گرا میطلبند ، بسیاری هابه ایست  
که فقیده اند که این شواراست .  
کمال ، خیلی د شوره ، تنها در  
پیدا آر آنان قوی الاراده و وساک  
تربیه انسان امیال ، کلام زیباست  
که به نرس میخورک . از این شیوه  
نمی توان برای تکامل حسن زیبایی  
شناسی سود برد ، زیرا که هنر  
آن بیات و نقاشی نزد آن مردود  
است .

شکی نیست که انکشاف حسن  
زیبایی شناسی ، شرط جدا ایست  
باید به تربیه شخصیت هم آهنگ  
از نورمال و تعداد است . زیبایی  
یک چیز ضروریست و درستی نیست .  
نیز کار سهل و ساده می نیست  
بدانگونه که بزرگتر مرق میزند  
شخص میزند ، گیاهان هرگز رادور  
می ننگد ، زمین ریاضت میبازد .  
تا با رفتن و بر حاصلش کند ، حسن زیبایی  
نیز ، با یک چنین د شواری بس  
در دست می آید .

در راه حصول زیبایی میتوان به  
ساده کنی همراه شد ، کسی که  
میشوهد به حد کمال برسد ، باید  
موانع را از سر راه خود دور سازد ،  
خود داری خیلی د وسایط نفس را بیاموزد  
این راه خیلی د شوار و طاققت فرجه  
ساست ، اما حصول حسن زیبایی  
شناسی ، ارزنده و درخور قویانی و  
ند آگاریست .



تلاش برای فشار آوردن بالای -  
مزایده به غیره هفت مید لوس  
مورد که در کارش در پیران :  
(شعوت پرستی، آتشین مزاجی، و  
حوص) قرار می گیرد.  
بدن آریست، کسی که درگیر نسوق  
جود آریست، با زنی ایست.  
جان انگلیسها گرد آورده است.  
به گرد آوری نکت های دگر  
کهنه خود و کشورهای دگر که  
مصرف استند، که این مصرف  
وقت پول در دست است -  
تا چیز و وقت بسیار به گرد آوری  
کود قرق دیگر، به دگر -  
دواتش دگر، در پرتی کهنه صرف  
دوستی پادشاهان و وجود های دگر  
گرد آوری به همین گونه در چشم  
استند، به همین گونه کسب تلاش  
برای اولیاد صرف بهای کزاف و در  
ها و اولیاد صرف وجود ندارد، و  
باید هیچ چیز وجود ندارد، و  
تعلق هیچ چیز نمیتواند داد به  
جز قطعه های کجند میل به  
این مارتوف نمیتواند داد به  
سجاسه های کجند میل به  
قطعه قطعی نرد یک شده است،  
اندازه بلند میورد، دست آوردن  
بلند تراست، بسیاری ها  
راهها ند اسپارند، در این گونه  
این بپردی گذرا، به خاطر  
اندری که که بدون هیچ چیزی  
در بداند، بان هم نیست، هر  
قادر به باز آوری آنان نیست، به  
اندازه می کند، و نه اسپارند، به  
اندازه بپردی باید کار برهسوند  
انسانی که با دیر می کند  
در راست، باید درست میکند، خو  
برای خود در دست بر تخت خواب  
شود است، نخست بر تخت خواب  
استراحت میکند، از روکش رو چایی  
نوش میکند، و سر انجام بر زمین  
درین فرش می خوابد یعنی قبول میکند  
که فدای کشیدن به خودی خود  
مفید است، این مفیده بدون شک  
روی راه عمل قرار، خود به غیره  
نشانی برای غرایز، همه چیز می کند  
مبدل میشود، دست نیامده، خود در  
حلقه به دست می سازد، خود در  
کشمکش هنوز محکمتر میشود.

و خونیست مبدل شود، در آن صورت  
حمن زیبا، مگر آن که در راه تمام  
و اکمال از خونیست داری معقول  
بهری شود.  
برای هر چیزی که، زنی رایا -  
ایک بدیده را در صورت بیگانه  
سخنی بخار می، چیزی نیست،  
بدن انسان نرم است، اما اگر  
استخوان بندی به شکل مبدل  
بود، به یک کله، بی شکل نیست  
میشد است، معرفتیک فاقه بدین  
ببیند است، به هذیان بی ربط  
حکم آورد، خوشی می آید  
اساسی نیست، و باید از اجزای از  
خونیست در سلیم، و نه در قوارب  
و شرط عقل مسلم، اما آموختن خوشیست  
خود دارد، اما آموختن خوشیست  
در آری نیز کار ساده است، محال  
صورت کسب، حذف آن محال  
است، روزمره خوشیست در  
برای انسان یک اندازه کافی از  
زنی، حظ بهر انسان بس  
پروا همانند کوه گیبست که پیش از  
آن که بخورد، اما بالکوه شدن  
آلود، میوز، و اما بالکوه شدن  
در زیبا، هیچ گونه لذت را،  
احساس نمیتوانم کرد.  
زیبایی فانتازی نیست، هیچیکس  
کسبخته، فانتازی نیست، هیچیکس  
به خاطر آموختن نمع، آتش را  
نبرد نخواهد سوخت، آتش را  
که باید با احتیاط نگه داری کرد،  
ورنه نخستین بی احتیاطی است  
سبب حریق میگرد، در این محتمل را  
متواضع، آن برای بداند ترا خسته  
نمعه، آن است آنرا (زیبایی)  
ضروری است، ممکن است، و سببی  
بسیزاند، چنان که میانم، و سببی  
با آن راهلان میانم، و سببی  
که روی خاک میاند ازیم، بل در ضعیف  
مویه که مفیده است، بل در ضعیف  
نیست که مفیده است، و شکل آن زیباست  
مزه خوشی است، و شکل آن زیباست  
که بدین ملحوظ بودش، بل از نقطه  
لحاظ مفیدی، زیباست، بل از نقطه  
نظر زیبایی میگوید، زیباست، و  
نیز از زیبایی میگوید، زیباست، و  
تفاوت ضروریات نیست، بل بالاتر

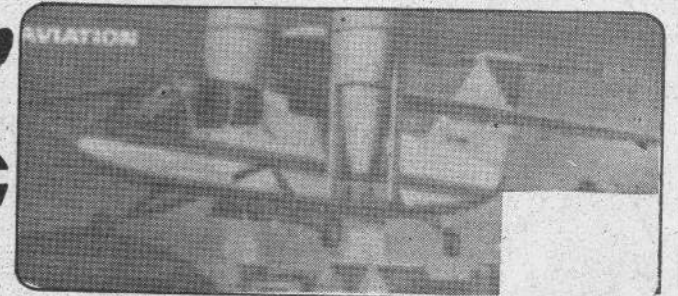
از آن قرار دارند، و مشتاک است،  
مگر نه می، و مشتاک است،  
آما زمانیکه دوران (الهی) حکم میگرد  
نمعه نوران بود، در همین  
(بخود) تمام خورد زمینی در همین  
نفته است، که نماد زیباست،  
لکشی (که نماد زیباست) و  
تیم کان گرسته گرا، در اینجا  
میکرد و گرسته گرا، در اینجا  
زیبایی تاحد و همین، و خوب  
متغی ماران هم دارد، از بوکت  
چنان ماه تنها، با جهان ماحول و با  
حلقه های نیازمندی های عالم بر سر  
کمال بازنده های عالم بر سر نیازمندی  
برای بازنده های عالم بر سر نیازمندی  
نیازمندی، و نماد (مقول) آرام و  
سرد، و نماد رهای.  
اکنون روشن است که زیبایی، ما  
را، خوشیست داری می آموزاند،  
زیبا او برای ما، نیروی زندگوست  
آفرین میشود، و نیروی زندگوست  
نفسانی خوشیست داری می آموزاند،  
خوشیست داری نه تنها به فرهنگ  
نزد یک است، بل احساسات  
باقی و صفای میشوند، و برای  
لذت بردن از زیبایی، و برای  
تعمیر رفاه (په)

باتا، سف که غالباً در سایه  
کسب هدف، بروی هدف برسد  
میکند، پایه عیار، دگر با  
نستی، بدان میگردند به  
گونه مثال، به جای آموختن  
هنر آرزوئی، به آموختن، تلاش  
(تخنیک) آلود، اما زود  
میکند که دار شوند، اما زود  
خسب میشود، از برای مصالح  
بول میاند زند، از برای مصالح  
سلکت خلسه ها دار میکنند  
نمعه که همه بی کار انجام  
میکند اند، و آثار آن چه میخواند  
داده اند، بدان خوشیست داری  
استفاق بعضاً خوشیست داری  
و انزوی خود به هدف میخواند  
دیده است، به مثابه عالیتر -  
داری را، و گوهی تنگ آدیست.  
نیکار کاری، کاملاً دران غرق میشود.  
میتواند دران خوشیست داری را برای  
(و در واقع خوشیست داری را برای  
خوشیست وسیله می باشد، و نه  
به عنوان وسیله می باشد، و نه  
به اهداف والا و انسانی دگر.



# از چهار گوشه جهان

## طیاره‌های عمودپرواز



که هزینه دو موتور جت است، می توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده و از روی زمین بلند شود، درست مانند هلیکوپتر، با این تفاوت که هلیکوپتر دارای پروانه است. مویج از این نژاد است که طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وضعیت دهند و طوری که می توانند از حالت افقی تا حالت عمودی قابل کنترل مانند خود طیاره هیچگونه تفاوتی با سایر طیاره ها ندارد.

از خصوصیات این طیاره جدیدند:



اخیراً سازمان فضایی امریکا (ناسا) با همکاری کمپنی طیاره سازی (گرومن) و نیروی هوایی امریکا دست به طراحی و ساخت یک نوع طیاره جدید زده اند. از خصوصیات این طیاره جدیدند:

روزنامه نگار و محاسبه گر دنیا، کار-نیر با نوشتن مقالات جنابیس در یک روزنامه ایتالیایی شروع کرد. از آن زمان تاکنون روزنامه های اروپایی، سرمناطات بینکاری را از وی به چاپ رسانده اند.

او مولف کتابهایی نظیر ((اگر خورشید بمیرد)) (مصاحبه با تاریخ)) و ((نامه به کودکان)) که هرگز زده نشده)) می باشد ((فالاچی)) تایین خود را برای مصاحبه با این انسانهای تاریخ اعلام داشته است:

۱- ۲- آدم و حوا  
من در قرارداد نام ایندو نفر در صدر فهرست صحابه علمیه هیچ تردیدی بخود راه نمی دادم. زیرا همه چیز این زوج غیر متعهد شروع گردید.

۱۲- عیسی مسیح، یهودا و مهم مقدس. هنگام مصاحبه با عیسی مسیح نمی توانستم از صحابه بپرسم و مهم باگرو بگنم. مطمئن یهودا هم مقداری مطالب گفتش را جمع به سرورن داشته است. او مردی باهوش و با فرهنگ بود. فکر میکنم تاریخ تا حد زیادی ویرا مورد تخطئه قرار داده است.

سپس از مهم باگرو در ساره نحوه بارد ارشدنش می پرسیدم.

# مصاحبه فالاچی با ۱۸ انسان معروف



نیروی هوایی هیتلر نه تنها هر مانع پیش راه خود را بر سرش گذاشته بلکه از دیدن آثار هنری هم بر او بیزار داشت. من می خواستم از آن ناصرد در باره انجمن مجسمه های اتروپ یاش (تندن مانیل امپراطوری رم) که از فلورانس رسیده بود، سوال کنم.

۱۰- ژاندارک

بعنوان یک طرفدار جنبش زنان، احساس می کنم باید از ژاندارک صحبت بچیان آورم. ژاندارک، الیزابت اول (انگلسا) و کاترین کبیرا (روسیه) از معدود زنان هستند که به ما زنان غربی نشان دادند که زنان احق نیستند. هر چند که همه واقفند زنان همچون مردان می نویسند، نقاشی می کنند و در لتهارا اداره می نمایند، ولی بنظر من رسیدن کسی به خاطر آوردن که در حوزه تناسل نیز بسیار خوب عمل می کنند ژاندارک بمانشان با آن که هر دختر دهاتی بیسواد می تواند به ترازو ناله های امریکایی در ویتمن فرماندهی کند. علاوه بر این کلیسا اورا به تیری جوین بست و زنده زنده سوزانید. دوست دارم در ساره بقیه در صفحه (۶۰)

این زن عالم چه مشکلاتی که به خاطر پسرش متحمل نشد اینطور نبود؟  
ونگته آخرینکه اون می دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۲۰ سالگی را در کجا سپری کرد بود. این معما نیست که ... آمل قدامت دارد!

۶- اسکندر کبیر  
چرا من اسکندر کبیر را در این فهرست آوردم؟ کاملاً روشن است، او یک احق بتلم معنی و یک فراری از تعارفات بود.

من خواهم از اسکندر روبرو چگونه بدون آنکه گریه افتد آن کار را انجام رسانید؟  
۸۷۲ هومر و شکسپیر  
هیچ تردیدی در قرارداد نام آنها در لیست خود روانم نمی دانم. هومر و شکسپیر را همسرا با هم لنین انجیل بسیار دوست دارم. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (سپس اولی) بنحین دلیل در مصاحبه

با آنها از شناسنامه و با سورت ش- جویا می شدم تا حد اقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم.  
ضمناً من توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای سو- پینده گی بنجامین  
۱- اسپارتاکوس  
البته که مجبور نام اسپارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه می دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و همیشه طرف شوخیان و باغیان را گرفته ام. چه تحقیق اسپارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است.  
۱۰- الی ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سیا.  
چون در صورت نبودن قانسون عدم اخلت هم لزومی پیدا نمی کرد، مجبور بودم بزرگترین قانسون گذارم. نیایم موس را به دست اسافه کم علاوه بر این او نوعاً رهبر خوبی بود.

## میلیاردر های پاکستانی

یک نشریه رسمی منتشر شده در اسلام آباد پاکستان قائل نمود که هم اکنون تعداد ۲۰۱۶ - میلیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۳۲۷ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیا الحسن به میلیاردری رسیده اند در این نشریه که از طرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که در اثنی هریک از ۱۹ میلیاردر که در سال ۱۹۷۱ وجود داشتند از بعد میلون تا یک میلیارد رفته بوده است البته این آمار شامل آن دسته که در بانک های خارج حساب ویژه دارند، نمیگردد.

## ساعت همه کاره

کار میکند که هر سه سال یکبار عوض میشود و هنگام تعمیر شدن آن، هشتاد هزار لانه داده میشود.

علاوه بر ساعت و ماه و روز - وضعیت آب و هوا و درجه رطوبت و حرارت را نیز نشان میدهد.

عند غروب و خراش بود و حتی رنگ فلز آن از بین نمی رود و تا معن ۱۲۰ متری آب نیز کار میکند.

ساعتی که یکی از سازندگان اروپایی آن را به بازار عرضه نموده دارای مزایای زیر میباشد:

- در آن واحد پنج عمل را انجام میدهد.

- در قایل و ثانیه هارا با دقت زیاد نشان می دهد و در هر سنج ماه یکبار امکان دارد که در ثانیه های آن خللی ایجاد گردد.

- بوسیله یک بطری مخصوص می

## طیاره های کوچک

سازندگان طیاره غار ابران دانسته تا تدابیری بیندیشند. نتوانند به این مشکل فلیسه بد - بنابر این شمارا ه کی به نظر آن ها رسیده اینست که بتوانند طیاره غار ابران کوچکتر سازند. از طرف آنان توانسته اند موتورها را با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که با سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند.

به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

سرای خطوط هوایی حیاز اهمیت است.

کمپنی سازنده ارباس سری جدیدی از این طیاره را به نام (D) (۱۴۶) ساخته که دارای چهار موتور توربو جت می باشد.

این طیاره می تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتورهای آن با وجود اینکه قدرت خوبی دارند کم صدا می باشند. و نسبت سوخت بنظن این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره های مشابه که دو موتور دارند معراتب کمتر است.

سازندگان طیاره غار ابران دانسته تا تدابیری بیندیشند. نتوانند به این مشکل فلیسه بد - بنابر این شمارا ه کی به نظر آن ها رسیده اینست که بتوانند طیاره غار ابران کوچکتر سازند. از طرف آنان توانسته اند موتورها را با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که با سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند.

به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

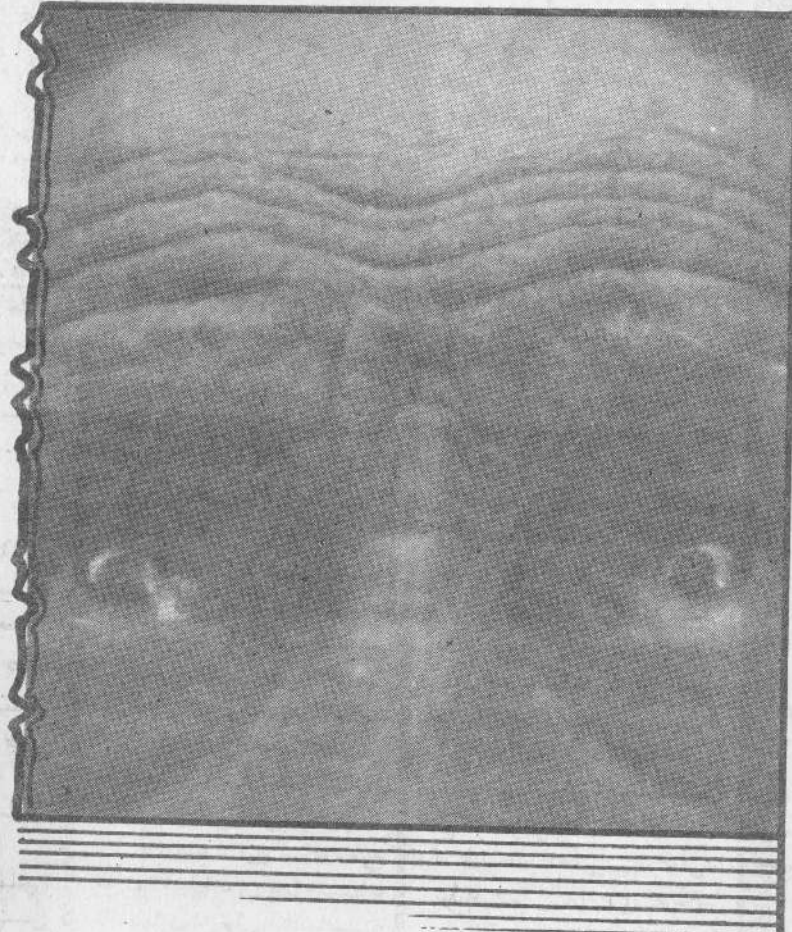




# چگونه جلودی را بگیریم

ترجمه ستادک

## دانشندان بیدارک اساسی است یافته اند که حیات را در واقعیت میتوان طولانی ساخت



چگونه میتوان از بیماری جلودی کرد و چگونه در دوران بیماری بماند؟

بسیار کهن سالتر میشود طبق نظر متخصصین ملل متحد در آستانه سال ۲۰۰۰ تعداد مجموعی کسانی که بیش از (۶۰) سال عمر دارند در سطح جهانی به (۵۱۰) میلیون یا ۱۱٫۲ درصد نفوس کره زمین خواهد رسید. این که گوی شامل تناسب فزاینده افراد خواهد بود که در هفتاد ساله گی عمر خود قرار دارند. بهترین راه نیرومند ماندن، پشاش ماندن و سالم ماندن حتی تا دوران پیری چیست؟ این پرابلیمست که از زمانه های باستان انسان با آن مواجه بوده است. آیا می دانید که دوران پیری را چگونه سپری نمایید؟ آیا می دانید که فعالیت دماغی به نوبه خود دوره حیاتی را طولانی تر میسازد؟ آیا می دانید که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۲ درجه میتواند پنججاه درصد به دوره حیاتی انسان بیفزاید؟

عمر کند دلچسپ است اگر مسیر تکاملی دوره حیاتی انسان را به بررسی گرفت. کتب مقدس و روایات نقلی معلومات ذیل را بدست میدهد: قرار میدهد حضرت آدم (ع) وقتی که وفات کرد (۹۳۰) سال آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر داشت. حضرت نوح (ع) (۹۵۰) سال و میتوزیلا (۹۶۶) سال عمر کرد. طب معروف قدیم درباره اینکه دوره حیاتی انسان چگونه میتواند باشد، نظریه و اندیشه های خودش را دارد. در قرن (۱۹) پاراسلیسکی تصور میکرد که انسان تا (۶۰۰) سال زنده می تواند بود. قرن نوزدهم هوفلند را عقیده بر این بود که سرحد بالایی میتواند (۲۰۰) سال باشد. در قرن بیستم میشنیکوف و بوگومولتس - نوشتند که دوره حیاتی انسان میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال باشد. ملاحظه کنید که هر چه به زمان مایزد بیکتر شویم، رقم نیز پایین می آید. شاید حداقل آخرین رقم جنبه ریالیستیک داشته باشد؟ بد بختانه، نه تا هنوز. از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشور های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)

سال بالا رفته است و این ناشی از کاهش آبی مرگ و میر نوزادان، کاهش وقایع بیماری های عفونی و تضعیف عوامل ناگوار دیگر است. اکنون رشد در همه جا متوقف است. این نمایانگر آنست که علی الرغم تمام پیروزی های طب در حدود تاریخ نبسته شده، دوره حیاتی انسانی از لحاظ بیولوژیکی بدون تغییر باقی مانده است. دوره حیاتی منحصر به فرد بعضی از افراد بگ (۱۲۰) و بالاتر از آن بوده به عنوان یک استثنا باقی مانده است تا یک قاعده. حتی اگر مرگ و میر ناشی از تومورهای خبیث و بیماری های قلبی و مجاری خون کاهش یافته طول منبر انسان بازم به صورت مشخصی آنچه هست باقی میماند و در دوره حیاتی متوسط طبق نظر کارشناسان بیش از ۸۰ سال افزایش به عمل نمی آید. از همه جا است که چرا پگانه راه

بهرامون دوران پیری که با تبحر رب سرگارد داشته اند، قرار دارد. همتراز همه اینست که این حیوانات از دست حیوانات خونگم اند زیرا درین که گو ری انسان نیز شامل است. شاید پرسیده شود که چرا کارشناسان پدیده های دوران پیری تحقیقاتی را که از تجارب روی حیوانات به دست آمده به انسانها منتقل نمی سازند. در مورد آنچه که به ساحه عملی وجهه های تطبیقی ارتباط میگیرد، احتیاط لازم به کار برده میشود. دلایل قوی وجود دارد نخست، لازمست تا مصرف واقعی دست یافتن به یک زنده گی طولانی را بررسی کرد. همتراز همه در اینجهان تنها سوال تعداد اضافی سالها مطرح است بل که هم چنان این کیفیت زنده گی است که باید بررسی و محاسبه شود. به منظور تعیین و تثبیت مصرف تجدید (بالقوه) ارگانیزم تحلیل کامل هر آنچه که در بدن پرورش اتفاق می افتد، باید به صورت بگیرد. اینست آنچه که در حال حاضر انجام می پذیرد. ثانیاً اکثریت این مواد طولانی ساختن عمر بالای حیوانات، دارای عمر کم از ما پیش گردیده است. نتیجه چنین میشود که دوام تا به تیر حاصله در دوره حیاتی نسبتاً طولانی انسان چگونه خواهد بود، هم چنان علاوه بر تفاوت های بیولوژیکی حیوانات تفاوت های اجتماعی و شرایط رشد مشخص خودشان را دارند که خیلی حایز اهمیت است. ثالثاً، مواد کلد سازی - دوران سالخوردگی حتی در تجارب صرف در موارد استفاده در حالیکه در موارد حیواناتی که تجارب روی آنها در لابراتوار صورت

بقیه در صفحه (۱۰۲)

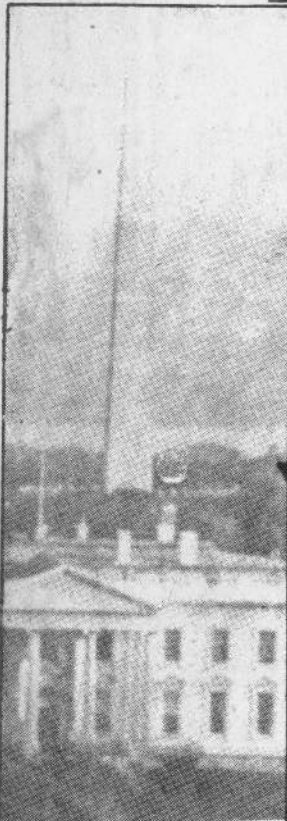
در شناخت ظهور دوران سال خوردگی و رابطه بین کهن سالی و بیماریها غیر ممکن است. تجارب در زمینه طولانی ساختن عمر حیوانات نشان داده است که بیماری های معمول در دوران بعدی حیات به سراغ آنها می آید. این مرا بدهان معتقد ساخت که کاستن سرعت سالخوردگی مهمترین طریقه اساسی جلوگیری از بیماریهاست و این نتیجه گیری است که به عقیده من اساسی برای طب آینده خواهد شد.

در شناخت ظهور دوران سال خوردگی و رابطه بین کهن سالی و بیماریها غیر ممکن است. تجارب در زمینه طولانی ساختن عمر حیوانات نشان داده است که بیماری های معمول در دوران بعدی حیات به سراغ آنها می آید. این مرا بدهان معتقد ساخت که کاستن سرعت سالخوردگی مهمترین طریقه اساسی جلوگیری از بیماریهاست و این نتیجه گیری است که به عقیده من اساسی برای طب آینده خواهد شد.

افزایش اساسی در دوره حیاتی انسان همانا از میان برداشتن و عبور از موانع خاص است. تخمین پوتانسیل انسانی نباید خیلی خوشبینانه یا کاملاً بد بینانه صورت بگیرد. در اوایل دهه ۶۰ یک سازمان پژوهشی ایالات متحده امریکا پیشبینی کرد که در حوالی نیمه دهه ۹۰ دوره عمر انسانی را میتوان تا (۵۰) سال تعدیل کرد. از کجا میتوان چنین پیشبینی امیدوارکننده می کرد؟ شکستن قانون ژنتیک کشفی میکانیزم وراثت و سنتز پروتئین و گامهای اولیه در آنجیوسری ژنتیک و افعال از جمله واقعات انتقالی به شمار میرفت. همه آنها به تجدید نظر در اینها منتهی شده. دوره های زنده گی به شمول سالخوردگی انجامید. در همین حال، این پیشرفتها احساس خیراندیشانه می رانند. شکل خوشبینی افراطی و گاهی هم امیدواری ها و توقعات بیپایه آید و ایجاد کرد. هر چند چنین دریافتی اندک سالخوردگی به هیچ موربونی خاص یا (ژن انتحاری) که مفیده داشتند در کام لحظه خاصی فعال میشود و موجب تهاشی زنده گی میگردند ارتباط ندارند. مایه تا سقف است زیرا اگر دانشمندان واقعا به طریقه

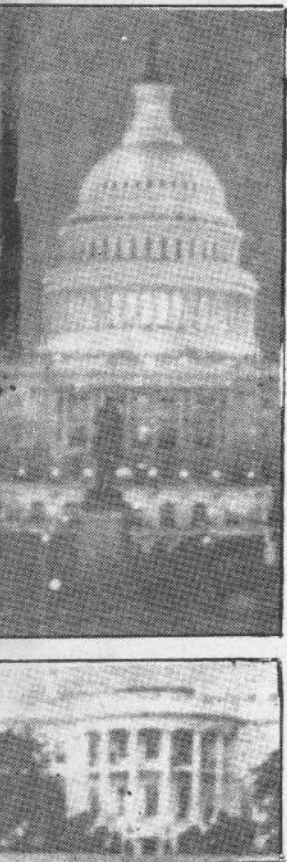
### از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی ۲-۳ سال بالا رفته است





# تکون در سیاست

## جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد



رئیس جمهور امریکا انتخاب شد او کوشش کرد تا قصر از هر لحاظ مجهز و مستتریح باشد. لاجرم باز هم تغییراتی در آن آورد. او به شدت روی قصر کار را آغاز کرد و موبیل و فرنیچر مناسب برای قصر خریداری نمود. در زمان حکومت جیفرسون، نخستین طفل در - قصر سفید به دنیا آمد. رئیس جمهور خودش تنهایی بود، ولسو فالبا، دخترش مارتا Marta نزد او میماند که هنگام یکی از ملاقاتهایش نزد پسر در قصر سفید هشتمین طفلش را به دنیا آورد.

خانم دومی ماد لیسون همسر رئیس جمهور بعدی از دو فرزندش در قصر سفید خوشش آمد و به بلان او ادامه داده شد. در زمان اقامت این جفت در قصر سفید بقیه در صفحه (۱۰۴)

قصر سفید، ضمن نامه پر بسه خا نمش جمله بی نوشت که بعد از همین جمله به امر رئیس جمهور فرانکلین دایلا نوروز ولست در اتاق طعام قصر بالایی بخاری دیواری حک شد. آدامس نوشته بود:

(( از خداوند آرزو مندم تا زهر این سقف همیشه مردمان صادق و باطل زنده گی کنند ))

با آن که رئیس جمهور در قصر اقدام داشت، ولی کار روی آن جریان داشته به مرور زمان آهسته آهسته قصر سفید به یک (مقر) به مفهوم واقعی آن در آمد، وسایل و تجهیزات اولی از مقر قبلی رئیس جمهور در (فیلادلفیا) به قصر سفید انتقال داده شد.

در سال ۱۸۰۱ (توماس جیفرسون) به حیت سومین

های اروپا را کپی میکرد. کار روی ساختمان اقامتگاه رئیس جمهور و همارات دیگر در پایتخت جدید با سپهر کند ی به پیش میرفت، تا آن که در ماه جون سال ۱۸۰۰ دومین رئیس جمهور امریکا (جان آدامس) John Adams رسماً حکومت را به واشنگتن انتقال داد و خودش از اول ماه نوبر همان سال در تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت گزید. خلص مطلب قصر به اساس طرح آقای هوپان به پایه اكمال نرسید، زیرا که سر نشینان قصر که بگری هم ره بردن میبندند آن را طبق میل خود و خواسته قصر تغییر میدادند. به این حساب مدت دو صد سال تصام در قصر سفید تغییراتی آورده شد.

رئیس جمهور (آدامس) در دومین روز بود وایش در -

# کاخ



## جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد

امروزی در آن قرار دارد. مینسی بر اساس تاریخ محل واشنگتن امروزی را خود جورج واشنگتن طوری انتخاب کرد که از واپالت ویرجینیا واری لند ساحاتس را برای آن جدا ساخته

XXX

برای طرح پروژه قصر سفید و کاپیتال (مقر کنگرس امریکا) کانگری به راه انداخته شد. در ماه جون ۱۷۹۲ جیمز هوپان (James Hopban) که آیرلندی الاصل بود، مقام اول، در امرودال طلا را به دست آورد و طرح او به حیت عصری ترین و جالب ترین طرح شناخته شد. با آن که به تدریج کار بناسان، طرح اورا کاپی از رستاق فرانسه و لاجسترو سولین میدانستند، ولی در آن زمان چنین بود که امریکائون

نمود. از اولین دور مجلس کنگرس در فیلادلفیا، این شهر به مرکز سیاسی کشور بدل شد. در سن شهر محل مناسبی برای اقامت رئیس جمهور وجود نداشت. به همین لحاظ جورج واشنگتن با خانمش در ایارتمان زیبا ولسی کرای از سال ۱۷۸۱ زنده گسی مینمود. درین میان کار روی تعمیر جدید اقامتگاه آغاز شد. در همان زمان خو فایر بر باشد تا پایتخت به جای دیگری انتقال نیاید. باشندگان فیلادلفیا که از این همه دفاتر و پهنو کراتها به تنگ آمده بودند نیز به همین مفکوره بود. تصمیم گرفته شد که پایتخت بعدی نباید به هیچیک از شهر های بزرگ انتقال یابد. بل، باید برای این هدف محل مناسبی دیده شود و آماده شود. انتخاب بر محل اقامت کرد که واشنگتن

(تو در روز ولست) آن راه نام (قصر سفید) یاد میکنند.

XXX

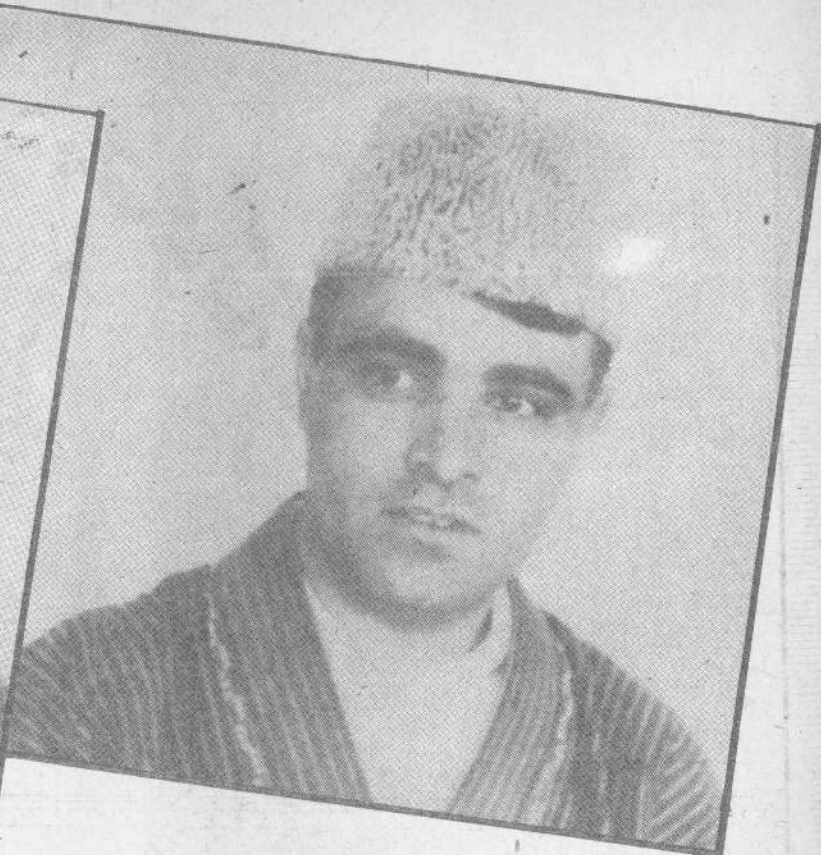
پس از پایان جنگهای آزادی در سال ۱۷۸۳ کشور ایالات متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود که هر ایالت قوانین و پایتخت خود را داشت. در شهر به منظور مقر پایتخت کشور ایالات متحده کاندید بودند. نیویارک و فیلادلفیا. در سال ۱۷۸۴ کنگرس پیشنهاد شورای شهر نیویارک را پذیرفت تا به حیت پایتخت در آید. تعمیر مشهور فدرال - هال Federal Hall به مقر حکومت تبدیل شد. همزمان تعمیر جدید برای این مقر در نزدیکی برویوی (Broadway) آغاز شد ولی به اكمال نرسید. با آن که نیویارک کوشش زیاد داشت تا به حیت مرکز کشور باقی بماند، ولی فیلادلفیا ماندگار

محمد حسینی (۱۱ شهریور)  
نگار اختصاصی مجله در قصر  
برای لطف نموده مطالب بسی  
ارزنده بی از مطبوعات چگون  
سلوگیا کرد آوری نموده و به سا  
فرستاده اند. که با ابراز سپاس  
از ایفان به چاپ مطالب شان  
مقدمت مینمایم.

جورج واشنگتن اولین رئیس  
جمهور ایالات متحده امریکا  
در کتابچه یاد اشتهای روزانه  
اش در صفحه ۱۲ جولای سال  
۱۷۹۰ چنین نوشته بود:  
(چاشت امروز مرا با ترسان  
در مورد ساختمان مقر دایمی  
حکومت ایالات متحده آشنا  
ساخته.)

جورج واشنگتن خودش هیچ  
گاه درین قصر جدید داخل  
نشد. بعد از حریق سال ۱۸۱۴  
تعمیر قصر همه سفید رنگ شد  
و از زمان حکومت رئیس جمهور





## در جایگاه

# عاشقان و عارفان

\* آیامیان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانند یحیی است .  
 - آناتیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً به همین دو -  
 دیوان محدود اند اما نعت -  
 خوانی ، نعت هر شاعری را می -  
 خوانند ، در نعت خوانی مقامات  
 ویژه وجود دارد ، در حالیکه  
 در شهنامه خوانی ، بیشتر تمثیل  
 داستانی مطرح است .  
 \* اگر غلط نگویم ، منظورشان  
 این است که در نعت خوانی ،  
 نوعی موسیقی ، در خیل است و گاه  
 هم نعت همراه با موسیقی خوانده  
 میشود ، به ویژه در هند ؟

صدای عیار و رجز به بی داشته  
 است .  
 از سید عبد القدوس میرسم :  
 \* چی نعت است که شعرا  
 نعت میخوانند ؟  
 پاسخ میگویند :  
 - ده سال است .  
 \* در مورد پیشینه نعت خوا-  
 نی برای اطلاعات بدید ؟  
 - نعت خوانی مکتب خاصی  
 ندارد ، اما شیوه ، ایستگاه  
 خدمت زبان را درین عرصه ،  
 جناب حاجی غلام حسین انجام  
 داد ، است ، من برادر بزرگم  
 (میر فرخالد بن) شاگرد اویم .

سید عبد القدوس مظهر است . -  
 نعت خوان جوان که برادر میر -  
 فرخالد بن است در آستانه میلاد  
 حضرت محمد (ص) با او صحبتس  
 داشتیم . . . و اینک شناسنامه  
 کوتاه او :  
 - سید عبد القدوس ۳۲ سال -  
 دارد و محل فاکولته هنرها -  
 در بو هنتون کابل است ، در خان -  
 نواده مذهبی بزرگی شد ، و است  
 سلسله میر فرخالد بن آغاز است .  
 پدر کلان وی در حلقه توفیق و -  
 عرفان مرد نامبرداری بود ، که

صدای آن صداهایی که -  
 شبها تا سحر و صبحگاهان -  
 شقانه و بانوای پرسوز بلند میشود  
 شد - سینه را جایگاه نور میسازد  
 زند و چشم از زمانه میندود  
 به خدا میسازد و در ستایش  
 خدای (ج) و پیامبرش رسول اکرم  
 (ص) در دل عاشقان و عارفان  
 جامیگزیند .  
 یکی از این صداهای صدای



# روزگار حسینی

## از افغانستان

کودکائی که روز  
اول تولد ۲۰  
دندان داشتند

کراترگر: ظاهر اموسی

تهیه مجله بامن خدا حافظ س کرده رفت.

من هم به اقامتگاه ام در مرکز شهر آمدم.

فردای آنروز، قبل از همه در صد د تهیه این مطلب دلچسب شدم، بسیار دلم می خواست مستقیماً با آن خانم صحبت داشته باشم اما از آنجا که در ولایت فراه سه ساله حجاب و روی گیری زنان و دختران از مردان بیگانه مطرح است موفق نشدم.

سرانجام به ادرسی که بعد است آوردیم بودم مراجعه نمود معلوم ما به حاصل کردم.

حوالی ساعت ۸ صبح با شایلی استاد عبدالغفار (نوده وال) عضو ریاست تعلیم و تربیه ولایت فراه که یکی از وابستهگان این خانم می باشد تماس گرفتم که اینک توجه تان را به جریان گفت و شنود معطوف میدارم:

سوال: شما چگونه متوجه شدید که این مادر سر از سه سال ولادت میکند؟

جواب: شوهر این خانم سه سال قبل وفات نمود، پس از ختم مراسم تکفین و تدفین وفاتحه داری، این خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و مرد به منزل خود خواسته گفت:

فومها (حالا که شوهر به رضای حق رفته است، میخواهم این مو صوع را برای تان بگویم که من همین حالا حامله دارم و طفل سه سال بعد به دنیا می آید و شمارا برای آن خواستم که از موضوع با خبر بودم فردا (خدای ناخواسته) فکر بد نکنید.

و واقعاً همین طور هم شد، یعنی آخرین کودک کثر که سه سال در بطنش

بقیه در صفحه (۹۴)

میدانید، از روزی که خبر شده ام خبرنگار مجله سپا یون به فراه آمده، از همان روز تا حال شما را جستجوی کنم، باور کنید من و تمام مردم فراه آنقدر به مجله سپا یون علاقه داریم که هیچ گفته نمیتوانم، من مجله سپا یون را هر ماه توسط دوستانم به دست می آورم و مطالعه می کنم اما خواهش من از شما اینست که بعد از این هر رقم می شود نمایندگی مجله را در شهر فراه ایجاد کنید.

او که خود شرا (طارق احمد زی) معرفی کرد ادامه داد:

حالا به خاطر موضوع دیگری نزد شما آمده ام، موضوعی که حتماً برای مجله ما و تمام خوانندهگان آن دلچسب خواهد بود.

از این چه بهتر، بفرمایید بگویند که درسی تهیه آن شویم.

من در شهر فراه، مادری را می شناسم که کودکش سه سال را در بطن مادری گذرانند و قبل از آن که تولد شوند دندان می کشند.

عجیب است، آیا این موضوع واقعیت دارد؟

بلی، کاملاً واقعیت دارد، من آن خانم را می شناسم.

واقعاً جالب است، آیا این معلومات را شمارا اختیار می نماید؟

من می توانم برای تان معلومات دهم، اما بهتر است بایکس از وابستهگان خیلی نزدیک این خانم شمارا معرفی کنم تا معلومات مفصلتری به دست آورید، بطوریکه تشکر، من موافقم.

او، ادرسی یکی از وابستهگان این مادر را در اختیارم گذاشته، بعد از ساعت ها صحبت و پرسش در زمینه مجله، همکاران آن و طرز

در شهر فراه، در منطقه خلیس ها زیبا به نام (باغ بل) باغی که در بین دریای فراه قرار دارد.

باغی که تفریحگاه شهریان فراه است و هر روز به صد هائین آنجا آمده دم می آسایند و از انواع سیوه های رایگان آن دهن پر می سازند و بالاخره در باغی که باغ بایرواغ بالای کابل با آن رقابت کرده نمیتواند، کارگل های رنگارنگ و خوشبوی بتونی به روی سبزه هانوسا به درخت تسوت کهنسال با قلم و کاغذ و گره ام نشسته و برای تنظیم پروگرام روزایند ام.

آماده می می گرفتیم که گفتگوی دو جوان توجه ام را به خود جلب کرد: خود شراست، دیروز او را در مکتب دیدم که همراهی مدیرو صاحب معما جبه میکرد.

بیا یک فعه برسان می کنیم، یکی از آنها شویم به راه افتاد، وقتی به من رسید، سلامی داد و موذبانه پرسید:

بیخشید، میخواستم یک چیز را از شما بپرسم.

خواهش می کنم، بفرمایید.

میخواستم بدانم که آیا شما خبرنگار مجله سپا یون استید و ار کابل آمده اید؟

صمیمتیش خوشم آمد، از جایم برخاسته گفتم: بلی، شما درست فهمیده اید.

پس از آن که دانست اشتباه نکرده است، با سلام مجدد با صمیمیت بیشتر دستم را فشرد و گوی که دو صد ساله اش را یافته باشد با گرمی بامن احوالپرسی کرد.

دوستش را صد اذده هرد و با نهایت محبت کلام نشستند، یکی از آن دو دستش را بالای شانه ام گذاشته گفت:

آیا تصور کرده می توانید که کودکی سه ساله در بطن مادر سه ساله



# عالم جدید



وقتی که طفل کوچکی بوده ((خطنه سوری)) شده بچه واگون هم در بای دیوارهای فول اندام - زندان بلجرخی محکم به زنده - گیسست .

سرافش را میگیرم با این باور که میتوانم با انسانی ویژه و شیرین و لای بر خشم ، باز کرناش همه افسران خارندوی وحشی سر بازان سابقه دار زندانها و رامیشناسند ، با دشواری ، نشانی نهایی را در بلاک چار زندان بلجرخی بعد ست می آورم .

تیرهای آفتاب سر زده از شرق بر جاده کم عرض راه بلجرخی سرباها ساخته است .

بسیار عبور از آخرین کارخانه و فابریک بی در میابم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را - پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار و احوال پرسیند از محکومی .

در فاصله کوتاه زمانی دیوار های بلند بلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه از موتر هایا - بین میشوند ، به جز من ، دیگرا ن همه یکسها و خرطه های دارند که میگردند به زندانی شان کار در بزرگ زندان میایستم و به افسر موظف ، خود رانند یک ساخته و از او اجازه دخول میخواهم میبرند .

زندانی بی داری ؟ میگویم : خیر ! سپس کارت ژورنالیتیم را ارایه کرده ، اجازه ملاقات با (( سرور جوچه )) را میخواهم پس از تماس با مسئولان ، اجازه دریافت میگیرم ، دستم امضا و مهر شده ، نمره میخورم ، خود رانشانی شده به داخل زندان مییابم . . . . با خود میگویم :

جمع میکردم و راهی سمت بلاک چار بودم ، از دور نگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کار استند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز با آنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازهها و یاشگفتی ها و یابویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند و تا زمانی که با (( او )) رویه رو نشده بودم ، همان همچنان کججا وانه را در خودم یافته بودم .

کار در روزه ، بلاک ، از افسر که مصروف بازی ( کومبورد ) است ، میخواهم تا بر ام سرور (( جوچه )) را بخواند ، وقتی میفهمد ژورنالیتیمی علاقه مند باز بد سرور جوچه شده است ، سوری من نگاه می کند ، انگار با خود میگوید : (( چی قدر دیورتوجه سرور جوچه شدن ))

به زیر یوار بلند ی که یک حویلی را از حویلی دیگر جدا میکند روی خاکهای مراجمین دیگرها وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند - ملاقات میکنند و منم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار - انتظار

پانزده دقیقه بی - نشسته ، باز هم تصویر های از (( او )) در ذهنم نقش میگیرم . . . . آن سوتر مردان جوان مصروف کندن و باره کردن - زمینی استند که بالای آن باید ساختمان تعمیر گردد ، همه گان از چهره ها و صدا های زنده گس دیواری خسته استند ، شخصی موظف پیوسته آنان را به کار فرا میخواند ، هنوز آفتاب بر بالای سر ما عمود نشده ، که مردی با قد کوتاه از عقب سر کارم آمده میبرد :

- شما را میخواستید ؟  
سراپایش را با شتاب میگویم ، - چشمهای سرخش را (( گلوی دریده شده اش )) ، قد پستش را و موهای سیاه و نمناکش را . (( او )) سرور است ، بلی به زودی با خود فیصله نمودم که قبول کنم (( سرور بود نش ))

را ، تازه از حمام برآمده است ، پیش از آن که دوباره طرف سوال فرار بگیرم ، گفتم :

- بلی میخواهم با شما صحبت کنم ، قصه تان را بنویسم ، من ژورنالیت استم به زنده گی شما علاقه گرفتم . . . .

نگاه می کند سرد و گذرا ، با خود تکرار میکند : (( قصه . . . ژورنالیت . . . ))

نگاهش به ناگجا میروم - به ناگجایی که شاید سالهای سال از عمرش را در آن به سر برد - به ساده گی ، روانش را ، بر از عقد و نفرت مییابی ، در چشمهای سرخ تریاکش ، که درستی نهفته است تلختر از هر تلخی و تند تر از هر شلاقی ، خود را جمع و جور میکند ، بیانش لحن مودبانه میبندد ، اما میبندد ، به چشمهای که نگاهش را دنبال میکند ، خیره میشود و زود اخ از ابرو برداشته میگوید :

(( قصه موه کس همه بر باد یهایم اگه نوشته میکی کارمردانه بیست و سه هم تاجایی که یادم اس ، برت قصه خات کم از اول شروع میگیرم . . . ))

و با همین ادعا ، ادامه میدهد و من یادداشتها را برداشته گویا او را میشنوم و اکنون به لحن نوشتار گفتار او را نوشته میگیرم : (( به خاطر آن است که در روزگار کودکم ، پدرم در کمه ایگاش - نمیداشتمشان ، از هم جدا میشوند آن یکی بی عیاشی خود و این دیگر بی راه های نوارضای خاطر و هوشش ، زنده گی میکنند و من بسا مادر آواز خوانم ، با مادر رهنمدم در ریکاخانه کابل جای میگیرم و مدتی بعد شوهرمادم - شوهرم و من - به خانه ماسی آمد ، اما زود چشم از

باور کردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره بی تحقیقی ، از سرایی تاحوشه بی و از رؤیایی تا عینیتی ، انسان میتواند او را چون حقیقی بیذ بسرد حقیقی به تلخی یک ندامت و به سان بریادی قومی و قشاش - مگر سرور (( جوچه )) زاده بیسی نبوده از مادری ؟ مگر او را نیستی به قومی و قشاشی ؟ در ریخ که در اونفرت محرکی بود برای بر باد ساختن و سرور جوچه شدن . زمانی با خود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده بی را و اد - شت تا از هارسن لوین بنویسد ، در زنده گی چی گاستی بی میورد اگر از (( باپون )) نمیشنودند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شهکارهای بنحرفران قانو هارا تبارزند هند و از آن به گولسه ، تمجید ، یاد نامه بنویسند ، بل نیاز یک بار دیگر به صداد آوردن زنگ خطر نیست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه بی آغاز و بعد هلنیزهای پیاده رو ، - جاده ها ، دادگاه ها و زندانها به پایان میرسد .

نام سرور شوهره بود نش به (( جوچه )) در گوش شمبه ها و هلنیزهای - دادگاه ها و زندان ها خوشتر از گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز دهه سوم راتازه آغاز کرده ، افزونتر از دوده راه ، فاصله های پیچم در زندان به سر برده ، در زندان بزرگ شده در زندان تصویرهای از زنده گس برداشته ، عقد موخو و کورت - نسبت به همه را در خود پرورده ، زمانی در محبوسد همزنگ کابل



نوشته رهبري

# مجاهدين و آزادي

اجهان ميپوشند . ما در شهر نو  
جاي گزين ميشويم ، هنوز نمي فهميم  
دست راست و چپ کدام ها اند که  
دستم مهارت بریدن کيسه هاي  
جيب ها را کسب کرد ، هنوز جنائيت  
ديگر نکرده بودم ، فقط کيسه بري  
میکردم و گاه گاهي همراه با رفقايم  
دزدی ها و خسر دزدی ها میکرديم  
تا اين که اشتباها مرا زندانی کردند  
\* چرا به کدام جرم و جنائيت ؟  
- جنائيت ؟ هيچ جنائيتي ني  
به خاطر سرقت پول حاجی سهراب  
برنج فروش و به خاطر که حاجی سهراب  
سهراب کشته شد و سه نفر جواني  
با لایم شاهدي دادند ، ده سال  
قيدم برآمد اگر کلانمن مي بودم شايد  
اعدام ميشدم ، اين اولين بار ي  
بود که در عقب ميله هاي زندان -  
رنج عادت بد را از ياد بردم -  
عادت کيسه بري و سرقت - و افزون  
بر آن اعتياد جرس کشيدنم به  
ترياک کشيدن مبدل شد . . . .  
در آن سال همان در زندان -  
د همنگه کابل توقيف بودم ، اتفاقاً  
يک گروه زندانيان سياسي که  
امروز مردمان بزرگواري استند در  
زندان با من معرفي شدند ، آنان  
ميخواستند مرا به اصطلاح اصلاح  
کنند ، به همين منظور با من کمک  
میکردند ، حتی مرا نزد خود خواسته  
القبای را ياد میدادند ، روزي قرار  
بر آن شد که یکی از اين زندانيان  
سياسي را که خود را يداد بشرمل  
سلدي را طور مخفيانه از زندان به  
برادرش بفرستد که در آن اسراري

نوشته شده بود ، من سند را به  
قسمت ثقل يك كتاب جا به جا کردم  
و به زندانی گفتم بنويس که اين  
كتاب جالب است به وقت بخوانيد و  
به اين ترتيب ، بوليس اغوا شد ،  
سند به دست طرف مقابل ميرسد . . .  
از آن پس ، آنان به من ميگفتند  
که توي سر با استعدادي استس  
ميتواني در ايند زندگي خوب  
و شريفانه بي داشته باشي و امسا  
زندگي شريفانه که نميتوانست  
ديگر با من سر سازش داشته باشد ،  
مگر بايد رويد راندم داشت ؟ مگر  
بامادر داشت ؟

مجاد کسي از جيسم باد يگر گوسي  
رژيم بخشيد ميشود ، وقتي از -  
زندان ، آزاد شدم ، کوتاه زمانسي  
تصميم گرفتم که ديگر کاري نکسم که  
زندانی شوم اما تصوير هاي نجيب  
زنده گي مادرم ، تصوير هاي عا -  
ص قيافه پدرهايم و تصاوير نجيب  
و مفلوك همه گذشته ام يك مشت  
شدند و بر فرقم خوردند ، ديدن  
زنده گي مردمان آزاد را نميتوانستم  
تحمل کنم کما نيکه با من نوجواني  
را آغاز کرده بودند ، هيچکند ام  
مانند من نبودند ، قيافه سرد و  
بيجان آخرين مقتولم حاجی  
سهراب ، بسته هاي ضخيم کاغذ  
هاي پول ، توتهاي متعفن جرس  
با ران دوران غارتگري کود گانه ام  
که اکنون جوان شده اند ، همه و

همه صاف بسته و نخستين قدم هاي  
آزاد را در جاده ، اجتماع محاط  
کرده بودند و به دهليز مبدل شد ،  
بودند که انتهايش يازگشت به  
گذشته و آغازش بود ، و جنين بود  
که مفکوره غارت تويستها را همراه  
با يارانم لباس عمل پوشانيدم و حتی  
گاه گاهي اموال و يا پاسور و -  
اسناد شان را که به دردم نميخورد  
دوباره با لايشان مي فروختم .

گاه گاهي مردم به من ، جنان  
نگاه میکردند که گويي جنائيتي کرده  
باشي و با جنايتکار باشي . درست  
در نخستين روزهاي ماه چهارم  
آزاديم ، بوليس - همان افسري که  
از بدت مرا تعقيب میکرد و هر سال  
در دستگيريم نقشي داشت (گل نبي  
خان) - باز دستام را قفل زد و سوار  
بر موتر زندانم کرد .

\* چرا ؟ به اساس کدام جنائيت  
- جنائيت ؟ کدام جنائيت ؟  
منکه جنائيتي نکرده بودم . . . فقط  
مدتهايش موتر حاجی هزارگل را  
د زديده بودم و تمام برزه هايش  
را فروخته بودم و محکمه پنجسال  
زندان را شايسته مجازاتم تشبیت و  
فيله کرد ، و هنوز همه سيمان  
توقيف را سپري نکرده بودم که  
آزاد شدم و در اولين هفته بعد

از آزادي دوباره براي مدت کوتا -  
هي توقيف شدم .  
\* کدام جنائيت را مرتکب شد  
بودي ؟  
- جنائيت ؟ منکه جنائيتي نکرده  
بودم ، صرف اشتباها والي لوگر  
را غارت کردم و از جيسم زود رها شدم  
بعد از مدت کوتا تراز يك ماه  
آزادي ، بازم محکمه چهار -  
سال جيسم يگر برام سزاواردي .  
\* چي جنائيت کرده بودي ؟  
- هيچ جنائيتي نکرده بودم ،  
فقط چهل هزار افغانی کيسه بري  
کردم ، و نيمی از جيسم را مسري  
نکرده بودم که آزاد شدم و در اولين  
روزهاي آزادي ، مرا در نقليه  
سياه سنگ ) سرباز ساختند .  
محيط سربازي محيط خوس بود ،  
اما هرگز دست نداشتم که نان را  
به راحتی غذاي سربازي صرف کنم ،  
آخر بايد زحمتي براي رويدن نان  
کشيد ، شراب ، جرس و ترياک بايد  
ضميمه هاي غذا مي بود ، و همين بود  
که دو ماه بعد از آزادي و سربازي از  
قطعه نظامي فرار کردم و چهار  
سابقه در صفحه ( ۱۸ )

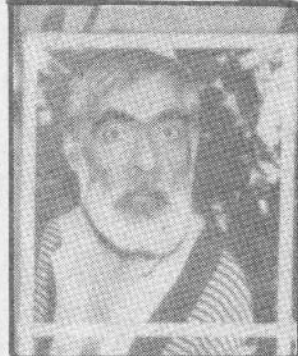


# از گپ‌هایی که ما خبر شدیم



تعبه گنده : فوت زلی

# ساریان زخمی شد!



شایعه بی بین هنردستان به ویژه علاقه مندان آوازگه‌رای ساریان بخش کرد بد که ساریان زخمی شده است ...

ساریان در پلان ۲۲ الف مکرر به سم در یک ایارتمان پنج اتاقه در منزل اول با خانواده اش زنده می‌کند، چندی قبل یکی از راکت‌ها در همین بلاک - اصابت میکند که خساراتی به شیشه‌ها و کلکین‌های آبارتاش - و در دل دما می‌خواند و در نفع نش مرسد، ولی به فضل خداوند از خسارات جانی در امان میمانند

ساریان با اعضای فامیل ازین هنرمندان به کمک میثاب و تری - سیات ایارتمان او را به عهد سلامت میبرد ...

ساریان در حال استراحت بوده و لنگه لنگان خود را با یک کلاه - اعضای فامیل به دهنی رسانیده و در دل دما می‌خواند و در نفع نش مرسد، ولی به فضل خداوند از خسارات جانی در امان میمانند

ساریان با اعضای فامیل ازین هنرمندان به کمک میثاب و تری - سیات ایارتمان او را به عهد سلامت میبرد ...

ساریان در حال استراحت بوده و لنگه لنگان خود را با یک کلاه - اعضای فامیل به دهنی رسانیده و در دل دما می‌خواند و در نفع نش مرسد، ولی به فضل خداوند از خسارات جانی در امان میمانند

# شما هم خبر شوید!

روانه منزل انبیا اینده می‌گردد و میگوید به لحاظ خدا متوجه باشد که این (شیرک) شانس زده (اولاد) و سه خانم دیگر هم دارد و در آنجا جنجالی برپا می‌گردد که شیر فزونی وارد میشود و جنجال آج می‌گیرد ...

# تراجم

رفتم سراغ شمرجان فزونی که در پیکر از همت‌ها به اهمیت استخدام کار میکند و موضوع را عرض کردم ... خندیده گفت: زلی جان مارا کی می‌گسرد یک خانم دام و نام خدا یک درجن اولاد، همراه این یکسر هم که بهوشم زساد است گفتم در جوانی تان برکت اما امان از دست شایعه پراگان ...



با ایشان چشم به چشم شوم این که از کی به قهر است خد امید اند، اما متأسفانه شنیدم که گفته اند می‌خواهد تعلق بگیرد و به خانه نشیند ...

خبر شدیم آوازخوان محبوب و خوب ما محترم ناشناس مع - الخیر از وظیفه که در خانج از کشور داشتند به وطن برگشتند برغم آن که وعده و وعده‌های با داره - می‌خواستند دوستداران آواز را محله ساوون مستی برانجست - مصاحبه بی داشتند، متأسفانه خودشان را در چپ کوجه هازد اند، که هیچ قادر نشدیم

# خبر شوید!

# حالا که پرسیدید

ج: اگر هر دو باشند ازین چه بهتر اما اغلباً با استعداد و صدای خوب ...

س: چرا هزارویک گپ نشر نمیشود؟

ج: هزارویک گپ برای نشر شدن آن وجود خواهد داشت جلیل اندرابی؟

س: چرا شمس‌الدین سوزان تخلص می‌کند؟

ج: به خاطر یک تیل پوسیده نمیشود ...

فاطمه حنیف:

س: چرا صاحب کار گور و درساوون چاپ نمیشود؟

ج: به خاطر یک هنوز صاحب راجند رکاردر او به چاپ نرسیده ...

سیمیا سروری:

س: آیا مورتا طاهر شایب تصا - دم نموده است؟

ج: از بایسکلش خبر داریم از موتزش نی؟

س: اکبر نیکراد کجاست؟

ج: باگمان اغلب که به جمع تجاران بی‌وسه، در کابل تشریف ندارند ...

ساره ازلیسه حره جلالی بیرون:

س: چرا وحید صابری اهنگ‌های تازه ندارد و چرا در تلو - بیرون اعتکافیش کم نشر مینود ...

ج: شاید مصروف عروس‌ها باشند و مریود هم می‌گویند زنده که د بلارده هم به وارد ...

س: خود را معرفی نمی‌کنم دختری هستم حدود هجده سال دارم، تا حال خواستگاران زیاد داشته‌ام، تحصیل یافته‌ام و امتحانات بوده‌اند، اما قد و قواره و پول نداشته‌اند، دوستی مرا ملامت میکند و مورد شماتت قرار میدهد و می‌گوید: تو مقصری و گناه از توست که نباید چنین باشی به نظر شما گناه از کیست از من، از خانوادهم که مرا چنین برود ده اند یا از محیط مکتب یا ...

ج: از هیچ‌کدام، از خودی و شما و کت‌ها و فلم‌های تجارتی هندی ...

لحن جان نایل از مزار شریف:

س: چرا همه هنرمندان از رادیو تلویزیون و مقامات بالای ان ناراضی نشان میدهند؟

ج: به خاطر یک درجیب خود چیزی ندارند، ازین سبب بهترین خانه همین است ...

نقیسه ازو صدیقی:

س: آیا مریارو برستو از سیاحت برگشته‌اند؟

ج: مردم این سفر را فرار نامیده‌اند سیاحت مسعوده توخی:

س: آیا بدین وقت اشخامریه حیث نشان نخره شناخت است یا استعداد؟

عبد القدوس از کارته بیرون:

س: من به برنامه‌های رادیو و تلویزیون زیاد علاقه مندیم، می‌خواهم همیشه آن‌ها را بشنوم و ببینم، به خاطر این کار باید بروی داشته باشم به کجا عرض کنم تا مرا هم بر آورده شود؟

ج: هیچ جملات نشوید یک پایه جنراتیور بخیرید ...

محمد رحیم کبیر از سید نور محمد شاه مینه:

س: چندین سال است هر یقه تیلیفون به مرجع مربوطه داده‌ام، امروز فردا می‌گویند اما همسایه‌ام در همین روزها تیلیفون گرفت ...

ج: هیچ‌کار غیر ممکن درین دنیا وجود ندارد، دست و پای کنید و ...

زهره ایوب از میکرویون اول:

س: تا جاییک خردان - رادیو و ویژه تلفظ ناطقان آن معیار تلفظ درست میباشد، با تا سف بعضی از ناطقان سابقه دار و تازه کارها کلمات را فقط تلفظ میکنند چرا؟

ج: استغفر الله چو می‌گویند شاید گونه‌های شما غلط مینویسند ...

عابد رابع بکاش:

س: چرا اتاق خانم دیگری نداشته باشی مستحق آبارتمان مکرر می‌نمیشوی؟

ج: به خاطر یک باید قبلاً اصول خانه نگهداشتن راه‌ها داشته باشی و از سوزی دیگر خانه دار را یک خانه بی‌خانه راصد نگهدارد الحمید میرزاده از شهر مزار شریف:

س: چرا در نمازهای برچون فروشی، اهدای ضروری و کمی قیمت به خویشان و کسان کارمند آن آن می‌رسد؟

ج: نشنیده‌اید که ((به به تو که توبه ...))

س: جوانی هم تحصیل یافته و پرد بار، خوب همیشه مرا ملامت میکند و دخترش (خانم) را علیه من می‌شوهراند نمیدانم کار به کجا خواهد کشید؟

ج: جایزه، به دکتر روانی، اگر بیاید ...



# تعمیر

# کوکا

منم جي زه ((ن)) غوتی یم  
 اود سیا د گنبدی یم گل د سیا د گلونی  
 به گنبدی کی د لورونی تر شاخه  
 د بنا بخت بازار تود م  
 د سیا (هو) د سیا د گلونی  
 د گنبدی یم هیله به ما پوره کوزی  
 زه ((ن)) غوتی یم اود (هر)  
 د لورونی یم شاهه  
 زه غوتی یم اود ((سیا))  
 د گلونی گنبدی د جبر ولوتانه  
 لبتنه  
 زه غوتی یم ما گم داوسنی  
 سهار دوزمی به غنیز کی  
 زه د سهارنی ور الکی به طلاهی  
 شرکی نازیم اود سیا هغه  
 غور ید لی گل یم چی د بنا بختو  
 به اوبل کی توپل کوزم  
 زه د ((ن)) غوتی یم خو  
 ((پروه)) د لورونی شاهه اود  
 ((سیا)) هغه غور ید لی گل  
 چی د ناز د سترگی بیا کی ورتنه  
 اوستلای شی

موتیسه  
 بلی غوتی! دغه زمزمه به به  
 ز قوله خود زمان د تمیز فوز ونوته  
 د پره لزه رسیده  
 غوتی! هو غوتی به نخرولخی  
 بکلید له اوکی وه!

به اوس بی بناد ه ساتلی یم  
 د پروه لورونه - منم چی زماور  
 د دوزمی د بختی غنیز یمه مراد م  
 م

منم چی زما به خندا اود بوا د -  
 حیل اثنی تود ید لای شی منم  
 چی بنا بخت د اوبل خاوند د  
 هیله نه هیوزی چی زه بی د اوبل  
 اود میانو زره به نخری کی تود  
 وسات

نه! زه د دی نازین باغ به  
 لیم کی چاوا جولم!  
 اودغه د لیم توده هنگامه چا  
 باد بناد بخت به برخه کریده  
 پوهنیم ((پروه)) د پروه  
 دینانی لوروسی

پروه - هغه پروه چی د لورونی  
 بناد ید کاروان ز غنیزه بی دی -  
 لوری ته راپللی ده . او هغه  
 پروه چی د سوغنده اهار مخی  
 ته بی زما د لیم ورخی د نازیمه  
 خاطر خهل د لاسون او روشی به  
 سرو لیبو سوللی دی او زه بی  
 د اوسنی هوس بنگلی باغ ته  
 سهارلی یم . هغه باغ ته چسپ  
 بولگان خله قافله بکچی ار ولا ی  
 نیس

هغه باغ چی پهلان بی د -  
 ((سیا)) د راتوبه خند روغنی چی  
 لیمبی ز غولای شیر

غوتی لانه وه غور ید لی چی د  
 سهارنی زمی د مجوا غستلو پسر  
 شرب شو

وزمی غوتی به ناز ناز به غنیز کی  
 لیموله او هغه به نخرولخی بکلید لو  
 به جبر وه . خو وروسته چسپ وسته  
 د سید به سیه بلوکی سیا  
 نغاری اود سهارنی لیم لیم د  
 زوی الکی دوزمی قار کی  
 انتظار کی وه چی کله کله بی د -  
 سید لوتنه ریاری . غوتی بوا ر  
 لیم بخت به پته د جان سره وای  
 زه چی د بنا بخت د بنا ر  
 د لورونی لیم لیم لیم لیم لیم لیم  
 د ناز برخه د ((ن)) د پروه  
 لورونه ده

به! د اود لیم پروه نه ده .  
 بلکه د پروه دودی خواله ده چی  
 د شنه آسمان د شنه زره د نامرا -  
 دی د خیمیری هغه بی زورانی یم  
 د ((پروه)) د پروه لورونه  
 زه پوهنیم چی د پروه لوروسی  
 د زمان د اوستورا اوستود تود  
 تیارود کوزو هغه راتوره کرم اود  
 د لیم د سید به سیه بلوکی  
 لیمبختی سید لوتنه تیاره ایس . د  
 پروه د پروه لورونی هغه چی  
 دوزمی به نازمی بکلید او هغه  
 چی د سهارنی زینور الکی غار کی



شیر نعل محمد دین نواک



# سید رسول رسا :

# دینستوداد بیاتو خُلا ند خیره

ریدو یو پهلې (( ته د کار لپاره  
واستول شواو د هند د نیمې وچس  
تر تقسیمید و پوري هلته پاتی شو .  
سید رسول رسا به پښتو ژبه پیر  
ا تار لیکلی چی مخنی چاپ شوي  
ا تار یی په لاندې ډول دي :

- د بید یا گلونه ، د غزلونو او نظمو
- مجموعه .
- نوي ترنگه . د نظمو نومجموعه .
- د قران بیغام . یواز د نظم
- د مسد سر به ډول .
- سید رسول رسا سر سیره پر پورتنیو
- ا تارو مخنی ناولونه هم لیکلی دي .
- رسا په انگلیسی ، اردو او فارسی
- ژبو ښه پوهید ، اوبه روانی یی
- په د غوزو خبري هم کولای شوي
- اولیکل هم . هغه د هند د نیمس
- وچس له ویش څخه وروسته په
- افغانستان کور د پاکستان د سفا
- رت مطبوعاتی آتسه و .
- د یوشمیر څوکړنسی یی چی د فیو
- ډالی ستم برضد ویل شوي د تسه
- د مثال په ډول رانقلو :
- خدای زما او ستا خوږ دي .
- مونزه د وار به بنده گان یو
- ته به څه باندي مالک شوي
- مونزه ولی فقیران ییو
- ته د خدای د لوی حکمی میراث
- خوړ شوي . موز شوو ز یی .
- اوس مسجدی موستا به درد یی
- چی بی وسه عاجزان ییو .

سید رسول رسا  
دینستوداد بیاتو  
ودی او پراختیا  
نه څانگه یی پام  
لساته

پوخت وچس په شمرو پلوی پیدل  
وگر او هماغه وخت د (( پښتون -  
مجلی )) په پاڼوکی یی شمرونه  
خیر بدل . کله چی سید رسول رسا  
په اسلامیه کالج کی زده کړه کوله  
د ( اسلامیه کالج ) د ( خیر مرگین )  
په نامه مجلی د پښتو برخس د پسر  
و تاکل شو . چی څه ناڅه شپږ کاله  
یی د دغی مجلی د خپرو لومسو -  
لیت په غاړه درلود .  
سید رسول رسا په کالج کس  
د زده کړی په بهیر کی د (( بزم  
ادب پښتو )) ، (( بزم السنه شری -  
قیه )) او د نونبار د (( ادبی جرگی ))  
د غړی منشی او رئیس په توگه  
وظیفه تر سره کړی ده .  
سید رسول رسا هم د زده کړی او  
هم د سرکاری خدمت په وخت کس  
د پښتو ادبیاتو و دی او پراختیا ته  
مخانگړی پام ساته او د یی لاره کی  
سترنه هیریدونکی کارونه کړی دي .  
هغه د (( پښتون )) مجلی په کارو  
بارکی د یوزیار گاللی او د دغی مجلسی  
له لاری یی پښتو شعر او نظم ته  
مخانگړی خدمتونه کړی دي .  
سید رسول رسا په ( ۱۹۴۱ - ۱۹۴۲ )  
کلونوکی د پهلې د میاشتس  
تبلخانی مجلی په اداره کی جس  
( نن برون )) نومید به کار بوخت  
و .  
سید رسول رسا د ۱۹۴۵ کال د  
کانگرس په وزارت کی د (( ال ان پی سا

د پښتو ادبیاتو پرهلسه ، آسمان  
د پوستو یی لعل لوی او د پسر و  
کاروانیا نولاری یی روښانه کړی -  
دی . د دغو علانده ستورو و  
څخه پوهم سید رسول رسا دی .  
سید رسول (( رسا )) د پښتو  
ژبی نوم پالی لیکوال او خوز ژبی  
شاعر د کوزی پښتو لخوا د پښور  
د سپی د (( پد رشو )) په گلی کی  
په سنه ۱۹۱۰ هیسوی کی وزیږید .  
پلاری میا محمد سعید نومید .  
خپلی لومړنی زده کړی یی د -  
نونبار په اسلامي (( های سکول ))  
کی اولوړی زده کړی یی د پښتو  
ښار په (( اسلامیه کالج )) کس  
تر سره کړی . په ۱۹۳۴ کال کی یی  
د ازموینی له تیرو لو وروسته د لاهور  
په (( سنترال کالج )) کی شامل شو  
اوبه ۱۹۳۸ کال کی یی لدغه  
کالج څخه د فراغت سند تر لاسه کړ  
او ورپسې د پوهنی په محکه کی د  
ښوونکی په حیث وگمارل شو .  
سره لدی چی سید رسول  
( رسا )) خپلی لومړی زده کړی  
د طبیعی علومو په څانگه کی سرته  
رسولی وی خو له ادبیاتو سره  
اوبه مخانگړی ډول له پښتو  
ادبیاتو سره یی خاصه مینه او -  
علاقه درلوده .  
سید رسول رسا لاکوچی و اوبه  
ښوونکی کی به لومړ نیوزده کړو -



# مکتب کرم

کتابخانه کرم

نویسنده کامله حبیب

قصه از مرد

بی درنگ و دل انگیز هر آبشار  
 و طلعت رو با آفتاب هر شب سها  
 و هر شب پر ستاره آشنا بود همواره  
 از جهان حقیقت میگریختم زهرا  
 مونس همینگی من قصوات انسانیه  
 ساز من بودند - بدن را با اندام  
 دوست میداشتم اورای من  
 فرشته بی بود که بالهای  
 عمادش بر من سایه می افکند  
 و مرا چون جان گرامی میداشت که  
 ایگانش چنین نمیبود ز پراهمین  
 محبت های بی حد و حصر او  
 بای آن لایم را در بند حلقه  
 نامزدی دختری کشانید که  
 همبازی دوران کودکی من بود  
 من او هند بگر را خیلی دوست  
 داشتم ولی وقتی چشم بجزیای  
 های طبیعت آشنا شد دیگر  
 کترین توجه بی به او نداشتم  
 زیرا زیزه آبشار که دیوانه وار سر  
 به سنگ میکید کانی بود که  
 سر مست گرداند و از دنیا هر آنچه  
 موجود است آن است بیگانه ام  
 سازد او دختری از دستشان  
 بدن بود از آنجایی که پدرش

بار دیگر آنچه در زنده کی او اشاق  
 افتاده از زبان خودش شنیدم  
 و دوباره بنویسم شاید این نوشتن  
 دوباره او را تسکین میکرد  
 گفت : اینبار قصه یک  
 مرد گوش بده و بعد خاموش شد  
 سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه  
 که باید میگفت هراس داشت  
 انگشتان بار یک و لافرش را لریزه  
 خفیف وزود گذر فرآ گرفته خجله  
 زده به نظرم رسیده انده های  
 کوچک عرق بر پیشانی اش میداد  
 رخسار نه بعد مکتوب را شکسته  
 و بدون هیچ مقدمه بی گفت  
 یک وقتی مینوشتم ، داستانی  
 مینوشتم و شعر میسرودم هر کسی  
 نبود در وجودم بود به حکم یک  
 احساس ناشناخته در وصف  
 زیبایی های طبیعت به پای  
 هر گلی آب میداد ، شعر ی  
 بودم که گوش به زیزه های

نویسنده کشور ما میبود اگر ادا  
 میداد ، اگر میتوشه ، یک وقتی  
 مینوشه خیلی هم خوب مینوشه  
 ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف  
 شد  
 بگورزه دفتر مجله آمد  
 مردی بود ضعیف و ناتوان ،  
 اسکله بود در لباس زنده هاله  
 چون سایه بی سبک وی صدا  
 آمد و رو بروم نشسته چشمانش را  
 سایه غم پوشانیده بود ، از قصه  
 های برام قصه کرد ، من قصه  
 او را که کسی برام گفته بود چندین  
 سال قبل نوشته بودم ، و اکنون  
 به اصطلاح قهرمان داستان  
 خودش آمده بود و تقاضا داشت

مانند یک درخت بی حاصل  
 ریشه های تنش خشکیده پیوسته  
 ضمن چنان بزرگ بود که در کشور  
 تنگ سینه اش نمی گنجید  
 روهای مذبذب او لحظه های  
 رامی انباشته در چشمانش  
 قصه یک راز خوابیده بود ،  
 رازی از یک درد میخورد آنسوز  
 صدایش از درون یک چاه  
 خشکیده و قحطی کشیده بیرون  
 آمده ولی من مینویسم و می نوشتم  
 شاید از غیبتش و وقت ترس



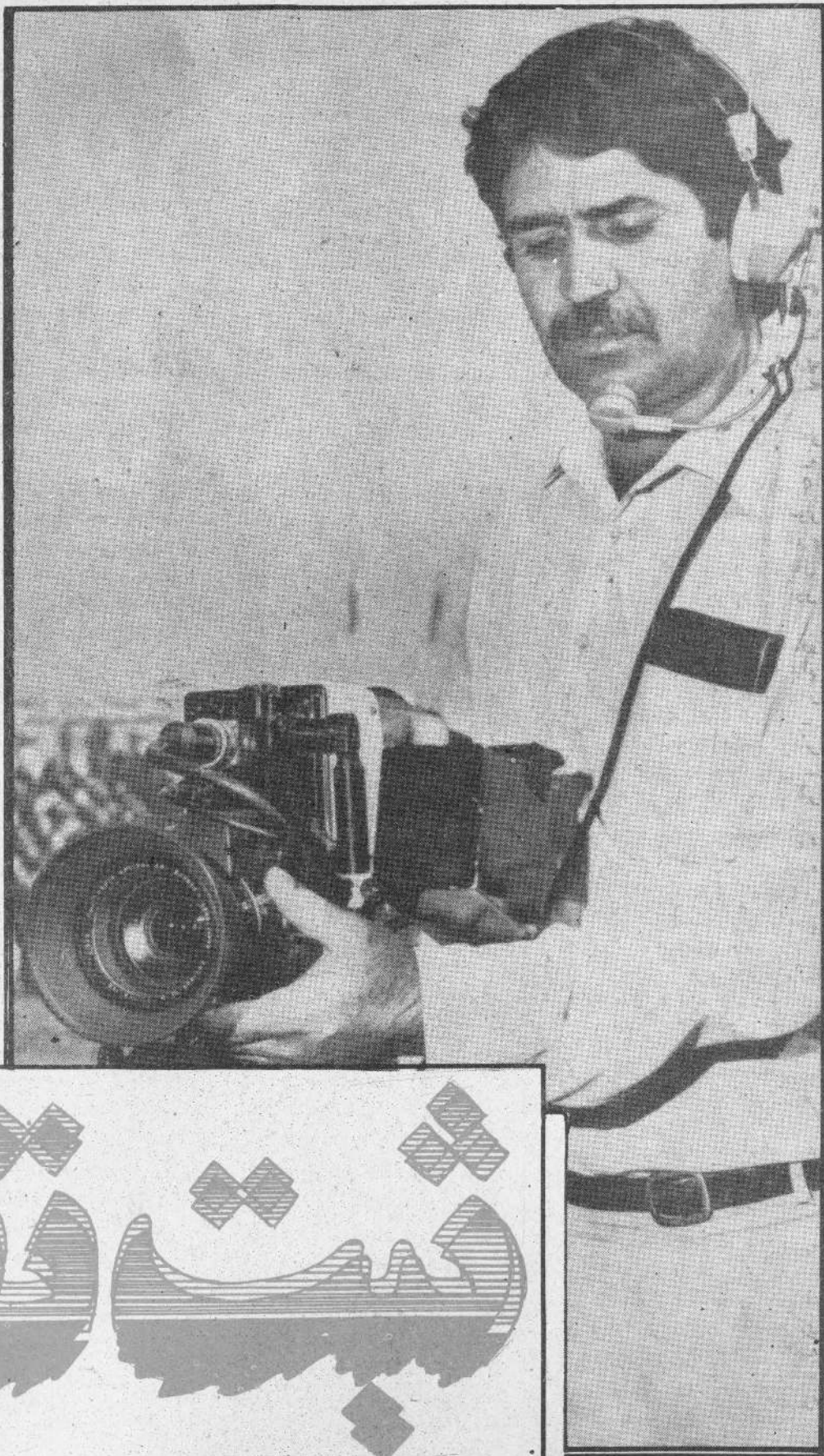
مستول و بار من بود، بدین مصداق  
 سید دوستی من کجاست که من  
 ولی نمیدانم که من کجاست  
 کوچترین تاملی به این دوستی  
 و وصلت ندانم. از آنجایی که  
 احترام پدر را فریضه خود میدانم  
 در صد امتراض بر نهادم و -  
 بالاخره با هم نامزد گردیدم، در روز  
 نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من  
 نتوانستم کوچترین جملی را در  
 قلبم به او اختصاص دهم. از  
 دیدن قلبه من جزوه هشتم را  
 کوچترین بهانه از او میگیرم  
 بالاخره با هم از روزی که  
 من موجود مضرور خود میدانم  
 بودم، یکسال احوالی لم یگذر  
 شد که احساس کردم که کسی  
 زناشوهری برام طلبه آورد -  
 استه خانم سواد خواندن  
 نداشت که چه احوالی صرف  
 سخنگویی من کباب آفتاب بود  
 ولی در عوض قلبم را دستمال  
 عشق و محبت نسبت به من و خیلی  
 میکوشید مرا خوشحال و شاد  
 نگه دارد ولی من غرق در لجن  
 زار غم و فغانه غم بودم  
 آرزو داشتم خانم با سواد داشته  
 باشم تا آنچه را که نزد آنسر  
 گیرای ادبی جلو میگردد بخواند  
 و برانگشت هنر آفرین من  
 گوید، این همه خود میدیدم  
 موجود تخیلی بار آورده بسود  
 پیوسته در حال تخیلات که هیچ  
 رابطه و پیوندی با حقیقت  
 زنده گی نداشت به سر میبرد،  
 خلاصه در جهان دیگری زیست  
 میکردم، خانم به همین گو -  
 چکترین علاقه بی نشان نهادن  
 عشق و ولایه او نقطه در وجود  
 من خلاصه میداد.  
 کم کم احساس کردم که تحمل  
 وجود او برام رنج آوراست با خود  
 میگفتم: خفت است که پیوسته بی  
 چون من بازن بسودنی زنده می  
 کند آرزو داشتم فرزندی داشته  
 باشم در حالیکه او قادر بسود  
 فرزندی بدینا آورد.

بالاخره تصمیم گرفتم کام رابا  
 او یک سرو کم، آنشب نمیدانم  
 اودرچی رویای خوش از آینده  
 اش فرورفته بود که باخوشی  
 عقیده ام را اظهار کردم.  
 نخست خیال کرد شوخی میکنم  
 ولی همینکه دانست در تصمیم  
 خود استوار به شدت گرفت  
 خود را به ما هم اقلند قسم یاد کرد  
 که خواندن و نوشتن را به ما سوزد  
 ولی من فرهاد زدم من فرزند  
 من خواهم و تو نمیتوانی برایم  
 فرزندی بدینیا بیآوری، بایک عالم  
 پاس و اندوه گفت: از کجا  
 میدانی که نصر از تو نباشد؟  
 او به تلخی میگفت ولی گریه  
 اودر شوره زار قلبم کوچکی  
 تاثیر نداشت، و من که از عهد  
 برداخت مهره اش به سهولت  
 میتوانستم بدرشم، به اشک  
 هایش به التماس هایش، به  
 فغان و سوگند هایش هیچکدام -  
 شان لغتا نکردم، تا صبح دیده  
 برهم نهادم و همینکه خورشید  
 بایرتو زینش از افق مشرق سر بر  
 کرد از ستر برخاستم و دیدم  
 را از تصمیمی که گرفته بودم آگیا  
 نبودم، او کجا میتواندست با رای  
 من روی مخالف نشان دهد  
 پس از کسی گفت و شنود راضی  
 شد، مراسم طلاق خیلی ساده  
 صورت گرفت زیرا اکنون خانم  
 کسی نداشت بدینش چندین پیش  
 فوت کرده بود، یک تازمه ان  
 بدین و وثوقش بود، با اخذ مبلغی  
 به عنوان مهریه در حالیکه  
 چشمانش از فرط گریه وین کرده بود  
 محض راترک گفت، از آن به بعد  
 من بودم و چهار دیوار اتاق  
 و یکشت تصورات واهی. اشک  
 خانه ورق هارا با هم سهوا  
 میکردند.  
 دو سال گذشت و من همان  
 بودم که بودم، زنده گوی را زرد -  
 همه غمخیز نگاه میکردم و از زنده گی  
 واقعی و تلخی های آن گریزان  
 بودم، تا آنکه یک شب همه چیز

عوض شد.  
 یک شب زیبا و خیال انگیز  
 بهار بود، بزه های ابر در رهنه  
 آسمان مستانه سرد روی هم می  
 نهادند و صفر بدند، انعکاس  
 نور چراغ های خیابان در آب های  
 ایستاده بی روی جاده منظره  
 دلپذیری ایجاد کرده بود، در  
 یکی از ایستگاه های شهر منتظر  
 موتوری بودم تا به خانه بروم و از این  
 منظره دل انگیز قلم فرسای کنم.  
 مردی آمده به شوم نزد یک  
 شد روشن چراغ تکی از صورتش  
 را روشن کرد لنگی کهنه  
 به سر و کلاهش ریخته، لی به پاداش  
 از سرا پایش کتابت می بارید  
 وقتی مقابل ایستاد لبخندی -  
 زده گفت: آنا ساعت چند  
 است؟ به ساعت نگر بستم بازه  
 شب بود باخوشی گفت: یازده  
 بجه. فکر کردم همین که جوابش  
 را بدهم از کسارم رد خواهد  
 شد ولی اودر حالیکه پس گردن  
 راس خارید و باره سوال کرد:  
 منتظر موتوری استید؟  
 گفتم بلی!  
 شما هم انتظار موتوری دارید؟  
 در حالیکه به اطرائش نظر  
 می انداخت خنده ای نموده  
 گفت: من منتظر مشتری استم.  
 بعد سینه هایش نگرستم فرو رفته  
 چیزی نبود که منتظر مشتری  
 باشد، خیال کردم شوخی میکند  
 بی میل نبودم تا رسیدن موتوری  
 خودم رابا او سرگرم کنم، قطری  
 سگرتم را از جیب بیرون کرده بگر -  
 تی تعارفش کردم یک دانه برایش  
 برداشتم با لایتم سگرتش را -  
 آتش زدم  
 طرز سگرت دود کرد نشد انستم  
 که سگرت نیست زیرا نهی از  
 سگرت را در دهش فرو برد نظری  
 به سراپایش انداخته گفتم:  
 گفتی که منتظر مشتری استی؟  
 خنده معنی داری نموده گفت:  
 بلی منتظر مشتری استم ولی این  
 روزها کسی به سراغ من نمی آید

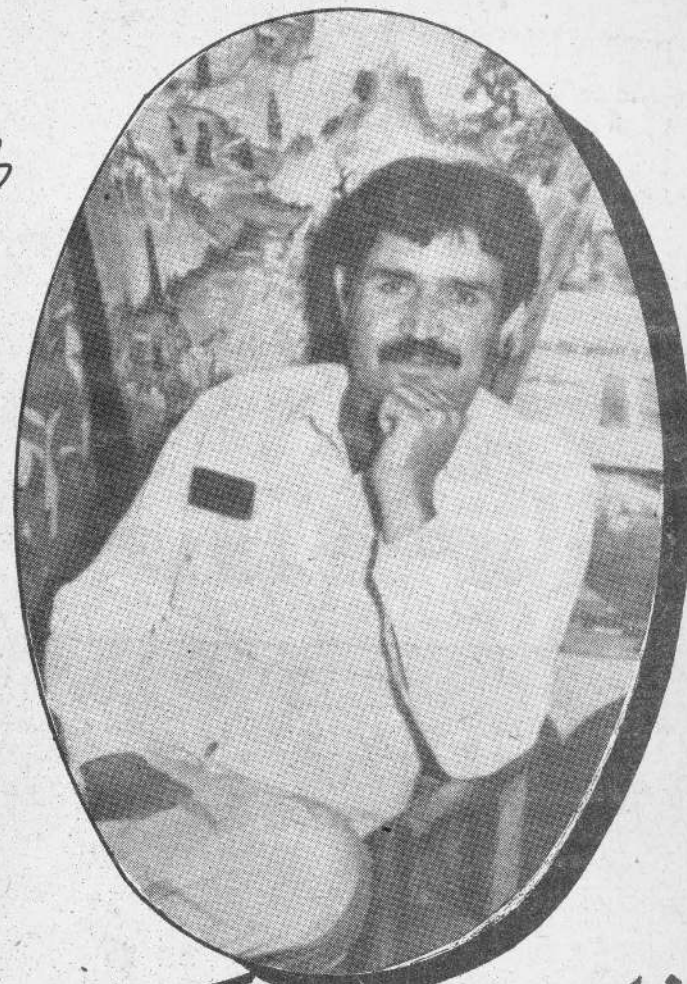
نمیدانم ذوق مردم مرده یا گل  
 ولای کوچه ها مردم را فراری -  
 ساخته است.  
 یقین داشتم دیوانه نیست  
 ولی از حرف های بی سروپایی  
 هم چیزی دستگیر نمیشد.  
 خودم رابه صحبتش علاقه مند  
 نشان داده پرسیدم: خوب  
 بالاخره نگرانی چی میفروشی؟  
 چشمانش رابه گوشه بی از خیابان  
 دوخت و بدون آن که در چشمان  
 نگاه کند بالحن زنده می گفت:  
 بستر من و آفوش گریه این توستی  
 که مرا نیشناسی تلم جوانهای  
 شهر با من محرومت دارند.  
 لحظه بی با خود اندیشیدم  
 میخواستم از او فاصله بگیرم مگر  
 دیدم من هم جوانم، آتش شمعوت  
 یک باره در وجودم مشتعل گردید  
 قلبم شروع به تپیدن کرد کوی  
 آن مرد افکار درونم رابه خوبی  
 درک کرده بود، در حالیکه  
 سوم اشاره مینمود برآه اقتصاد  
 او واسطه بود و من هم جوان مجرد  
 تنم داغ شده بود و آرزوی لعنتی  
 که چند دقیقه بعد در اختیارم  
 قرار میگرفت سر از پانی شناختم  
 مبدل به یک پارچه شور و هو  
 شده بودم، هوس کشنده و لسی  
 دلپذیر، تا آن شب اصلا به فکر  
 زن نبودم، تلم سرگرم من همان  
 پارچه های نغز و نبتیک ادبی  
 بودند که بر تار و پود وجودم  
 حکم سروا می داشتند.  
 مرد از پیش من از نیالشی  
 از چند کوچه که ملوا کتابت  
 و گل ولای بود گذشتم هاقبت  
 در آنهای یک کوچه تاریک که  
 بوی زنده بی فضایی آنرا نباشد  
 بود مقابل دری ایستاد نگاهی  
 به اطرائش نموده پس از آنکه  
 مطمئن شد کسی مراقبش نیست  
 با پشت دست به علامه رمز چند  
 ضربه خفیف به درواخت، صدای  
 یایی از پشت در به گوش رسید  
 و لحظه بی بعد در با صدای



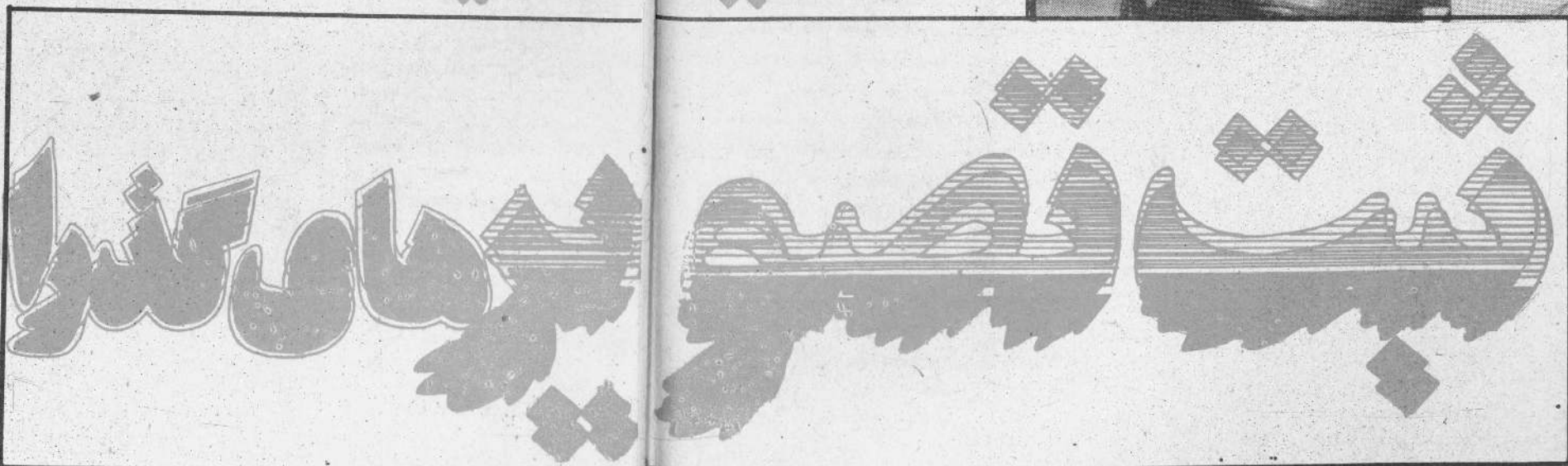


و اینبار برای صحبت هنرمند و  
 با فلیمبرد آری می‌نشینم که از آغاز  
 کارش همچون عاشق دلباخته بی  
 برنظم و به خصوص هنر فلیمبرد آری  
 بوده است .  
 بلی اینبار سخن بر سر فلیمبرد آری -  
 هست که با مهارت و زندگی خاصی  
 در ثبت آهنگها به خصوص در بین  
 اواخر همه گرفته است .  
 بانام فاروق زرننگ همه گان آشنا  
 استند، بانام فلیمبرد آری که در  
 قسمت دایرکت و فلیمبرد آری آهنگ  
 ( اهل هر کجا که باشی باز هم  
 افغانی استی ) بر سر پانها  
 افتاد و کارهایش بسیار زیاده است  
 و بگری گل کرد و میگفت .  
 با او برای انجام مصاحبه در  
 دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه  
 در دفتر را گشودم دیدم که  
 چند مصروف است تنها او نه  
 همه همکارانش به کاری مصروف  
 بودند، یاد پدرم از پشت میز  
 برخاست و با لبخند صمیمانه بی  
 به داخل رهنمایم کرده و بعد  
 در صوم نشست .

مصاحبه از فریبا سرلهری



# مصاحبه‌پی با فاروق زرننگ کمره‌مینی تلویزیون



ظا هر خیلی آرام وی تکلفی دارد  
 و من پس از لحظه بی درنگ  
 ازین دروین در صحبت را باز  
 کردم و آرام آرام سپرد صحبت را  
 سوی هدف اصلی آورده پرسیدم  
 \* شما در کارهای اخیرتان  
 مخصوصاً در ثبت آهنگها به کجا  
 جدید کار رایجاده نموده اید یا  
 آن ها اندیشه خود شما بوده یا  
 برود یوسران به شما ایده داد  
 اند ؟  
 در حالیکه چهره اش جدی  
 مینمود ولی با صمیمیت به سوالم  
 نگرست گفت :  
 خیر ( من در جلوی کارکره  
 چیز چیزی از دایرکتوران هم  
 آموخته ام و در ثبت آهنگها خودم  
 برود یوسر میباشم و از اندیشه خود  
 کار گرفته و کوشش منم است تا حرفه  
 خوبی نه تنها برای هنرمندان  
 بل برای هموطنانم تقدیم نمایم .  
 \* آیا میتوان کار شمارا یک کار  
 هنرمندانه توصیف کرد ؟  
 - اگر خود خواهی نکم میتوان  
 گفتم که بلی من با پیشکار و گویان  
 بدون آن که از کارها شانه خالی  
 کنم به وظیفه ام میروم و بیشتر  
 میگویم تا در کارهای هنری ام -  
 ذوق هنری داشته باشم و همه  
 کارهایم را هنری گفتم نمیتوانم  
 زیرا هر کاری در وقت و زمانش  
 انجام مییابد و ثبت آهنگها به  
 خصوص فلیمبرد آری در ساحه هنر  
 جز کارهایم است .  
 \* برای شما معیار انتخاب  
 تصاویر در لحظات گذرا حادثه  
 ها چه گونه است ؟  
 حرم را قطع نموده گفتم :  
 - برای من معیار انتخاب  
 تصاویر در هر لحظه و حالت  
 عاد است، به طور مثال میتوان  
 کار را با کاریک داکتر مقایسه  
 کرد .  
 داکتر در کارهای روزانه خود  
 به صورت عاد می میرسد اما در وقت  
 عملیات با اجراءات تر کارش را پیش  
 میگیرد و من هم کارهایم را  
 همبگونه در هر لحظه و زمانش  
 انجام داده ام .  
 \* هنوز چه تصویرهای ثبت  
 نمانده بی در ذهن تان دارند ؟  
 شاید وقت نماند یا شاید هم  
 امکانات ؟  
 - در ذهنم تصاویریست که  
 امکانات ثبت آن ها هم وجود

دارد اما باید آهنگهای را مطابق  
 به آن ها جستجو نمود .  
 \* گاهی دلتان خواسته  
 چیز خارق العاده تصویری  
 برای تلویزیون تهیه نمود  
 و هدیه کنید ؟  
 - در صورتیکه چیز خوب و -  
 خارق العاده بی رابند اکسم  
 حتماً برای تلویزیون هدیه ام  
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -  
 آهنگهای را که ثبت و با فلیمبرد آری  
 مینماید همه اش هدیه بیست  
 برای تلویزیون .  
 \* سفرهای تان به ولایات و  
 خارج کشور چه گونه بوده وجه  
 در سهای به شما داشته اند ؟  
 - سفرهای که به خارج کشور  
 نموده ام همه اش در روند کارم  
 تشویق کننده بوده و در همین حال  
 توانسته ام تصاویر خوب به کشور  
 خود بیاورم .  
 و سفرهای که در ولایات کشور  
 داشته ام تا حد سکن کوشیده ام  
 تا تصاویر خوب ببرد و بخسور  
 همراه داشته باشم .  
 \* مثلاً به کدام کشورها سفر  
 نموده اید و از آن جاها چقدر -  
 آموخته اید البته در رابطه به کار  
 شان .  
 - سفرهایم به دمارک ،  
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده  
 زمانیکه در فرانسه بودم در دکان  
 عکاسی کار مینمودم و از آن جا هم  
 توانسته ام چیزی بیآورم .  
 \* پس کار عکاسی با فلیمبرد آری  
 نزد یکهای با هم دارند ؟  
 - به نظر من منشا و اساساً هر  
 برد آری را عکاسی تشکیل میدهند  
 یک عکاس میتواند فلیمبرد آری خوب  
 شود به شرط آن که تخنیک و  
 تکنیک های عکاسی را بداند .  
 \* در حدود چند بار چه  
 آهنگ را فلیمبرد آری نموده اید ؟  
 - در حدود یکصد و بیست  
 آهنگ را .  
 \* چه ره آورده های در ساحه  
 کارتان دارید ؟  
 - دو مدال از طرف س. د. ج. ا. و  
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی  
 ج. د. ن. ج. ا. و همچنین با تمهیه  
 تصویرهای آهنگها اهل هر کجا که باشی  
 بی باز هم افغانی استی جایزه  
 تشویقی هم گرفته ام .



نوشته: دکتر امین زمان



# نتایج زیانبار جسمی و روحی آن

## از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول یک حالت بیماری و غیر نورمال است

طبيب مجله مشوره ميدهد

به سه گروه یعنی مکتورهای  
اجتماعی، نوزولوژیک و روانسی  
میتوانند هنجار شوند.  
الکول سبب چسبیدن پیرگونیهایی  
در ریه ویت میگردد؟  
الکول سبب تغییرات و رسی  
نظمی های مختلف میتا بولیک  
در اورگانیزم انسان میگردد؟  
بالای میتا بولیزم ویتامین های  
گروه B مخصوصاً ویتامین B<sub>1</sub>  
تا تیرکود و در نتیجه زیان های  
منتشری و مختلف در سیستم عصبی  
مرکزی، سیستم عصبی محیطی و  
سیستم عصبی اتونیم از آن بیه  
وجود می آید، تا تیرات سوز  
آن بالای جهاز هضمی به شکل  
التهابها، معده، سرطان هلو  
تغییرات در جذب مواد غذایی  
ظاهر میگردد، سخت شدن و بی  
سفتی جگر، حادثه ناگوار پیر  
بست که در فیصدی زیاد اشخاص  
صه به صورت مداوم از الکول -  
استفاده میکنند به وجود آمده  
میتواند الکول سبب یک سلسله  
تغییر غیر قابل برگشت در قلب

وسيله الکول ناگزیر و ناچار باید  
به صورت مرتب از اندازه های  
زیاد تر آن استفاده کنند که به  
این ترتیب آهسته آهسته و -  
بسته می به الکول به وجود  
می آید.  
در ایجاد وابسته می به الکول  
محیط زیست شخص، مسائل  
تربیتی، اعتنات، عقاید مذهبی  
خستگیهای بیش از حد جسمی  
و روانی، موجودیت ناراضی ها و  
صدمات روحی شدید و یا خفیف و  
مداوم نیز اهمیت دارد. البته  
عوامل نوری نیز در ایجاد وابسته  
گی به الکول رول دارند مانند:  
وفرت الکول در محیط و دسترس  
سهل به آن، استفاده از الکول  
به قسم تجزیه بی به وسیله  
نوجوانیک یکی از اعضای خانواده  
او معتاد به الکول شده اند و او  
گاه و ناگاه جهت به رخ کشیدن  
آزادی خود و بشیره الکول مینویسد  
طوری که ملاحظه میشود عوامل  
سببی وابسته می به الکول -  
ناگون و فراوان است که معمولاً

از الکول به وجود می آید.  
وابسته می به الکول چی گونه  
به وجود می آید؟  
طوری که گفته شد از اثر استفاده  
از الکول در پیرگونیهایی منحصر  
جسمی و روانی ایجاد میگردد که  
آهسته آهسته این در پیرگونیهایی  
شکل ثابت را به خود میگیرد.  
الکول در مرحله اول به اندازه  
کم، تا تیرات آرامش بخش  
تسکین کننده، نشاط آور و تسریع  
کننده فعالیت های روانی را دارد  
به همین علت کسانی به این گونه  
تا تیرات روانی الکول نیاز دارند و  
به آن مراجعه میکنند که با محیط  
زیست خود تطابق خوب نداشته  
و یا بی نظمی های روانی از نوع  
Neurosis و یا تشوشات  
شخصیت داشته باشند. این گونه  
اشخاص در مراحل اول با استفاده  
کلاه و ناگاه از الکول بروی های  
رواتی خود راضی میشوند  
ولی سرانجام به مرحله بی  
نیرسندگی از اثر در پیرگونیهایی  
ایجاد شده جسمی و روانی به

از نظر اجتماعی، الکولیزم  
نیابت از استعمال انراطسی  
مشروبات الکولیک است که  
سبب تشوشات در نوزوم های  
معیاری سلوک و روش شخص در  
محیط زیست، خانواده، جامعه  
و هر چه کار شده و همراهی نهایی  
برای صحت خود شخص الکولیک  
و آسایش و آرامش سایر اهالی می  
باشد.  
از نظر طبی، وابسته می به  
الکول، یک حالت بیماری و غیر  
نورمال است که شخص از اثر  
استعمال زیاد و مداوم الکول -  
سرانجام به مرحله بی میرسد که  
خود را ناگزیر به استفاده از آن  
میداند و این ناگزیری به علت  
احساس نشاء و یا خماری و هم برای  
جلوگیری و کاستن اضطراب روانی  
و یا تکالیف طاقتفرمای جمعیت  
که در نتیجه ترک و یا عدم استفاده



# الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شواین وورید هائیز میگردند .  
 واقعات التهاب و سرطان غد و  
 یا نیکراس نیز نزد الکولیک ها  
 بیشتر تعاد ف میگردند .  
 - نشاء یا مستی الکولیکست  
 چیست؟ نشاء یک حالت روانی  
 غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال  
 شدن تدریجی نشاء دماغ و از  
 بین رفتن تاثيرات کنترل کننده  
 آن بالاي سایر نواحی دماغ به  
 وجود می آید و تاثيرات  
 ( Toxic ) توکسیک و مسموم  
 کننده الکول بالاي حشرات  
 دماغیست . در شروع این حالت  
 تسمی یا نشاء شخص یک احساس  
 سر لذت بخش گرمی در بدن کرده  
 عضلات به استراحت ( Relax  
 مصروض شده و یک حالت آرامش  
 جسمی و روانی به وجود می آید .  
 حالت مزاجی شخص یک نوسان  
 به جهت مثبت داشته ، احساس  
 رضایت از خود و اطرافیان زیاد  
 شده و یک حالت اطمینان و اعتماد  
 به خود به صورت گداز و تغییر  
 طبیعی به وجود می آید ، شخصی  
 واقع بین را از دست داده ،  
 امکانات خود را پیش از حد از یاد  
 بی کرده و خود ستایی میکند .  
 نیروی خود آگاهی ( Autocritic  
 نزدش تنقیص مییابد ، اعمال و  
 سلوک خود و دیگران را نمیتواند  
 واقع بینانه و درست ارزیابی کند  
 در صورت پیشرفت حالت نشاء ،  
 انبساط مزاجی شخص به بیاد  
 حالت حساسیت تبدیل شد مقابل  
 هر موضوعی واکنش میدهد ، به  
 آسانی از رده شده و یک حالت  
 متاثری و عیبه علاقه را به خود میگرد ،  
 تعصب و شدت یافته و امکان  
 دارد بعضی اعمال و حرکات  
 Empulsiv به وجود  
 بیاید ، شخص درین مرحله به  
 آسانی به اعمال و حرکات  
 Agressive و تعرضی نسبت  
 به اطرافیان و یا نسبت به خود  
 ممکن است دست بزند و حوادثی  
 را که از نظر قوانین و مقررات  
 اجتماعی و طب عدلی ، دارای  
 اهمیت ویژه است به وجود بیاورد

درین مرحله (Coardinat  
 انتظام مرکزی و حالت متوازن نیز از  
 بین میروند و شخصی نمیتواند توازن  
 خود را حفظ کند ، ادای کلمات  
 نیز واضح نمیشاند که این عدم  
 توازن و مشکلات در تکلم از نتیجه  
 تاثيرات مسموم کننده الکول  
 بالاي دماغ کوچک یا Cerebellum  
 به وجود می آید .  
 در پایان حالت نشاء ، غالباً  
 کسالت و خسته گی و کوفته گی و در  
 عضلات سردردی ، تلخی و  
 بد مزه بودن دهن ، تشنه گی  
 و فرط حساسیت به وجود آمده و  
 یک حالت سقوط مزاجی به شخص  
 دست میدهد که این همه از اثر  
 تاثير مسموم کننده الکول بالاي  
 انساج عظمی ، معده ، جگر و  
 سر انجام دماغ به وجود می آید .  
 گاهی تسم حاد الکول نیز  
 به وجود آمده میتواند که درین  
 صورت حالت شعوری روشن از  
 بین رفته و شعور به مکه رست و  
 خفایت میگردید و ممکن است تا  
 سرحد کوما نیز برسد ، درین  
 حالت گاهی تشنجات منابسه  
 به مرگ نیز به وجود آمد میتواند  
 و حتی ممکن است تفرط و تبسول  
 غیر ارادی نیز صورت گیرد .  
 الکولیزم مزمن چیست؟  
 الکولیزم مزمن یا وابسته گی  
 به الکول طوری که در آغاز نوشته  
 نیز گفته شد ، عبارت از بیاد  
 میلان بیماری و غیر قابل جلوگیری  
 به نوشیدن الکول است و نشان  
 دهنده وابسته گی جسمی و  
 روانی شخص به آن میباشد ، در  
 اثر آن شخص به صورت متناوب  
 ( Periodic ) و دایم  
 مجبور است الکول بنوشد و در  
 نتیجه ، آن تدریجاً بی نظمی های  
 جسمی و روانی در او پیدا میشود  
 و شخص به تغییرات غیر طبیعی  
 در شخصیت و روان خود دچار  
 میگردد .  
 الکولیزم مزمن به صورت  
 تدریجی و خفی به وجود می آید

بدون آن که شخص متوجه این  
 حادثه گردد ، پیش از آن استفاده  
 از الکول ، تصادفی بوده و گناه  
 گناه صورت نمیگیرد که تدریجاً  
 مقادیر استفاده از آن بلند رفته  
 و به صورت منظم و مرتب تبدیل  
 میگردد ، با پیشرفت این حالت  
 به تدریج تغییرات در روان و  
 شخصیت شخص تا سرحد تبسول  
 الکولیک شخصیت به وجود می آید  
 الکولیزم مزمن را در سه مرحله  
 جداگانه میتوان در نظر گرفت ؛  
 شخصاً تا مرحله اول عبارتند از  
 ۱- درین رفته رفته استفرغ  
 در صورتیکه نشاء خیلی  
 شدید هم باشد .  
 ۲- کاهش و یا از بین رفتن نیروی  
 بازدارنده ، استفاده از  
 اندازه زیاد الکول .  
 ۳- برخی از حوادث و واقعات  
 پیش از استفاده از الکول ،  
 فراموش میگردند ، نشان  
 دهنده اختلال در حافظه  
 است .  
 ۴- صورت به استفاده از اندازه  
 زیاد الکول به خاطر بیاد  
 دست آوردن نشاء آشکارا  
 که این حالت نشان دهنده  
 ایجاد حالت تحمل ( Tolerance )  
 الکول است .  
 مرحله اول الکولیزم مزمن  
 ممکن است ۲-۳ سال دوام  
 کند ، شخص وابسته به الکول  
 آهسته آهسته به مرحله دوم  
 الکولیزم میرسد که درین مرحله از  
 علائم مهم و دایمی آن به وجود  
 آمدن علائم قطع دایمی و صفا  
 تبسول ( Abst in a nce ) است  
 این علائم طوریست که روزیکه  
 شخص الکول ننوشد ، مانند  
 تکالیف ناگوار جسمی و روانی  
 دچار میگردد از تبیل سرخ روی  
 برخی رنگ های خون در روی  
 برخی شرایین صلبه در چشم  
 برش قلب ، فشارخون پایین ،  
 احساس ناگوار و دردناک در نا  
 حیة قلب ، سرخ روی سردردی  
 بروی زیاد ، جلد شدن جلد  
 انگشتان ، رعشه دست ها ،  
 درد های عضلات و مفاصل ،  
 تشنجات هضمی ، بی اشتها  
 تشنه گی ، اختلالات خواب

و غیره ، بعد از یک مدتی بس  
 اجزای فوق بی نظمی های روانی  
 نیز افزود میگردد که به شکل  
 تغییرات مزاجی انحرافاتی ،  
 اضطراب ، ترس وید گمانی ها  
 مییابد ، علائم قطع دایمی کم  
 کم شدید تر میگردد و در نتیجه  
 شخص معتاد مجبور است جهت  
 جلوگیری از ایجاد حالات ناگوار  
 فوق بازم به نوشیدن مقدار  
 زیاد تر الکول پناه ببرد ، این  
 مرحله ممکن است از ۲-۵ سال  
 دوام کند .

در مرحله سوم الکولیزم مزمن  
 تحمل شخص مقابل الکول دوباره  
 کاهش مییابد ، شخص با اندازه  
 کم الکول ، به حد اعلا می نشاء و  
 مستی دست مییابد ، درین  
 مرحله شخص به صورت منظم از  
 الکول استفاده کرده که به صورت  
 عادی و بدون زحمت و به شکل آب  
 الکول مینوشد ، این حالت  
 نوشیدن به صورت مسلسل و تا  
 یک هفته دوام کرده و شخص  
 تقریباً در حالت نشاء دایمی قرار  
 دارد ، درین مرحله وضع جسمی  
 شخص نیز وخیم تر میگردد ،  
 کسالت شخص خیلی زیاد بوده ،  
 عرق زیاد ، فشارخون تشنجات  
 نظم قلبی ، تفسر سریع ولس  
 سطحی ، بی اشتها ، استفراغ  
 و لاغری به وجود می آید ، درین  
 مرحله از اثر استحاله و تخریب  
 دماغ کوچک ( Cerebellum )  
 علائمی به شکل سرخ روی ، بسی  
 موازنه گی در حرکات ، مشکلات در  
 تکلم ، رعشه و شل شدن عضلات  
 نیز به وجود می آید .

با پیشرفت این مرحله تحمل  
 شخص مقابل الکول بازم کاهش  
 یافته و با مقدار یکم الکول نشاء  
 میگردد ، ممکن است حملات  
 تشنجی به شکل مرگی ( Epilepsy )  
 نیز درین مرحله به وجود بیاید ،  
 تغییرات در وضع روانی و از جمله  
 حافظه شخص عمیق تر شده ،  
 حالات تعرضی ( Agressive )  
 ممکن است به مشاهده برسد ،  
 شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً  
 به تغییرات منفی معروض میگردد  
 اختلالات عمیق روانی که از

بقیه در صفحه ( ۸۴ )





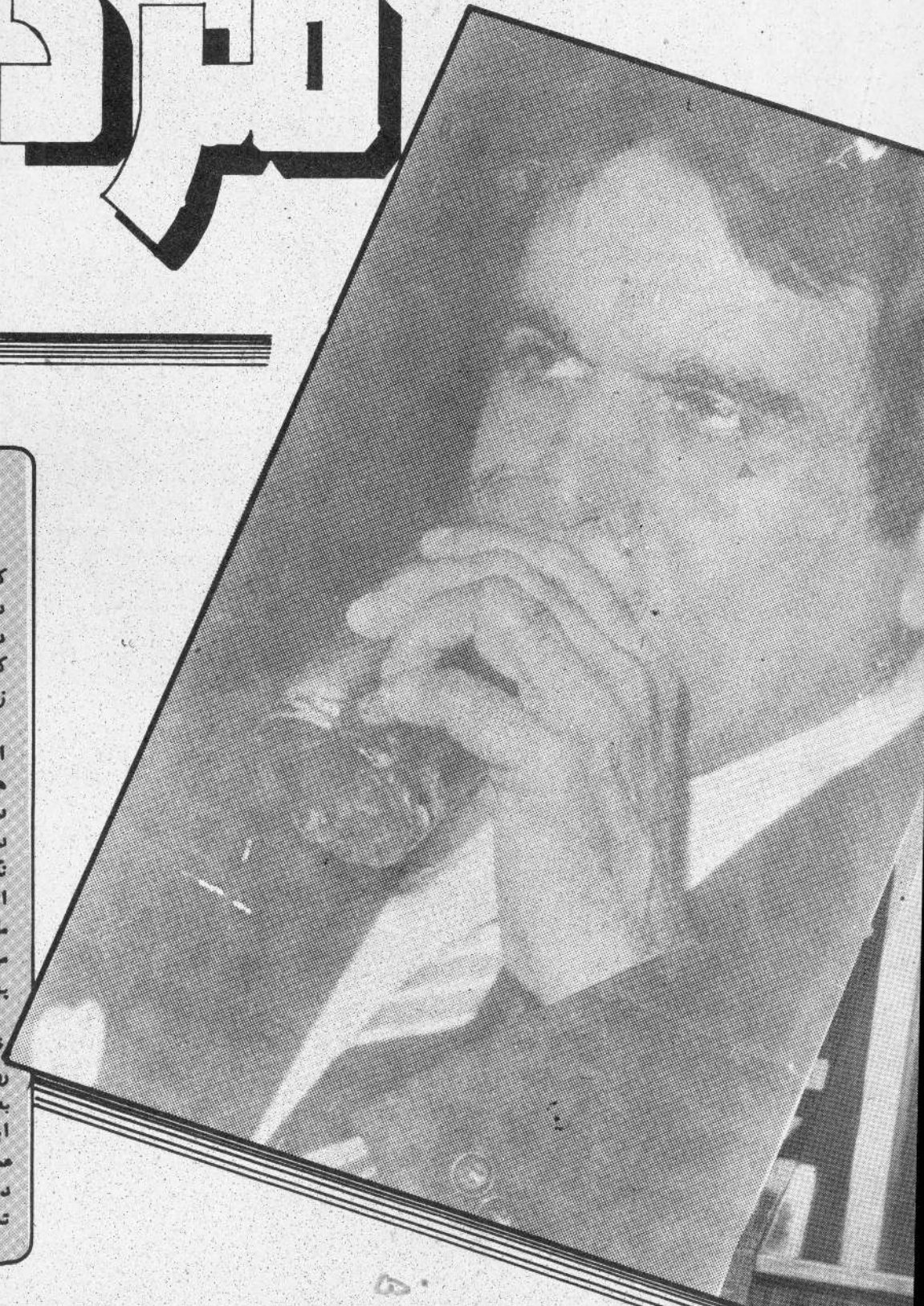
# دلپ کمار مردی از غربت

ترجمه مهدی دعاگویی

دلپ کمار میگوید :  
هنر همیشه هاموجودات اسرار آمیزند .  
آنانی که صاحب ادراک ظریف واجسام لطیفند  
هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنر پیشه  
مورد علاقه اش را انتخاب کند .

دلپ صاحب ! شما که بهره  
کافی از اهل بیت و کفایت هنری  
داشته و صاحب شهرت و ثروت  
در خور توجه نیز هستید ، آیا بازم  
کدام کاستی و پاکبندی را در  
زنده گیتان احساس میکنید ؟  
- طرح شما نهایت ظریف  
است ، ثروت و شهرت به مثابه  
هاله بیست که غالباً مهتاب رابه  
دور خود میچاند ، ثروت همیشه  
در بانک ها و صندوق ها  
نگهداری میشود ، که خیلی هم به  
انسان متعلق نیست ، شهرت هم  
مانند سایه بیست که بانگهای  
مردم که مانند آفتاب است ، هستی  
پیدا میکند .

به نظم ، شهرت گاهی وسوسه  
فطراست ، به ویژه زمانی که انسان  
روپایس شود و برای کسب شهرت  
به سوی جنون برود ، در آن حالت  
این شهرت ، در واقع یک احساس  
عمیق و پیچیده ، خطرست که انسان  
در مقابل آن ناتوان میماند و گاهی  
تعادل روحی خود را از دست



آنانی که مرا میخواهند این بزرگترین  
دین برحق و مسلم مردم است که  
باید آنرا بی شایبه ادراک واپس  
احساسات پاک و شسته ، این  
نوازش های بی لوث و شرفانسه  
این چشم داشت های بی رها  
و هنر دوستانه ، شان را نباشد  
با خنده و فریب ، تقلب و پسا  
کوزی به خاطر پول و مکتب  
بازی گرفته من در برابر مردم  
بزرگترین مسؤلیت ها را احساس  
می کنم .

اندکان می کم یک موجود عاجز  
و ناتوان است ، این مردند که  
مراهایه ناز ساخته و جای برایم  
در طاق سینما قابل شده اند  
و مراد رسکوی بر طنطنه هنر سینما  
هند جای داده اند . درست  
است که هر انسان فطرتاً در -

که پاک داشته هاسانانات داشته  
علا در سینمای هند پیاده شد -  
آیا در ذهن شما چیزهایی وجود  
داشت و یا این که برداشتی  
داشتید از فلم های روز ؟ آیا  
اصطکاک پدیده های سینمای آن روز ،  
سبب این سیمای جدید در تخیل  
و هنر سینمای هند شده است ؟  
- پرسش شما دلچسپ است -  
از دیگرگونی سیمای سینمای هند  
باورود من ، در سینما ، حریف  
میزنید در حالیکه با ايقان اعتراف میکنم  
تاحال نمیدانم چی کارنامه یسی  
رابه سینما انجلم داده لم ؟ قبل  
از ورود به سینما فکر میکردم تخیل  
کار نهایت دشوار است ، تصور  
کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه  
لطفاً صفحه را برگردانید

جستجوی پیشرفته ارتقا ، شهرت  
و طلب ثروت است این سراز در  
ذهن و ضمیر هر انسان جای  
بزرگی داشته و یک بخش آمال و  
اندیشه های او را استیلا کرد  
ولی این آرزوها را از جباری  
مشروع و درید استحقاق باشد  
حاصل کرده از راههای غیر  
مجاز ناصواب .  
دلپ صاحب ! تا قبل از ورود  
شما در سینمای هند ، شیوه  
و روش فلم های هندی به گونه یس  
بود که شاید شما فلم های آن روز  
را دیده باشید و این قول راتا بید  
کنید ولی با آمدن شما در جهان  
سینما ، شمایل و سیمای کار ، رخ -  
دیگری به خود گرفت - یعنی یک  
طرز خاص و یک روش استثنایس





# دلیپ کمار: سردی

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری رابه حیت مادر وان دیگر رابه سمت پدر میزد بود. از یکی جدا میبود باید احساسات و هیجانان یک عاشق واقعی را حالی کند، در حالیکه عاشقش هم نیست. آن یکی بیمار میبود، با میسد التهابات روانی و ذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیست بازتاب دهد.

آن دیگر میبود، بازم از مثل میخوانند، عمیق ترین تأثیرات خود را همراه با صحنه ها و فریاد های که باید یک فرزند به خاطر مرگ پدرش تجارز دهد، از خود نشان دهد، حالا خود تصور کنید، آوردن و حالی کردن و تجارز دادن این همه انفجالات که اصولاً باید تصمصی هم نباشد، کار سهل است؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوس، یا بیماری مادر، یا مرگ پدر، نزد هنریشه به هیچ وجه وجود ندارد، ولس حکم تشیل و برتسپ تشیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند. اما با هر نوع تلقین روانی، روان چون ضمیر واقعه یا امر را نمیبرد، بناً در همین جاست که کار تشیل مشکل میبود، یعنی هنرمند به (پندیرفتن) و (نه پندیرفتن) درگیر میبود.

مثلاً بسیاری از اوقات، وقتی میزدیم در فم مادری میبود، با خود میگویم: این هنریشه چی گونه یک زن غیر را، در قلم مقایسه با مادرش قرار میهد، آیا او به

مادرش فکر نمی کند؟ وقتی به چهره مادر فم خود نگاه می کند آیا می تواند ذهن خود را مهار نماید تا مخل کارش نشود؟ ولس برای این پرسشها پاسخ نداشتم اگر با خود فمیی متصل میبود آیا در یک ستیز درونی قرار نمی گیرد؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برایم بود.

من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه کار هنرمندان، درست است و کدام آن نادرست. فقط با اندیشه های که میخواستم سمت پایو کتم و یا پیروی از اصول (پراگما - تین) آرزو می کردم وارد عرصه واقعیت ها شوم، همواره از خود می پرسیدم چی گونه می توانند؟ این دیوانه کننده است که درونی را حقیقت جلوه داد.

مخصوصاً بهترین (لورنس - الیویه و سپنتراس) فکر می کردم. وقتی وارد معرکه فم و سمنما گردیدم با همه و فوفای کبیر درگیر شدم، گروهی با شخصیت بازی خود را همگون می ساختند تا منم به مردم فمیی نشوند و شماری فقط پول به دست می آوردند و دیگر به هیچ اسم و رسم پی پایند نبودند، شماری کار و پایه اساس تکنیک پیش میبردند که از آغاز تا انجلم از احساس و بازتاب

احساس، از کشش و واکنش از وقت و توجه و داخل شدن در قالب شخصیتی که آن را نمایش میدهند اصلاً شمه و شمامه بی به مشام نمی رسید.

ولس من فکر می کردم: وقتی یک دهقان دهاتی را، محیط کار و وزنده گیش را، شرایط وزنده گش

# از غزونه

از خرمن بزرگ هنراسته من تا جایی به فلمهای تجارتی، اعتراضی ندانم که برای مردم اعتماد قایم نکنند... فلم های تجارتی اگر در سمنما به وجود نیاید، باک تا هنری

و طرز مصفیت او را، نحوه برخورد و کردار او را، طرز گفتار و لهجه گفتار او را نباید از لحاظ سوسپوزی، اورا نمایشنامه چگونه ممکن است او را نمایش بدیم.

اینجا مطالعه سوسپوزی، مطالعه محیط وزنده گی، مطالعه مردم شناسی، مطالعه اتوگراف مطالعه عنعنات و کلتور و حتی تاریخ را لازمی میبوم.

روزی با خود گفته بودم: حالا به دیگران میگویم بی خبری، گناه است و درسی خبری کاری را انجلم دادن گناه بزرگتر.

ماهه تا حدودی بی خبر استم ما آگاهی و دانایی کامل نداریم و هیچ فردی در جهان سراغ نمی شود که از هر لحاظ کامل باشد، ولس در کاری که دست میزنم، به شغلی که متصل میبوم، با میسد کم از کم، خود را آگاه بسازم. به گونه مثال: در صحنه های، یک هنریشه نقش یک انقلابی را در زمان انگلوس ها بازی می کند، این هنرنده باید عصر انگلوس ها را در هند و مردم هند را در زیر تسلط استعماری به اساس تاریخ کشور پیاده کند، ورنه مردم به آن باور نمیکنند و حق ندارند بگویند آن چه دیدیم، همه دروغ است.

من عقیده دارم باید همه چیز را آموخته

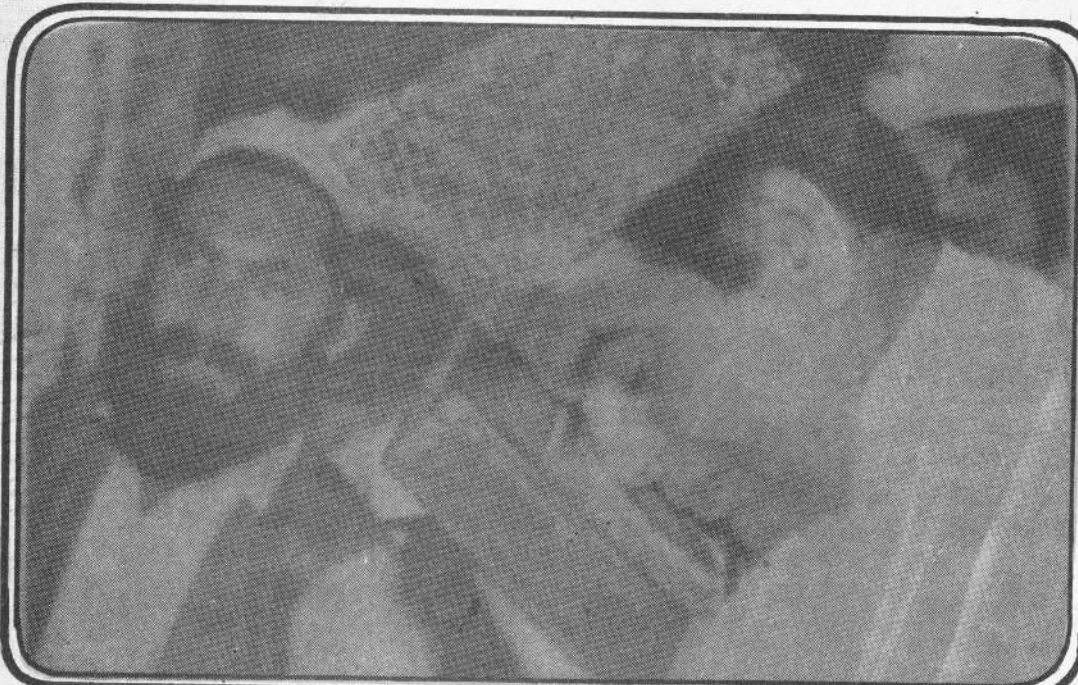
لا شما به حیت یک هنرمند بسی همتا در مورد فلم های تجارتی و هنری چی نظری دارید؟ آیا فلمهای امروز، فلمهای هنریشه؟ - هر یک پده بی که به روی پرده سینما هستی پیدا میکند، خوشه بی

آگاهی، دانش، علمیت و درک - لطیف و احساس ظریف به کار است، باید از این پده ها، هنرمند، کارگردان، گروه مین، سوند مین و دیگر دست اندرکاران محرم نباشند.

لا شما به حیت یک هنرمند عظیم در کشور هند و خارج از مرزهای هند شناخته شده اید، بسیاری از مردم هنر شناس معتقدند که شما و موهای سر شما، راز بزرگی را در کار هنری تان با خود دارند... آیا به نظر شما همین یک راز است و یاد دیگران چنین یک تلقی را در این مورد دارند؟

هیچتر نیست و حتی فکر می کرد که میبورد... برای یک شخصیت بزرگ جهان مثل هیچتر در گینودن یا جنیه اوهم و سواسها که هارنان، آن را (خرافات) میگویند، امر کلسا بعید بود، ولس او در گینودن، تحت تلقین وزیر تأثیر یک فشار خاص روانی قرار داشت.

من از اوتصمیمت نمیگم و سماً نمیتوانم این خرافات بچندی او را توجه کنم، ولس از روزیکه خود را شناختم، تا همین لحظه با همین تلقی و پدیرش وزنده گش کرده ام و معتقدم که آن چه بجز



از ماست، در واقع وزنده گی روحی خود ماست، ما ستم که احساس میبوم و نقش روح خود ما سست که در اشیا و ماحول ما بازتاب داده می شود، وقتی انسان مناظری را که دیده است، یا ظرافتی که توانسته درک نماید، آن وقت حقیقت اسرار و خود را در میباید. من با این نورمول، این حقیقت را در یافته ام که موهای سر و گوش چشمان من، گوشه بی از همان اسرار است که برای هنرمند قایم بقیه در صفحه ۸۶.

موهای سر به نظریا و خودم، در مصمم جلوه دادن من در صحنه های فلم، نقش خلی استوار دارند، هر وقتی در برش آن اقدام میبوم، بسا بزرگترین کشمکش ذهنی در گبیر میشم. شاید این موضوع روانسی باشد، ببینید رهبر نازی های آلمان (هیچتر) در هر جا، در هر وقت سال، خواه گرما، خواه سرما روی دست خود، بالا پوش حاصل میبورد، او را اعتقاد بر آن بود که هرگاه بالا پوش یا او نباشد، دیگر

(به قول شما) سرمایه فلسازی ایجاد نمی شود، این رانجریه های فراوان ثابت کرده است ولس انتباه من این است که با هر فلم تجارتی میشود شاخص ترین برگه ها و تم های استوار هنر را نیز معزج کرد، زیرا بقین دارم که کبیر فلیمبراری، هزار چشم دارد و هر چشم آن میتواند بهترین حرکات و تراوش های ناب از چشمه سار زلال هنر آفرینی های هنریشه آن را در یک نقطه تمرکز دهد. ولس در این کار هم اندیشه



# دوسسه جگانی

نوشته: صلاح

## دختران کیسه بر از خود دفاع میکنند!

سرگد شتاند م؟  
 - چرا اقدام به کیسه بری کردی؟  
 ((د رکتب صنف دوم بودم و سه تشویق يك صنفی ام بنام شیلا شروع به کیسه بری کردیم چون خوردن بودیم بندي نمیکردند. آنها اگر به جنگ مقامات می رفتید ہم لت مامی کردند و تاحال این مسلک راد است دارم و ادا می میدهم))  
 - زیاد ترین بولیراک تا بحال دزدیده اند چه مقدار بوده است؟  
 ((شصت و پنج هزار افغانی))  
 روم رابه طرف ناد و گردانده بری میکی؟  
 - باشرم میگوید: زمانی که هشت سال داشتیم.  
 - شوهرت میداند؟  
 ((بلی میداند))  
 - زیاد ترین بولی راکه به سرقت بردی ای چند است؟  
 ((شصت هزار افغانی))  
 - بعداً سوال را متوجه هردوی شان ساخته میروم:  
 شما چگونه جیبهای بولدار و بی بول را تشخیص میدید؟  
 - ناد و میخندند و روکی میگوید:  
 ((فکرت نبود که بیشتر گفتیم از هشت سالگی تاحال این کسب را دارم))

بقیه در صرا (۱۰۱)

شوهرش سیلانی است او هم بندي است و ناد و خانم هم برای بار سوم همراه باروکی بندي شده اند. وقتی در برابر بالاي چوکس امریت محبس میشینند روکی بسا خنده های بی ادبانه می خواهد خود را تیره کند و ناد و باختیار سکوت ترجیح میدهم طرف صحبت وکی را اول انتخاب کنم و از او میروم.  
 - می خواهم اول از زنده ه می ات قصه کنی.  
 ((بتو چی))؟  
 - من زور نالیست استم.  
 ((به من چی))  
 - چرا بندي شدی؟  
 ((دزدی کردم))  
 - چگونه گیرت کردند؟  
 - با بی حوصله می میگوید: «مثل دفعه قبلی نمیگردد».  
 - چند بار بندي شدی؟  
 ((دفعه بیشتر و تکیه چهل هزار افغانی را از جیب يك زن - بالا رفتم، نگران سرویس متوجه شد نزد یک آمد و گفت نیم بول رابه من بده در غیر آن به گیرت میدهم و منکه بول را به داخل موزه ام - جابه جا کرده بودم برایش ندادم نگران سرویس هم مرا به جنگ آن زن داد و بالاخره سر حدم بستند حبس کشید و شش ماه حبس ریشت

جوان و مقبول استند هردوی شان بین سنین ۲۰ تا ۳۰ سال هردارند ه دوست دارند زیاد بهنگندند و زیاد هم هوش بگدرانند در صهای شان اصلاً تا ترسك زندانی رانی یابم ه هردویشان در محبس زنانه توقیف استند.  
 یکی روکی است که زیاد زیرک بی هراس ه بروی حیاست ه در قیافه اش از شرم چیزی نمیایی از جویدن ساجش با صدای بلندی احساس راحتی میکند ه کسی از مقبولی خود مضروب و از همها رت خود در کیسه بری بخود میباند ه برای پار سوم به جبه حبس زنی و کیسه بری بندي شده ه مجرد است از فامیلی بی مسؤولیت و برابر بر فرزندان ه سر بلند کرده ه چشم به دستهای افتد که به گونه برجسته يك قلب تیر خورده و نام ناد و خانم لکوی شده ه در میباید که باد و ست در بین وهم مسلکش زیاد صمیمی است.  
 نام دوستش ناد و است ه نام اصلی اش ناد به ه و او را خواهر خوانده اش روکی از ناد و خطاب میکند ه چهره اش مقبول و اندامش لاغر است ه شرمند و له ه سگرتی و کم حرف است ه می خواهد مودب باشد ه اما سیما پیش تصویر های داغ بی ادبی را باز گو میکند

دوستی که با او دوستی است



# آب و هوا و طبیعت انسان

## قوت طبیعت انسان

مهرین بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگر کسی خواهد که او را اختلاف طبایع آدمیان روشن شود و بر عیار اخلاق ایشان وقوف یابد هیچ محکی ملاحظه عیار طبیعت را چون شراب نیست از بهر آنکه مردم در شراب مختلف اند .

بعضی باشند که شراب به ادب خورند و البته حرکات نامتناسب از ایشان در وجود ناید و حرکات و وسکات و حکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنکه که خواب بروی غلبه کند ، و باز بعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی در اعمال و اقوال ایشان پدید آید تا آنکه که عقال عقل از پای خویشتن داری ایشان دور شود و بیعوش بیفتند ، و باز بعضی در ابتدا چون شراب در ایشان اثر کند در دست زدن و پای کوفتن آیند ، و هیچ ازین بیسرون نشوند ، و بعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیر سخن گویند و تا مادام که رو خون رانزنده یا طلاق ندهند نیارامند ، و بعضی آن باشند که چون اثر شراب به دماغ ایشان برآید در گرمی شوند و از فراق دوستان و یاران یاد آرند و قطرات حسرت بر رخسار یارند ، و بعضی آن باشند که در خنده افتند و از هر چیزی که بینند و شنوند بسیار بینند و دست و پای ایشان بوسه دهند ، و ایمن جمله اعمال و احوال و صفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است و طبایع شرابها و ایشان را در این باب اثرست و هیچ حیوان نیست که او را شراب ندهند که او مست نشود به جز آدمی که بعضی از آدمیان هستند که اگر چه شراب بسیار خورند هرگز مست نشوند و این هم از قوت طبیعت انسانست .

## رتبه و صورت

در لطایف الاشارات که از زبان مرغان تا لید کرده اند آورده اند که وقتی زنبوری موری را دید که به هزار حیل و دانه بی به خانه می کشد و در آن رنج بسیاری دید . او را گفت : ای مور این چه رنج است که برتن خود نهادی ای ، و این چه بلاست که اختیار کرده ای ، بیانات اطعم و مشرب من بینی ، که هر طعامی که لذت ترست تا از من فاضل نیاید بر آدمیان نرسد ، بر مرکب هوا سوار شده ام و میان چون ترکان بیغما بسته و تیر سر تیز نیش راهی جهت جگر خصمان زهرآب داده ، آنجا که خواهم نشینم و از آنچه خواهم خورم ، پس برید و به دکان قصابی بر سلوخی بنشینم ، قصاب کارد در دست داشت بزد و او را به دویاره کرد و بر زمین انداخت مور بیامد و پای او بگیرت می کشید ، زنبور گفت : مرا به کجای کشید مور گفت : هر که به حرص بجای نشیند که خواهد به جایش کشند که نخواهد ، و اگر عاقل درین کلمه نظرتامل کند از مواظت جمله و اعظان مستغنی است .

## سبب چستی

یکی از بزرگان گفت در کوفه کودکی را دیدم که در زیر درجه می ایستاده بود و نانی در دست گرفته و باره باره از آن نان بازی کند و بد آن درجه اشارت می کرد و می خورد ، و من از آن متعجب شدم ، ناگاه پدر آن کودک برسید و گفت : اینجاست چه می کنی ! گفت : می نمایم که درین خانه (زیره باین) نیکوخته اند و بوی زعفران خوش می آید ، اکنون من نان خویش به بوی آن زیره بسا می خورم ، پدر چون این بشنید سیلی محکم برگردان آن کودک زد و گفت : ای حرام زاده ، هم از اکسوی نان بی ناخوش نمی توانی خورد ، و طبیعت خود را بدین عادت کنی و من طاقت مؤذنت نوندم ، راوی می گوید : من ازین حال متعجب شدم و بدانستم که از اوضاع حس ترد عالم بخیلی نتوانند بود .

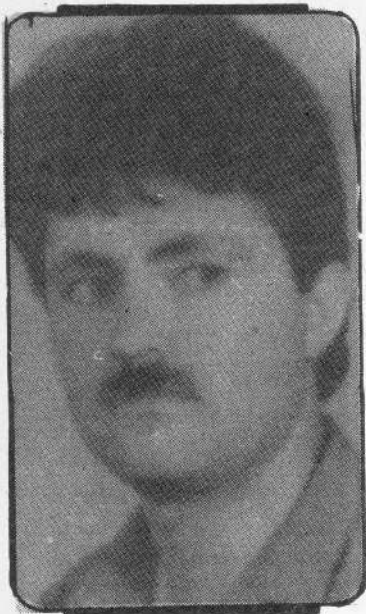
## راست ناپی است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج را سیاه ست می فرمود ، چون چند کس را تبع بگذاشت ، یکی از آنها گفت : ایها الامیر ، مرا سیاهست مفرمای که مرا بر تو حقی است ، حجاج گفت ترا برین چه حقیست ؟ گفت : فلان کس در جمعی ترا دشنام داد و من او را منع کردم ، گفت : برین چیز که گفتی گمراه داری ؟ گفت : دارم و به یکی از آن اسیران اشارت کرد ، حجاج فرمود که چه گواهی می دهی ، گفت : راست می گوید من آنجا بودم ، گفتا : چرا در آن منع نکردی تو ، و با وی یار شدی ؟ گفت : از آنکه من ترا دشمن داشتم ، حجاج هردو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وی و دیگری را به سبب صدق وجه نیکو گفته است آن بزرگ که لوکان الکلب پهلوی لالصدق الهی . اگر دروغ مرد را از بلا برهاند راست اولیتر باشد که در ماند ، را خلاص دهد .

از ادب و حکمت و علم و حکایت و حکایت و حکایت



# تخمینه در خوابگاه عشق



نمیدانم ،  
 که امین روزگاری  
 در که امین چارسوی شهریں بنیاد بیحاصل  
 به آنگاه  
 که دست مهربان چاوش خورشید  
 نهال سینه دخت زمین را  
 از نوازش  
 آبیاری کرد .

کی راد یدم ؟!  
 که جانش در حریر ناز  
 به سان ساقه سیزی  
 درون حجله نیلوفر گلبرگ -  
 میرقصید

\*\*\*

و سوسان شمیم مظهر جانش  
 امید رویش یک مهر را -  
 در دشت های بایر ز هنم  
 همی افشاند

\*\*\*

د و گیسوی مرق الد پرچینش  
 صلیب سرنوشت را  
 چنان صورنگری باور از فردای فرداها  
 به روی صفحه سپین سیایش  
 سپه آدین همی بستند

\*\*\*

حضور ز هن خود را کی کم بنهان ؟  
 خیال لذت عینیوشی  
 بلند ای شکوه گلشن سعادت  
 حضور عصمتش در تیره شبهای تهی از مهر  
 جلال عظمت مهر است  
 و او قامتش  
 یک دفتر سعادت  
 چو میدانم  
 از آنگاه که او را دیده ام دیگر  
 کشت سینه ام -  
 در آتش یک درد

میسوزد  
 بدخشان دل از آفتاب عشق او همواره  
 می رخشد

و آموی نیازم بر فراز بستیر نازش  
 سرود آرزو را همچنان آواز میخواند  
 از او دگر سخن گفتن توانم نیست  
 فقط انجیل چشمش آیه های مهربانی بود  
 به برگ هر ادای او شمیم آشنایی بود  
 چپها گویم نماد پاکسی ذات خدای بود  
 \*\*\*

نمیدانم که او را  
 هیچ دیگر دیده ام یا نه  
 فقط آنجا که سعادت و شراب بنم بگزینمست  
 فقط آنجا که سعادت و بهار جشن سرسبزیمست  
 چنان تخمینه در خوابگاه عاصی ز هنم  
 کسی تصویر مییابد

در بیخ عشق

ومن  
 این بسته بازجهیںك تاریخ  
 يك آیمین و  
 يك فرهنگ

ومن  
 این ناامید از هستی  
 فرسوده  
 آگنده از نیونگ

میان شوره تسلیم  
 چو بیجاننده ام ای دوست  
 که بیچارمده ام ای دوست



کمال الدین مستان د هیواد له هیوانا نوښارانو  
 څخه دي چې دده خوازه اشعار د هیواد پسه  
 جړېدو، مجلواوورمیا نوکې څپاره شوي وښيږي دي  
 دده د شعر ونو لویي دي مجیزه هم (المسرح  
 نخلوت) ترهنوان لاندې خپره شوي ده له وطنه  
 سره مینه هومانیزم او انسان دوستی هغه کی دي  
 چې دده په شعرونو کې له وړایه بریسی \*



### شونه

ژونده ماویل  
 شپه سم را سره دروسی  
 ښک ستا وخته پورته په سلام شوم  
 بی فیرته!  
 نه دي خونده و  
 نه دي رنگ شو  
 هسې خوشی بمرله تاسره بد نام شوم

### بج وفا

چې د شپې دي خوري زلفی رایه زړه شسې  
 ترسهاره نازنه مشکو د خشن کسره  
 تاجس خیال د جدایی درلود په زړه کسره  
 له اوله دي په محان ولکس میمن کسره

### کید

د اتم جسی  
 پرسته هسې  
 د شنه سوری په زناکې  
 لویه شوی  
 بنا پسته بی  
 مگر گسوره ا  
 مادي خانگونه  
 لا  
 لاسو د رڼې نه و  
 تا

د سرو صوفله په نوم رسوا کړم !!!

### خیال شغه

نویت زمانه دي ساقی یاخه راته نه که بیمانه کړه  
 په غوښتو بیمانوې له خپل محانه بیگانه کړه  
 یاره هسې می خمار کړه چې رگ رگس میخانه شې  
 د دي عمر عمر تری تنده ماته جانانه کسره  
 بانوگان می وار ه خپل شول ستاد عشق په تخیل کې  
 د جامونو په کر لگهاري لور ه سته ترانه کسره  
 ته هم غرق شه په مستی کې ماهم غرق کړه بیغیشو کې  
 چې توفان شې په توفان کې توفانی میوارانه کسره  
 هسې شانته مستی غوارم چې خپل وړک شپه خپل محان کې  
 په بد مستی میلې سر شوم ما بد سته د یوانه کړه  
 په بیالویا لویې هل کړه په نیشونیشوې ښکل کسره  
 د گلپانو په شیند لوراته سازه گلخانه کسره  
 د عمر ونو ارامسې م وچو شونډه و ته می گسوره  
 ساقی جگ شه بیالی بریز د ه خمخانه رایمانه کسره  
 چې مو مینه مینه تل شې چې مو وینه وینه خپل شسې  
 د مستان په خیر له عشقه نغمه لور ه زندانه کسره



# خاطره‌فلمی «معرفت»

# ریکا: تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم تا...



ترجمه: همایون

- X بهترین صحنه: عشقی در زنده گی واقعی‌تان کدام زمان بود ؟
- هنگامیکه یازده ساعت تمام یادوستم توسط تیلیفون صحبت نمودم .
- X اگر دزد می‌بودید ؟
- تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم - زدیتم تا جهان برای زستن در امان باشد .
- X اگر زور می‌بودید ، دوسته میداشتید که در کجا باشید ؟
- در قلب ((کسی)) .
- X اگر بی‌نیاز می‌بودید ؟
- کودکی می‌داشتم . . . .
- X باکی خوش‌دارید تا خارج از سینمای جمعی قرار ملاقات بگذارید ؟
- با روبرت دو نیرو . . .
- X اگر یکانه زن در جهان



در اولین فلمی که نقش داشتم فلم گناه بود ومن از برادر بزرگم خواهش نمودم تا فلم را تماشا نماید .  
در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تئاترچیان برایم دهنم داد و پس از آن روز برادر من دیگر برای تماشای فلم‌های حاضر نمیشود.



می‌بودید ؟  
- واه یادراین صورته از - رقابت رنج نمی‌بردم .  
X می‌خواهید که در سنگه گور تان چی رانقش کنند ؟  
هنسوز خیلی زود است  
X اگر در لهفت با امیتا بچهن

## نقش‌های جدید

اسدالله تاج‌زهی :

من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازی کردم . چون دایرکتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده‌ام .

شیراد هقان :

من از نقش خود راضی بودم . کارگردان توانسته بود کترها را بیاید . با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش بازی کرده‌ام اما فکر میکنم که درین فلم موفقتر بوده‌ام .



ثریا هروی :

برای من همان لحظه کسبه باید مقابل کمره قرار می‌گرفتم نقش داده شده ، لذا از کار خود راضی نبودم حتی گره کردم .

سلیم خنجی :

بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش‌بازی کردم . همه هنرپیشه‌ها درین فلم موفق بودند . اگر این فلم کار فلم‌های دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتری بوده است .

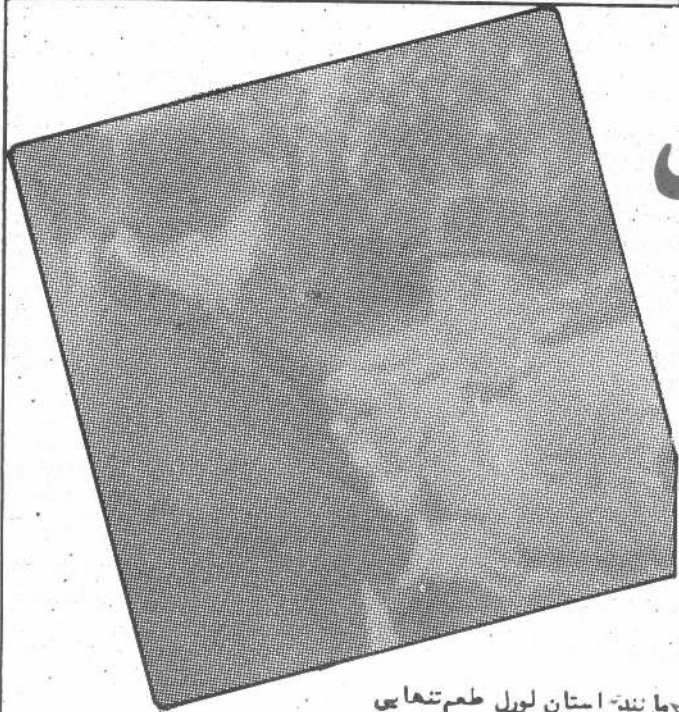


### در فلمی وطن یا کفن



# چهره‌ها و نقش‌ها

# لورل و هاردی



لورل و هاردی بیش از آنکه مسر  
راه یکدیگر قرار گیرند، هر یک  
زنده گی جداگانه ای داشته  
اند.

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در  
یک خانواده هنرمند انگلیسی  
زاده به جهان گشود. پدرش  
(آرتور جفرسن) یک انجمن تئاتر  
بود و فرزند او استان لورل در  
تمام دوران تحصیل نتوانست در  
یک مدرسه بند شود و مرتباً از یک  
مدرسه به مدرسه دیگری می‌رفت  
و در صنف شوخی و مسخرگی می‌کرد  
و همه او را دوست می‌انداختند  
و به اصطلاح دلقک صنف بود  
این موضوع او را تسکین می‌داد  
و احساس تنهایی را در او از بین  
می‌برد. وقتی برای اولین بار به  
صحنه تئاتر قدم گذاشت همه او را

ما نند- استان لورل طعم تنهایی  
را چشیده بود. پدرش یک قاضی  
و سیاستمدار امریکایی بود و  
هنگامیکه الیور جی از ده سال  
نداشت، زنده گی را بدرد گفت  
و مادرش همه پس‌انداز آنها را  
صرف ساختن یک هتل کوچک  
کرد. الیور نیز ایما به خاطر  
هیکل چاقش مورد توجه همشاکر-  
د بهایش قرار می‌گرفت. زمانی او  
گفت:  
- درین دنیا بزرگ لورل و  
هاردی های زیادی وجود  
دارند. من آنها را در هتل

- ☆ مادرم زیاد زنده بودم. آدم‌های  
کاملاً ابله‌ی که هرگز اتفاق بدی  
برای آنها رخ نداده بود و آدم-  
های کاملاً باهوشی که ازین آدم  
های ابله، ابله تر بودند منتهی.  
☆ خود. این موضوع را نمیدانستند  
این دو شخصیت متضاد و در همین  
☆ حال بهم پیوسته، بر حسب تعادف  
بر سر راه یکدیگر قرار گرفتند و دست  
انان چنان‌نریشه گرفت که یک زوج  
☆ فراموش‌نشدنی را تشکیل دادند.

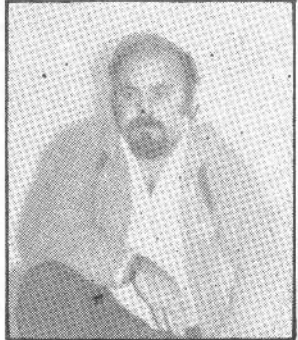


اخیراً فلم حدیدی را محترم  
مغیرنی به نام اسقوط کارگر-  
دانی سینماید، که سناریوی  
آنها محترم انجنیر لطیف نوشته  
و کار فلم برداری آن را سید موجود  
حسینی به دوش دارند.  
درین فلم که بیانگروانعمیت  
های جامعه ماست، هنرمندان  
اسدالله آرام و معرفت شاه  
نقش‌آفرینی نموده‌اند.

روبه روشوید ۲۰۰۰  
- میگتم: (ا بیزش می‌خواهم)  
...  
X برای آخرین بار کدام دروغ  
را گفته اید ؟  
- دو سال پیش، جهت  
عبود یک وضع معین.  
X یک راز را بگوئید ؟  
- این که من از دواج نکردن  
الم  
X زیباترین مردی که تا حال  
با وی ملاقات کرده اید کیست ؟  
- هیچ یک، من به زیبایی  
ارزش قایل نیستم. مردان زیبا  
ریخ اند. من مردان جدیدی  
را دوست دارم.  
X در زندگی دوباره، تان  
آرزو دارید که چی باشید ؟  
- یک مرد تابه مردان بیجا-  
مون که چو گونه با زنان رفتار  
کنند.  
X بهترین دوستان ؟  
- خداوند او...  
X قصه اید هال عشقی برای  
تان کدام است ؟  
- قصه خودم.  
X یک جاشدن را تعریف  
کنید.  
- یک جا شدن یعنی در  
بهلوی یکدیگر نشستن، به  
چشم‌ان یکدیگر خیره شدن، -  
بدون گفتن حرفی و در انتظار  
یکدیگر...  
۵۹

## سازنده‌های جدید

انجنیر لطیف:  
فلم حدیدی را به نام (اسیر)  
روی دست دارم که سناریوی آن  
را خودم نوشته‌ام و وظیفه  
کارگردانی آن نیز به دوش-  
منست. موضوع این فلم را تجارت  
هیرویین و مواد مخدره در سر  
دارد.  
کار فلم برداری آن را محترم  
وحید الله رمق به عهده دارد و  
هنرمندان موفق سینمای کشور در  
ان نقش‌آفرینی کرده‌اند.











وچیدامید ریکل صفت ۵۸

۶۱



# دانشگاه فرهنگ هنر

# صدایی که در خون غلظید

نوشته کامله

پیمانو تحصیل کرد و بالاخره در بین محصلین سی کشور و لهستان کسی بود که به سوبه ماستری بااد پیغام عالی به کشور برگشت در طول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات را داشته، دیپلم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد، وقتی از او پرسیدم در کجا مشق و تمرین میکند در جوابم خندید و گفت:

فعلاً بافرزندم که یکسال دارد و مادر فرزندم در یک سراجچه که صرف یک اتاق دارد زنده می کند که مشق و تمرین من نیز در همان اتاق است.

خانم نیز استاد موسیقی بود، این نامیل سه نغزی خوب - شبخت تازه گرمای زنده کسی مشترک را احساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون رازبان چهره همیشه خندان و مسرور بود. خنده همیشه کیم لبش

داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید، بعد تصمیم گرفت موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوطه اش غرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد، وی بعد از مدت هفت سال با اخذ دیپلم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی در ارشیف رادیو تلویزیون ثبت کرد.

من در ماه میزان سال گذشته با وی مصاحبه می برای نشر در مجله سپا وون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم در گوشه هایم طنین دارد که میگفت: (در سال ۱۳۵۹ از طرف رادیو تلویزیون

غرض تحصیل آواز خوانی سازمان اتحاد شوروی گردیدم و در پی هفتون موسیقی شهر مسکو شامل شدم.)

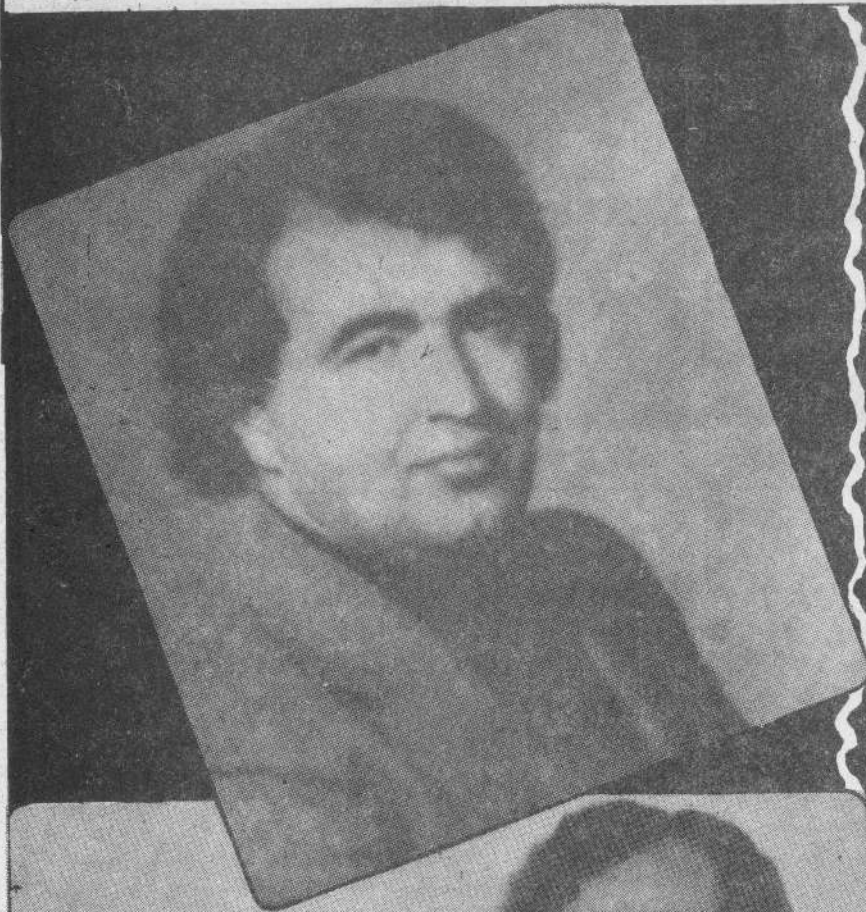
اونه تنهادر ساحه آواز خوانی بلکه در ساحات دیگر موسیقی مانند (سولفجر، آرمونی، پلی فونی) تاریخ موسیقی جهان و غیره

اوشیفته زنده کی، شیفته مردم خود هلاکتند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش با آرمونه تماس میکرد موج موسیقی نضای خانه رامی انباشت او از دوران کودکی آنگاه که هنوز نمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان او را تسکین میداد.

او کی بود، در کدام خانواده بد نیا آمد و چه گونه راهی را گشت در فرجام همولای مرگه انتظارش را میکشید بچود.

همایون رازبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۲۲ خورشیدی چشم بد نیا گشود و در یکسخت نوازه بافضل و دانش تربیه شد و رشد کرد. دوره ابتدائیه تحصیل را در مکتب مهرورس آغاز و بعداً شامل لیسه شهروشه سوری گردید، وی در مکتب شاگرد نکی در درس و صمیمی با هم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان او افزود میگردد، بعد از ختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی





خواهیده بود بروی هرآنچه  
 ناملایمات درزنده گی داشت  
 لبخنده میزد، مرگ را مسخره میکرد  
 و درآینه چشمانش تصویر آینه  
 روشن جاودانه نقش بسته بود  
 از همه چیز صحبت میکرد به همه  
 چیزی اندیشید جز مرگ.

ولی یکروز مرگ بی خبروشتا-  
 بنده از راه رسید لبخند در  
 گوشه لبانش خشکید و تصویر  
 آینه درآینه چشمانش شکست  
 و امروز که یکسال از مرگ او میگذرد  
 نمیتوانم بخود بقیولانم که  
 همایون (رازبان) آوازخوان  
 خوب کشورمان بگردم میان ما  
 نیست.

ولی به اجبار می پذیرم که  
 همایون رازبان دیگر در میان  
 ما نیست، درست یکسال قبل  
 تاریخ ۲۸ میزان سال ۶۲ هجری  
 های ساعت از عدد دو گذشته  
 بود که همایون رازبان همسراه

با همسر و پیکانگیه طفل خود خانه را  
 ترک کرد مادر از عقب آنان آب  
 سرد ریخت تا فرار از ایشان -  
 روشنایی باشد زن و فرزند او -  
 رهسپار د پاریس بودند.

یک دیار  
 آشنا و چشمانی آنجا منتظرند پده  
 برای دقیقه هارا بر میسرند و  
 همایون آنان را بدرقه میکند، او  
 هنگام بازی و فرزند قدم بر میدا -  
 شت وقتی نگاهش بانگاه گرم و -  
 مهربان زن گره میخورد، خوشی  
 زاید الوصفی در رگها پشمید و پد

بقیه درص (۱۷)



### شهبانو ثریا:

# اکنون سخن میگویم قضیه های خصوصی من

در قسمت نخست خاطره چهار خواننده که:

شهبانو ثریا با وصف بیادوستی های سزیو علی در بیان کوشید، زنده گی خانوادگی بر تحمل و استندنی راهسته گذاری نماید به تدریج در کارهای اجتماعی سهم فعال گرفت و رهبری اداره ( ( طفل و مادر)) به وی محول شد. به قول ثریا: شهنشاه مرد علاقه مند اسب دوانی و بیلیوت بازی بود. از طرفین روزانه در بیلیوت های زیادی به ملاقاتش میآمدند. هر صبح ساعت ده محسن یکی از دانشمندان در بار باب مذاکره و مباحثه روی حوادث ایران را با وی میگذرد. در کاخ، شام ها مخصوصاً قلم های امریکایی می دیدند. صمیمی ترین دوستان شهبانو را خاله فرزند او اگر عیادت می کردند این افراد این خاطره چهار:

چنان تفریح بود که در بیلیوتی.

چیزی را که محمد رضا هرگز بامن روی آن صحبت نکرد، زانی بود که قبل از من با آنان سرو سرو آشنایی داشت. درباره آن زنان، آقا - هیعایی از دوستان روایسته گانم به دست آورده بودم. ازدواجش با نوزده از آغاز وصلت، بد بختی آویز بود. او که در یک خانواده، روزی انگیز و افسانه بی سرشار از ثروت متولد و بزرگ شده بود. نمیتوانست بسا زنده گی ساده، درباری پهلوی عادت کند. شهنشاه پس از جدایش از نوزده، مثل هر مرد دیگری، زنده گی پروا جرای داشت. نوزده او را نسون نموده بود، اما با افسون که نمیشود به زنده گی ابدی ال رسید. تپه زانه، نوزده تپه جذاب اروپایی را میباید و تنها جاییکه من میدانم، شاه، هرگز این قصد را نداشت که با چنین بکرزی تن به ازدواج بدهد.

محمد رضا به تناسب پدرش از نگاه اسلامی، اندیشه عقیده بهتری - داشت. او همیشه از مسایلی سخن میگفت که از او ان کودکی بیروانش استیلا یافته بود. وی شخصیت چند بعدی داشت. به همان اندازه بی که من او را شناختم. در نهاد او نفوذ نموده، احساس کردم که میخواهم او را در موارد لازم باری برسانم. گمان میکردم که من نه تنها فرمانبردار شوهرم، بل باید فرمانبردار خانواده اش باشم. البته در معاشرت های روزانه پهلوی ها، چیزهای زیادی را موختم. تاج ملوک مادر شاه، از زنان بانفوذ و یاد بد به، دربار بود. او زن - مرموزی بود که هرگز فراموش نمیکرد ما به مباحثات دربار است. گرچه من مدحیت شهبانو، مقام بلند تری نسبت به تاج ملوک داشتم. اما غالباً در (زاد آباد)) نزد او میشتافتم. من هیچگونه تشویشی از لغزشش و پیمانده با او نداشتم چونکه نظراً به زنان بی احترامی بی پایان دارم. پدر تاج ملوک از حکمرانان قزاق بود. رضا خان پدر شهنشاه مسکرم ساده گی بود که به رتبه امسری عالی ارتقا یافت. رضا خان که زنیش

مرد بود، در ۲۳ سالگی با دختری سرکرده لشکر ازدواج کرد. در آکتوبر ۱۹۱۶، شخص زاده شد و سه سال پس از آن، محمد رضا و خواهرش (عشرت) به گونه دوگانه گی به دنیا آمدند. رضا خان پس از احراز قدرت، به زودی دوزن یکی بی دیگری گرفت. زنده گی بر تاج ملوک مانند همه زنان ایرانی نورمال گذشت. چون به عنوان مادر اولاد های بزرگ زن سفید بخت ویا رسوخ رضا خان بود. تاج ملوک زن تنییک ایرانی بود. او ساعتها با زانی که دوستانش بودند، جای مینوشتید و در مورد

جنجال های تهران صحبت میکرد. دختران رضا خان تا زمانیکه عروس کردند فرمانبردار و مطیع پدر بودند. حضرت دختر بسیار عزیز رضا خان بود. شهنشاه شمس را برتری میداد و در هر فرصت با او صحبت و مفا هه میکرد. یک روز وقتیکه هر دو خواهر جوان شده و آماده عروسی بودند، شهنشاه آنان را در اتاق کار خود خواست. در جوان راد برابرشان قرار داد و خطاب به خواهرانش گفت: این دو شوهران آینده تان میباشند، فکر میکنم با این جوانان خوب - شبختی نصیب تان میگردد. خواستگاران یکی علی گهوان، پسری از ملاکین بزرگ و دیگری علی (دیام)) بود. در شام عقد دوگانه، شمس نزد شاه رفته گفت: ... از (دیام)) زیاد خوشم می آید. مانعیتوانیم نامزدی را تمویض کنیم. محمد رضا گفت: خوبست.

عشرت با کاندید خواهرش عروس کرد. چرخ به پیش حرکت کرد تا آن که شمس در سال ۱۹۱۶ با موزیکدان به اسم مهر داد به سوی مصر فرار کرد. اندکی پس از آن شهبانو نوزده نیز نایدید گشت و حضرت نخستین زن با رسوخ دربار بود. در یافت که عشرت زیاد حسود بود و اما خواهرش شمس همه خوبیها را برای من میخواست در حالیکه میخواست موقعیت مراتب بریب کند. به این ترتیب تا آخرین روزهای اقامت در قصر، صمیمی و دوست بودیم. فاطمه خواهر کوچک شاه، پس از عروسی ما، مدت زیادی پرا در تهران نماند. با شوهرش ((مستر هیلر)) به کالیفورنیارفت. بعد ها او از (مستر هیلر) جدا شد و با محمد خاتم بیلیوت تهران ازدواج کرد. من غالباً در (زاد - آباد)) با برادران شاه میبودم. آنان ورزشکاری میکردند و به شکار میرفتند.

علی رضا، یگانه برادر شاه از یک مادر، مرد نیرومند و قوی هیکلی بود. او دربار می اقامت داشت و با (بولین کریستیان شولفسکی)) ازدواج کرده بود. بولین برای او یک پسر به دنیا آورد. اما علی رضایتی بعد بدون نوزده و زنیش به تهران برگشت. وقتی من با علی رضا آشنا شدم، او با معشوقش یکجا زنده گی میکرد. معشوقی که هرگز او را به من معرفی نکرد. باری این آوازه امتیاد که علی سوگند خورده که شهنشاه را از قدرت براند اخته می خواهد خود بر تاج بنشیند در حالی که چنین نبود.

چون علی رضا، برادرش (شهنشاه) رانهایت دوست میداشت و صاحب هیچگونه جاه طلبی سیاسی نبود، یگانه عشقش زن و شکار بود. خانعاش پرا ز آثار افتخاری بود که در شکارهای بزرگ در آفریقا، هند و افغانستان به دست آورده بود. برادر د بگوشا (غلام رضا) کوچکترین فرزند پدرش و زنی سومیش، پس از آنکه یکسال از تولد غلام رضا سپری شد. جدا گردید. غلام رضا آن زمان رئیس کمیته المپیک بود و در قسمت ارتقای نقش ورزش در ایران نهایت کوشش مینمود. غلام رضا و زنیش (هما) آن جا در (زاد آباد)) در چند قدمی مازنده گی داشتند. هما از خانواده معروف و سرشناس یکی از دکتران ایران بود. آنان یک پسر و یک دختر داشتند که بعد کودگان شان مردند. به زودی زنده گی آن زن و شوهر به تلخی گرایید. غلام زنده گی را برای هما جهنم ساخته بود تا این که هما، او را رها نموده و پس از جدایی با مهندس به اسم هادی که آن وقت کار ساختمانی بند های ایران را به دوش داشت، ازدواج کرد. از آن جایی که دوست خوب عشرت بود، با شوهر تازه اش نیز گاهی به دربار می آمد. من هم از زیاد سمیتیک میبافتم. غلام نیز مدتی بعد با یک جوان ایرانی عروس کرد.

برادر دیگر شهنشاه (عبدالرضا) بود که در آمریکا به تحصیل اقتصاد پرداخته و پس از شاه با فراست ترین برادرها بود. او با زنی که از شوهرش جدا شده بود، به نام بری سیما ((زند)) دختر یکی از سفیران ازدواج کرد. بری سیما یکی از دختران قشنگ شاعرش بود. ازدواج عبدالرضا با بری سیما زنده گی با خوشبختی بود. عبدالرضا یگانه پهلوی بی بود که فقط یکبار ازدواج کرد و خوشبخت ماند. بری سیما نیز زن نهایت هوشیار و با درایت بود که امروز من از وی به عنوان بهترین دوستم یاد میکنم.

سه برادر متوسط شاه عبارت بودند از حشمت رضا، محمد رضا و حمید رضا. (منیو)) برادر زاده بزرگ مصدق، در جمله نخستین ایرانی هایس بود که از شوهرش حمید رضا به عنوان این که مرد زنده گی شکر کتر عالمی ندارد، از وی جدا و به زودی با ((لیلان زومبرگ)) در بیلیوت اروپایی معرفت حاصل نمود که آشنایی شان به ازدواج منتهی شد. بعد هر دو در دربار آمدند و در دربار اقامت گزیدند. من در جمع نزد یگان محمد رضا، علاقه فراوان به شهنشاه (دختر یازده ساله شهنشاه) داشتم. او به مدرسه شبانه روزی سوئیس فرستاده شده بود و در ۱۹۰۱ به سوئیس (زاد آباد)) برای گذشتاندن تعطیلات تابستانی برگشت. آدم میدید که بیچاره دخترک درین مهري والد پس بزرگ میشود، پدرش را بیخ میال میشدند و بد بود. شهنشاه را در بارک (زاد آباد)) برده و همه تلاش را به کار گرفت تا همایش زیاد خوب بگیرم. در تابستان آنسال شهنشاه با مشکلات جدی - بحران سیاسی دست و پنجه نرم میکرد. دولتی شدن منابع نفت ایران باعث ناراحتی در نواحی غربی ایران گردید. بود. من در رابطه به وظیفه ام، خواستم در شهرهاییکه فقر مخصوصاً به نماند گرفته بود، یک تعداد جاها برای مادران و مراکز صحتی تد اوی توپر کسوز



تصویر: حسام الدین برومند

اعمار پنجاهم. یکی از همکارانم دکورمصدق (پسر صدراعظم) بود. بها وجود آن، وضع مالی، اجازه ام نداد تا این پروژه عملی گردد. تلاش های من با خرابکاری های درباریان ربه روشد. بانفوذ ترین شاهی زنده دربار حسین الله خان مرد ۶۰ ساله بود. حسین الله قبل از همه تحت نفوذ زنی قرار داشت و او ابداً این را نمیدانست که زنی دوست نیست. حسین الله میخواست شهنشاه با دخترش ازدواج کند و خانم حسین الله میخواست با درایع مختلف وسایل بد بختیم را فراهم آورد. از این رو بلا نهایت ربه هم میزد. کمرد بگری که از آغاز بامن سرد شمنی و عناد داشت. (ارنست بیرون)) از غرب سوئیس بود. مرد صوفی مشرعی که در دربار تهران بامن اولین بار سر خورد. بود و اطراف شهنشاه چرخید، نقش هجیبی را ایفا میکرد. تا جاییکه برای من تثبیت شده بود، بیرون اساساً شغل باغبانی داشت. رضا خان پدر شهنشاه مرد بسیار جدی بود و هیچ فرد خارجی را در دربار تحمل نداشت. اما برای این مرد سوئیس یک استثنا قابل بود. (بیرون)) ابداً به وطنش برگشت، او مست رسمی نداشت، با وصف این در دربار وضعیت دست شهنشاه عرض اندام نموده بود و مشاور نزد یک محمد رضا پیدا شده میشد. هر صبح به اتاق خوابش می آمد و با او صحبت پنهانی انجام میداد. هیچکس نمیتوانست در لقی حکم کند که او از این کار، چی منظوری داشت. او کلاهگاهی در نقش یک فیلسوف و شاعر قیامه میکرد. از طرف دیگر شمس ارتباطی میان شهنشاه با انگلیس ها و امریکایی ها بود. پیش از ورود من به تهران، به گونه مرموزی یک پایش فلج شده بود. سرگوشی های هم صورت میگرفت درباره این که او با باری سموم ساخته بودند اما راهیسی یافت. وقتی من در حرم دربار راه یافتم (بیرون)) کوشید در زنده گی شخصی من رخنه کند. غالباً به اتاق سر میزد. شام یک روز که در مورد علاقه من زناشوهری من و محمد رضا با صحبت را گفت، حوصله ام سر رفت و گفتم: ((فراموش میکنم که حق نداری چنین پرسشهای نابه جا و ناجنس را از من پنهانی)). او خواهر شهنشاه را نیز به جان هم انداخته بود. عشرت و شمس نیز از دستش به ستوه آمده بودند. او زیاد تر به یک جن شهادت داشت. (بیرون)) در سال ۱۹۶۱ در گذشت و رازهایش با وی یکجا در کشور بد فون گردید. همه - به ویژه من - کمترینی موجود به شهنشاه بودم، نتوانستم مناسبات بدیده. با محمد رضا تا آخرین نفسم منگ از بیماری (تیپوز)) رنج میبردم. دکور عیادت همیشه به عیادت در (زاد آباد)) می آمد تا این که یک روز صبح نایدید شد و دیگر ابداً در موردش آگاهی نگرفتم. بنیه در عمده (۹۰)



روی آورد و پیروز گردد ، پراگندگی  
و بی نظمی آن مشهود است. زیرا  
غریزه در جهان بیگانه ، ناچیز  
است و اثر...

انسانی که به گونه سالم کوچک  
را با بزرگ و جز را با کل انطباق  
داده نمیتواند ، آشفته گی ناسالم  
را به جای خوشی و صیقل راه جای  
زیبایی قبول می کند ، برای درک  
زیبایی آرامش روانی لازم است. و  
آرامش روحی را ، بدون خوشن  
داری ، کسب نمیتوان کرد .

راه درک کامل زیبایی کدام  
است ؟  
آن چه برای برهرا ، زیبا و  
درخور تحسین بود ، مورد  
بذیرش مردمان تمدن امروز -  
نیست . این برای آن است که  
درک ماوان هادرمراحل مختلف  
تکامل خود قرار دارد . نه نیای  
انسان تمدن در ظاهر و باطن ،  
بزرگ است ، و دنیای برهرا چنین  
نبود . بدین لحاظ معیار واحد  
تمدن و برهیت وجود ندارد .

برای انسانی که با هنرنقاشی  
آشنایی ندارد ، فقط رنگارنگی  
بودن ، سطح هموار و اشکال نرم ،  
خوش آیند است ، برای اوسعت  
درک مطرح نیست . قریحه بلند  
تحلیل را ندارد ، که به درک و  
کمال رساند . او چیزی را که در سطح  
وجود درآوردیده میتواند ، نه  
ژرفای آن را . شخص عاقل به  
چنین ساده گی قریب نمی خورد .  
او که صاحب نظرات ، مقنون  
رنگارنگی تابلمونی شود . تناسب  
اصلی و نرمی و عقب و جلو را جستجو  
میکند . رنگارنگی زود به چشم  
میخورد ، اما زیبایی را فقط با  
هوش میتوان دید ، در ایست

بیا نگر آنست که مافقط با حقیقت  
آشنا استیم . اما برای کسب آن -

زیبایی خواهان وقت و توجه  
ژرف است. به همین اساس -  
پیشنهادرند ، لذت زیاد است. برلی  
درک عمیق زیبایی ، تنها شاهد  
کافی نیست. بلو بیش ژرف باطنی  
ضرورت است. و اما فریض زیبایی  
ایجاب دانش و پژوه را میکند .

اگر روح ما از توانایی برخوردار  
باشد ، لذت زیبایی بیشتر است.  
قشنگی گل به اندازه چهره  
آدمی ، مارا گرفتار خود نمیتواند  
کرد . سیاهی آدمی نه تنها  
زیباست ، بل بیانگر تفکر ژرف -  
الهام و گرمی قلبی است. فقط به

همین خاطر او بالایی ما ، بر انگیزا -  
نند ، تا نیروی بیست .

بهترین مردمان خیر الهی را  
در زمین با خود دارند . آنان با  
نهاترین اسرار قلب مادر تاملند .  
بدون آنان قلوب ما ، سرد و بی  
هیجان بود . برای همین شهنشاز  
دهی که به خاطر پیروان خود ،  
کاخ شاه را ترک گفت ، در بسیاری  
اشعار و تابلوها ستوده میشود .

در این جا شکاکان مراتبیه  
خواهند کرد : (( شما از زیبایی  
شروع نمودید و به اخلاق جستجو  
کردید برای چه این دو مفهوم را با  
هم آمیختید ؟ خیر ، خیر است .  
زیبایی ، زیباییست . زیبایی سرو  
خوبه اشکال گونه گون ، اثر  
میاندازند . از این رو با کلمات  
مختلف یاد میشوند . خیر باغفا د  
خود جلب توجه میکند و چرا  
زیبایی خوشمان می آید ؟ هنوز  
درک نکردیم ام ))

به پنداشت من : اگر بگویم  
که خیره خاطر آن خیر است که  
سودمند است ، هنوز هیچ چیز گفته  
نشده است. خیر ، حقیقتیست که  
به تنهایی از مندی حسی مابری -  
آورده میسازد ، بل یک دید ممالی  
و دارای نیروی پایان ناپذیر است.  
فیلسوفان ، عقاید خود را در مورد  
سعادت یاد نظر داشت ضرورت  
جهانی آن آرایه میدارند و شعرا  
در سیاهی زیبایی ، آن را بیان میکنند .

البته درست نیست نعمتها  
را به خاطر آن که نیاز مندی ما را  
برآورده میسازند ، زیبا نامید .  
برنج ، لباس ، چتری ، پاپوش  
و غیره انشایی استند که لابد مو د  
مندانند ، اما نهاد وجود ما ، بیدار  
کننده آن حالتی نیست ، که در  
برابر زیبایی از خود نشان میدهم .  
میان نعمتها و جهان ماحول ،  
هماهنگی ژرفی وجود دارد ، میان  
نعمتها و روان آدمهانیز ، ارتباط  
نهانی موجود است .

رنج کشیدن ، زیبایست. مهربانی  
زیبایست. و عشق زیبایست. عشق را  
به شمشاد و ماه بدر تشبیه میکنند .  
او در وجود خود هماهنگی دارد و  
این هم آهنگی را با دنیای ماحول  
نیز حفظ میکند . لکن در کتابهای  
مذاهب ، نه تنها به مثابه الهه زیبایی  
و تنول ، بل به مثابه الهه خیر نیز  
نمایان میشود . زیبایی عبارت از  
بهره اختتام یافته ، خیر است و خیر  
و نیکی هم بهره اختتام یافته  
زیبایست .

وجوه مشترک خیر و زیبایی در -  
جهت ؟ ما اکنون یاد کردیم که  
زیبایی در حد بالاتر از نیاز مند است  
لذا ، از نظرها ، غنای حقیقی در  
زیباییست . به کمک زیبایی از حقاقت  
خود پسندی ، رها خواهیم شد و  
آزادی حقیقی را در عشق خواهیم  
یافت .

به همین گونه ، غنای واقعی را  
در خیر نیز میتوانیم جستجو کنیم .  
هنگامی که قهرمانی نعم شخصی و یا  
حتی زنده گی خود را ، به نام -  
لینترین ایده آل قربانی میدهد ،  
شهادت وی قابل تحسین است .

باید او را بالاتر از اندوه و خوشی  
خود ، بالاتر از نافع محدود شخصی  
خود و بالاتر از چیزهای عادی روزمره  
قرار داد . خیر همانند زیبایی ، اما  
رایه ندادگاری تحریک میکند . زیبایی  
غنای همه آشیای طبیعت را آشکار  
میسازد . و نیکی زنده گی انسان  
هارا مینماید . خیر برای مردم -

زیبایی را نه تعهد بدنی تر و معقولتر  
میسازد . بل آنرا با بهانه و زور  
به ارمغان می آورد . ذاتاً  
زیبایی در نهاد خیر قرار دارد او  
آن قدر با ما نژد یک و آشناست که  
به مشکل میتوان خیر را به گونه  
زیبایی شناخت. هنگامی که  
مسأله را درک میکنیم ، روح ما به  
سان دریای پر خروش و جسد  
می آید . در آن وقت هیچ چیزی  
بهرتر از آن به نظرمانی خورد . . .  
برای همه خوش آیند است ، اگر  
میز میمانی بادسته های گل و -  
آشیای زینتی گرانبها ، آراسته  
گردد . معذرتا اگر میزبان ، از -  
میهمانان بدیوایی سرد و سطحی  
نماید ، در آن صورت همه این  
ترتیبات مورد پسند قرار نمیگیرد .  
زیرا غنای اصلی در صمیمیت و -  
سخای روح است. لیکن نیک -  
سخن پر لطف و برخوردار مهمان -  
نوازانه ، چیزهاییست که بر گهای  
عادی کله را گرانتر از قابهای طلا -  
بی جلوه میدهد . البته که همه  
چنین فکر نمیکنند ، آدمها بی

زیادی یا نت میسازند که به خاطر  
جا یافتن در محیط تحمل ، هر نوع  
حقارت و دست راسمید بزند . آنلی  
که عمیق و درونی بنز را ، دریافت  
کرده نمیتواند ، فراوانی خوراکی  
ها ، نوشابه ها و تحمل را ، با  
اهمیت تر از هر چیز دیگر ، مینند -  
ارند .

خرد مندان بدین باورند که :  
( مهربانی زینت نیرومند است )

اما شخص نادان که زیبایی تو -  
نقدی را ، هنگام غفود درک نمی  
تواند کرد ، بیشتر به نیروی تبا -  
هکن و پیران کننده ، احترام  
میگذارد .

حیا به زن ، زیبایی میخشد .  
زیبایی حیای زن ، متجلی زیبایی  
های دیگری نیست . مگر به این  
چیز فقط کسانی متوجه شد  
میتوانند ، که درک عمیق و ژرفی از  
زیبایی داشته باشند .

شاعران میهن ما ، بدون هراس  
زیبایی آبدن زن را سروده اند .  
مگر شاعران زیبایی ، خجالت و حقا -  
رت را ، در آبدن مینماید . در -  
واقع ، قیافه ، ظاهری زنی که  
آبدن است ، آن قدر خوب به -  
چشم نمیخورد . مگر او را لیتربین

رسالت را انجام میدهد . و در آن  
هنگام ، تمام وجود او ، با نوری  
مادری میدرخشد . نگارنده قیافه  
ظاهری او ، آن قدر هم به چشم  
خوب نخورد ، ولی این حالت به  
خود ی خود ، احترام بر انگیز است .

ابرنازک و بی نم و باران که بی  
هدف در بهنای آسمان سرگردان  
است ، در نتیجه تابش شعاع -  
آفتاب در هنگام غروب ، با سرخی  
خیره کننده بی جلوه گرمیشود ، اما  
ابر ضخیم بزم و باران ، به گامی  
بزرگ میماند . او با سرخی خیره

کننده بی آراسته نیست. مگر تمام  
نگاهها را ، به سوی خود جلب می  
کند . ابر سیاه بر عده ، اعتدال  
و سیرابی را ، به زمین خشک و -  
دریاها به ارمغان می آورد ، بدین  
لحاظ اگر چه دارای سرخی در لغز -  
بسی نیست ، اما به نسبت سخاوت  
خیر خواهانه اش ، زیبایست .

برای کسیکه یگانه گی خیر و  
زیبایی را درک کرده ، حتی به  
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیسز  
میتواند بی برد . قناعت و  
شکسته نفسی او ناشی از کمبود

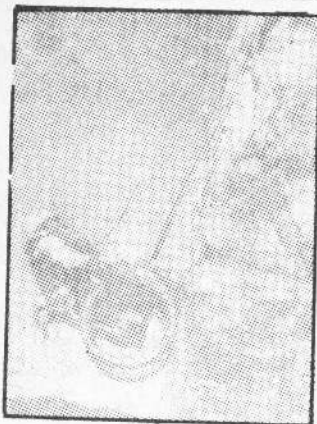
حس زیبایی شناسی ( استه تیکی )  
نیست . بل از فراوانی آن است . . .  
باغهای تفریحی آشوکا اکنون  
کجاست ؟ از تصاویر حتی بنیادی هم  
باقی نمانده است . اما ستونها و  
وسیله های که توسط شاه در -  
جای افتادن بود آنگداشته شد .  
بود ، تاکنون باقیست . آن ها از  
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی  
مینمایند . زیرا آشوکا آنها را ، برای  
تماشا نساخته بود ، بل برای تعالی  
بود ، که راه نجات از عذاب را  
برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .



# چه چیزهایی

نوازنده گن در زیر آب

آخرین پدیده در جهان هوزیک در آلمان غریب روداد، بدینگونه که گروه چهارنفره مورکن اشترن قطعاتی از موسیقی کلاسیک ها - پندن و موزارت را در زیر آب اجرا کردند. این اجرای شگفت انگیز بمناسبت برایش نمایشگاه بین المللی قاین ولوان در ریاض در شهر دوسلدرف در آلمان غریب بعمل آمد لایحه بدکراست که این نمایش در دریاچه مصنوعی عن که در نمایشگاه برپا گردیده بود بعرض اجرا گذاشته شد.



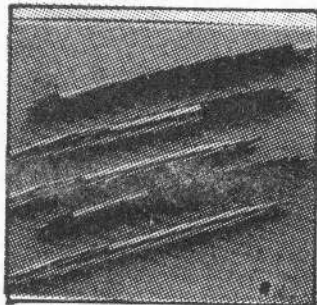
کوهنوردی معلولین

اخیرا در استرالیا برنامه‌هایی برای کوهنوردی معلولین در نظر گرفته شده تا این طبقه از جامعه نیز بتوانند همانند دیگران به کوهنوردی بپردازند، درعکس یکی از معلولین را می بینیم که یکس از قله های کوه شهر کانبرادر - استرالیا صعود کرده است.



کامپیوتر نوازنده

نواختن موسیقی برسرو صدا و اصطلاح جاز در غرب از این بس بعده یک دستگاه الکترونیکس واگذار خواهد شد که یک کامپیوتر بسیار پیشرفته آن را هدایت خواهد کرد. شگفت اینکه این اختراع جدید خواهد توانست قطعاتی بنوازد که بایستی توسط یک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ مو- زسین نواخته شود این دستگاه الکترونیک از ۱۲۵ کلید بسیار دقیق و یک صفحه به اندازه های ۲۰-۳۰، ۴۵ و ۴۸-۵۶ سانتی متر تشکیل یافته و علاوه دارای یک دستگاه ثبت است که دقیقتر- ین جزئیات را بر روی صفحه واکست های ویدئو ثبت مینماید!



خود کارهای پایان ناپذیر

خود کارهای جدید آرتیفری گرانها وسیع وزن ساخته شده رنگ آن به روز زمان ازین نیروی و هر خود کاری تواند پنج برابر خود کارهای معمولی کار کند یعنی ۲۵۰۰ صفحه مینویسد، سرخود کارتحت تاثیر حرارت و رطوبت قرار نمیگیرد بطوریکه جوهر موجود در آن همیشه روان میماند، این خود کارها ۲۴ گرم وزن و ۱۴ سانتی متر طول دارد و میتوان آن را به دو قسمت جدا کرد.

فقط با دیدن و شناختن آن، توسط عقل کشف کنیم.

ادبیات چیست؟ هنر بیافشگری؟ ادبیات عبارت از آفرینش است. قلبی را که باغناهی سخاوتمندانه مشحون است، با کلام، اصوات و رنگها بازتاب میدهد این در ذات خود معجزه و سرور ناشی از شناخت خود است. ادبیات، موسیقی و نقاشی سه همبگونه زاده میشوند. انسان آفرینش های خود را در همه جا از خود به یادگار گذاشته و در همه آن ها سعی میسر - تیار، زنده می بخش و صیاف حقیقت مشهود است. این آفرینش ها عبارت از مجسمه ها، معابد، اماکن مقدسه و شعرهاست. ادبیات نیز آفرینش است که توسط انسان، آفریده شده است. هر جایی که انسان قدم گذاشته، آن جا را با کلام خود آراسته، تا به دیگران قابل دستیابی باشد.

انسان بقای حیرت انگیز خود را در آب، زمین، آسمان و در هر فصل سال به جا گذاشته است، اوقای خود را در کارهای عملی، تاریخ و مذاهب به جا مانده و میتواند نگاه خود را در هر جاییکه باشد، به سوی زیبایی حقیقت متمرکز سازد. آری، این میراث انسان غنی تر و غنی تر میشود، صدای آن باطنین سهمگین و نیرومند گسترش مییابد. به شکل میتوان تصور کرد که اگر انسان اثر خود را در ادبیات نمیکشاید، چقدر جهان بینی ما تنگ و تاریک می بود. جهان ما از برکت ادبیات قابل دیدن، شنوایی لمس و با روح گردیده است. ادبیات جهان را با نور قلب آدمی روشن ساخت. حقیقتی میبندارد که میان ایستایی (سکون) و پویایی (تحرك) هماهنگی وجود دارد. حقیقت دیگری میگوید که علت از معلول ناشی میشود. این حقایق را اما زلم بیرون آورده ام، مگر تنها ادبیات، این را متعالمس میسازد که حقیقت - خوشی و حقیقت - آغاز زنده می آفرینش است. ادبیات بدون خسته می کلمات او یا نشادها را تکرار میکند. (اوما به همه چیز است. با حصول آن، انسان به سعادت نایل می آید.)

بسیاری از بناهای مذهبی تاکنون هم درهند باقیست، اما زکاخ - های برتخمل شاهان اثری نیست گویی در آفرینش گردیده اند. تصادفی نیست که تمام بناهای یادگاری در شهرهای کوچک، در جنگلها، در کوهها و در دست های ساحلی حفظ گردیده اند. انسان با هنر خود میگوید: (به کسی ببین که واقعا هنوز نایل نگردیده ام. حقیقت برای ما همیشه منبع بلا قند و شرط عشق و خوشیست، از این رو میتوانیم بگوییم که درک زیبایی و حقیقت همانا دوروی یک سکه است.

بر اساس همین مطلب، آگاهانه و با آگاهی آگاهانه، هنر جهانی استوار است شاعر، موسیقیدان و نقاش خیلی روشن حقیقت را بازتاب میدهند. شاعر چشمان ما را به چیزهایی باز میکند، که پیشتر پدیدن آن قادر نبودیم و حقیقت آنرا نمیدانستیم. شاعر با این کار خود، مرزهای سلطنت حقیقت و خوشی را، وسعت میبخشد. همه روزه ادبیات و هنر، چیزهایی را که دستیابی بدان به افراد عادی ممکن نیست، در فرآورده های هنری خویش مینمایاند. در سادگی، توانایی بر غرور حقیقت را، هود امیسا زد. کسی را که آشنای ما بود، به دوست نزدیک مبدل میکند و به چیزهایی جذابیت میبخشد که قبلا به آن، با دیده عادی مینگریستیم.

یکی از شاعران معاصر گفته

بود:

((حقیقت، زیبایی و زیبایی، حقیقت است.))

الله تابش نور سرورستی که در شمشاد اقامت داشت، زیبایی و راستی را با خود دارد. در او سادگی نشادها یاد گردیده که سپیدی سعادت تبار و خوشی او را در تمام ساحات قابل دیدن، بازتاب می یابد. از گرد گرفته - که ما آن را زیبایی مینماییم - تا موجودات بزرگ آسمانی، این همه حقیقت و زیبایی اند که خوشی سعادت تبار را با خود دارند.

ادبیات و هنر به آن فراخوانده شده، که شکل سرتیازنده می بخش حقیقت را، با زنگنه مگر تکامل و انکشاف حقیقت در ادبیات هنگامی میسر است که ما آن را با قلب خود لمس نماییم، نه این که



# موسیقی برای همه

## تذکر

در شماره های گذشته در دروسهای موسیقی بعضاً اشتباهات املائی و گرافیکی به چشم میخورد که علاقمندان موسیقی میتوانند با تماس با اداره رفع مشکل نمایند.

در شرق معمول چنین بود که اول شعر سروده شد و بعد آهنگ موسیقی دانان آنرا در قالب موسیقی ریخت نمودند به عکس آن. بنابراین در شرق تعداد متنوع وزن یعنی ماتره یا Beat به معنی ضربان تکامل داده شد. این ضربات با در نظر داشت مقیاسات مرتب زمانی یا تال ها سروده می شدند. بدین ترتیب وزن به تنظیم وقت موسیقی بد اخل مقیاسات کمک کرده.

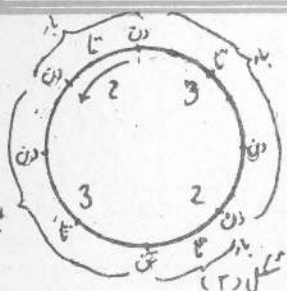
کلمه تال از تالیق *Talig* یعنی چک اشتقاق شده به خاطر که در هر ضرب ریتمیک باید یک چک زده می شد که بعداً یک جوره چک چسبی اختراع گردید به نام *Khod-Tala* خود تاله. بعداً انواع درهل ها تکامل یافت و به تعقیب آن طبله به وجود آمد. البته موضوع تاریخ درهل ها خیلی وسیع اند، حتی محققین هندی و امریکایی بکتورا در این باره نوشته اند که اینجا از آن صرف نظرمی نمائیم.

برای اینکه یک بارچه موسیقی نامنظم خوانده نشود توسط انواع تال ها منظم ساخته می شود یعنی برای اینکه یک آهنگ آغاز خوب داشته باشد لازم است که در شروع هر جمله موسیقی با ضرب نسبتاً قوی تر نسبت به دیگر ضرب ها یا درهل یا طبله مشخص گردد. که انرا به نام *Sum* سم یاگز یاد می کنند (ضربه اول هر تال را به نام سم یاگز یاد می کنند). ضرب های متعددی تال باید با ضرب های ملودی همزمان باشند اینجاست که یکجا ساختن ریتم و

ملودی معراج رضایت شنونده را به وجود می آورد. برای روشن شدن موضوع به مثال ذیل توجه فرمایید بدینده نظام شمسی که حرکات و وضعی و حرکات انتقالی را به دور آفتاب دربر می گیرد دروقفه های منظم واقع می شود. مثال به وجود آمدن روز و شب سال و ماه ساعت و دقیقه و غیره و یا طور مثال قلب ما در زمان منظم ضربان می کند یعنی قلب ما دارای یک تال ساده و ضربی یاد ماتره می است. اگر بخواهیم این تال ساده و ماتره را روی کاغذ تحریر کنیم میتوانیم این دو ضرب را نام گذاری کنیم یعنی حرکت اول ((دوب و دم آنرا ((دوب)) یعنی دو کلمه بدون معنی در سابق چون ساعت موجود نه بود موسیقی دانان زمان بین دو ضربان قلب را به حیث واحد برای موسیقی قبول کردند و یاد دهند این واحد را از روی نبض یک انسان تند رست *Pulse-Route* حساب میگردند.

بعداً در انواع تال شما الفاظ صد ادرین معنی را خواهیم دید، مانند: ((نا، تا، دن، تن، کن، دگن، تن، دها، دهد، دهن، دنگ، دگن، دت، کت، ترک، تو، ترک، چمن، تاگس، تو و غیره و غیره)) میماند مانند حرکت قلب هر کلمه نمایندگی از یک ماتره یا *Beat* یا ضربان یک تال را می کند. لذا گفته میتوانیم واحد قیاسی هر تال ماتره است و هم تال ها دارای سیلاب های اند که آنرا به نام *Bar* بار میگویند. یعنی تعداد چند ماتره نظر به خواص تال داخل یک بار گنجانیده

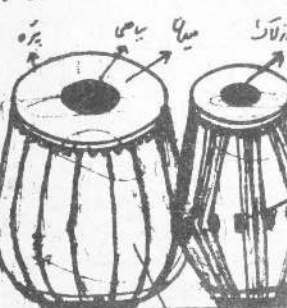
هر تال در حقیقت محیط یک دایره را منظم طی میکند که در شکل دیده میتوانیم.



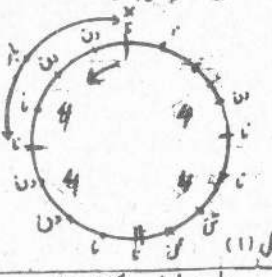
طرح ۲ سیکل چیتال

در اشکال فوق واضح دید میشود که هر تال محیط یک دایره را یکجای طی میکند فاصله یا سیلاب یعنی بارها نظریه خواص تال شاید مساوی نباشند چنانچه سایکل چیتال محیط دایره را به چار حصه مساوی تقسیم نموده و با هم مساوی اند. ولی در چیتال بارها با هم مساوی نیستند. اما برعکس فاصله ماتره ها در محیط دایره در هر تال مساوی اند که محیط دایره بین ماتره ها به قطعات مساوی تقسیم شده اند که عبارت از زمان های مساوی خود یا ازلی نمایندگی مینماید. علامه چلیبا ماتره اول یا *Sum* (گسر) است.

و اکنون دو تال فوق را در طبله و طرز نواخت، آن مشاهده نمایید:



طرح اول سیکل تینتال



طرح اول سیکل تینتال



بقیه از ص (م ۷)

# مدیر صاحب

کشت و مات

عارض: مدیر صاحب حالا خوش کار مرا اجرا کنید!  
مدیر: معجب آدم شله استی، نزاکت راهم نمی نهم، بیشتر دیدی که باختم و جگر خون شدم، در وقت جگر خونی هم آدم کسار کرده می تواند؟  
عارض: پس حالا چطور کنم؟  
مدیر: فردا بیا.  
نوشته: احمد شکیب

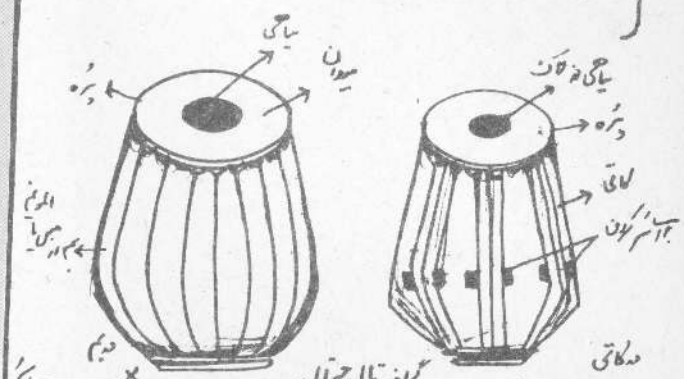
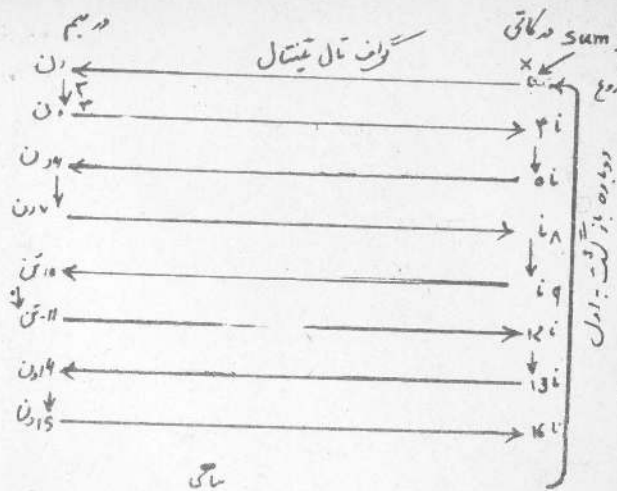
بچه به دفتر آمده بودم، مدیر صاحب مامورین از جمله از خودگی های ما است اگر چنین نمی بود حالم زار بود، مدیر صاحب اینبار نعل خود را در مقابل اسپت تبدیل کردم.  
مدیر: اینه رخ خود را یک خانه به عقب آوردم.  
مامور: مدیر صاحب این هم

## دوگانه های بدهم چسپیده



ورزش شنا و اسکول سواری انجام دهند.  
لاله ولادن به خبرنگاران خارجی گفتند: ما برای انجام امور روزمره خود مشکلی نداریم و در همه موارد نیاز ما تامین نظر داریم اما اگر به ما مطمئنمان داده شود بدون این که یکی از ما اندام دیگری شود با عمل جراحی از هم جدا شویم، از این موضوع استقبال می کنم و بسیار خوشحال می شوم.  
لاله ولادن از ناحیه سینه یکدیگر چسپیده اند و تاکنون در اکثران ایرانی و برخی از اکثران آلمان که آنان را معاینه کرده اند، رسک جدا سازی آنان را به خاطر مخاطرات احتمالی قبیله نکرده اند.  
به نقل از روزنامه «کیهان» هوایی چاپ تهران

گروهی از خبرنگاران خارجی که در تهران به سر می برسد و هتل لاله تهران با دو دوگانه کی به هم چسپیده ایرانی می دیدار و گفت و گو کردند.  
در این دیدار لاله ولادن صفاتیان دوگانه کی های به هم چسپیده از خبرنگاران خارجی خواستند تا با انعکاس گزارشی از وضعیت زنده گی آنان موجب شوند تا در کشوران جهانی امکان جدا سازی آن دو را صورت برداری قرار دهند.  
دوگانه کی های به هم چسپیده که هر دو دختر هستند شانزده سال پیش چشم به جهان گشودند و دوگانه کی از شاگردان ممتاز نزد مقامات فعالیتهای مادی و حتی



تال کروا را نظریه مین دلیل به یکت سایکل هشت ضربه که برای شکلی لایت یا خفیف استعمال میشود - تغییر داده اند. استاد فن هنگام آموزش موسیقی یارقیس یا طبله نوازی توسط ((بول)) ها یعنی نقشه ضربه زدن طبله را بیان میکند شما به یاد دارید بعضی از طبله نوازان زمان نواختن الفاظ که در فوق تذکر رفت گردان می کنند که آنرا به نام تیکه یاد می کنند تال ها دارای اقسام زیاد است به خصوص در شرق ولی سارنگ د یو عالم موسیقی در اثر خود از ۱۲۰ نوع تال نام برد است هر چند تعداد آن بیشتر از آن است ولی امروزه در موسیقی کلاسیک وجه لایت در حدود چهل تال مروج ترین است که تال های مروج برای شنونده نامری و فوق العاده مشکل است. صرف به قدرت در بعضی محافل موسیقی دانان حریف می و استادان فن و برای گرفتن استادی گاهی ضرورت به معلوما ت کافی پیدا میگرد. (بقیه آرد)

ماتره سم یا گرباید همزمان با سر اساسی Home-note یا کهرج نواخته شود. تمام ضربه های دیگر مثلا در تیتال به جز از ضربه های ۱۲-۹-۵ که در فوق بیست Bar-line ها یا خطوطی باری نشان داده شد با فشار عادی و ضربه های ۱۲-۵ کی بی فشار ترولی ضعیف تر نسبت به مگر تا بیلاب هاراجد اکتد و ضربه شماره ۹ نواخته نمی شود که به نام خالی یاد می گردد بلکه طبله نواز در بار خالی دست خود را کمی در ویس کند و بایک موجه خفیف لحظه اجرا و نشان میدهد. این تغییرات فشار در تشخیص ضربه ها در نقاط مختلف زمانی در داخل حدود سایکل تیتال به هنرمایی منحیت کل لطافت بیشتر و موزن تر می دهند. از همین سبب است که مقیاسات زمانی دارای هنر گاری به صورت اختصاصی در موسیقی کلاسیک به آکادمی روند.

مثلا در شکل خیال ((نوع موسیقی کلاسیک)) بعضی موسیقی نوازان



# ورزش

هنه کنده : لیلما نوری

که در آن قایق رانان پولند  
آلمان دموکراتیک و چکوسلواکیا  
اشترک نموده بودند .

سابقات در فاصله های  
۲۵ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر  
سورت گرفت . ریگتف بولچاک  
کپتان تیم قایق رانی پولند  
فاصله ۵۰ کیلومتر را در زمان  
۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق  
پیمود و در نتیجه پولندی ها  
بصورت گروهی در مقام اول قرار  
گرفتند .

## مالافون دوستنی

گروه یکی از دزها های معروف  
چکوسلواکیا است و تعجباً در لیست  
که در آن مسابقات مختلف روی  
آپ انجلم داده میشود . یکی از  
آن ها مسابقه قایق رانی بوده  
که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتر  
و ۱۱۲ متر) طی میشود . اخیراً  
بهترین و بهترین دوز مسابقات  
مالافون قایق رانی داپر کردید .



## بایسکل وسیله دلچسپ سپورتی

بایسکل نه تنها از جمله  
وسایل حمل و نقل انفرادی به  
شمار میرود ، بلکه امروز بیشتر  
به یک وسیله دلچسپ سپورتی  
نیز بدل شده و چهره های را  
در همه جا به ویژه در کشور خود  
سراغ داریم که با معارفت زیاد  
میتوانند فاصله های دور را در  
زمان کوتاهی به وسیله بایسکل  
پیمایند و در مسابقات بایسکل  
رانی ، موفقیت های درخشانی  
را به دست آورده .

یکی از این چهره های جوان  
محمد احسان است که ۲۲ بهار  
زنده گی ریاضت سرگذاشته



است از زمانیکه وی به شرکت  
در مسابقات بایسکل رانی پرداخت  
خته توانسته است فاصله ۱۲  
کیلومتر را در ۱۸ دقیقه و ۲ ثانیه  
طی نماید که در نتیجه مقام نهم  
مانی را حاصل کرده و در یکی از  
سابقات اخیر که به راه افتاده  
بود ، رکورد تازه بی رانیز به  
فاصله ۱۰ کیلومتر در ۲۰ دقیقه  
میان همقطاران خود قام ساخت  
که این یکی از فضا های سپورتی  
تازه او در این زمینه میباشد .

وی طی صحبت و تفصیلات  
کوتاهی در مورد مسابقه وزغیش  
بنون اظهار داشت  
- از سال ۱۳۶۱ بدین سو  
توانستم در بایسکل رانی موفقیت های  
به دست آورم که مورد توجه  
واقع گردید ، تا اکنون در بهشتراز  
بهترین مسابقه در داخل کشور  
و در دو مسابقه جهانی در خان  
کشور شرکت ورزیده ام که در همه  
سابقات پاد شده ، توانسته ام  
بزرگه مقام اول در دو مسابقه  
و دو مدال طلا ، چارکب نمرانی  
و تند پرنده های متعدد در رانیه  
دست آورم ، هم اکنون در سطح  
کشور جای اول را دارم .

او افزوده از سال ۱۳۶۱ ایله  
کلب شخصی را به نام افتخار  
گرفته ام ، خوشم در هر  
این که تمرین منظم ، شمار  
از جوانان ملات مند کاتب ،  
محلان ، سربازان راه تحت  
تربیه گرفته ام که در این شان  
چهره های ستازی که در این  
مقام اول گردیده اند ، هم  
وجود دارند .

مهرم : رابطه دوش -  
انفرادی با بایسکل رانی چیست ؟  
پاسخ میگوید : دوش برای جا  
لت نیز یکی یک بایسکل ران ، موثر  
واقع میشود اما نفس را بخته  
نیسازد .

بایسکل رانی نفس را بخته  
ساخته و حرکات بدن را فعال  
و منظم میسازد . آمزون سیران

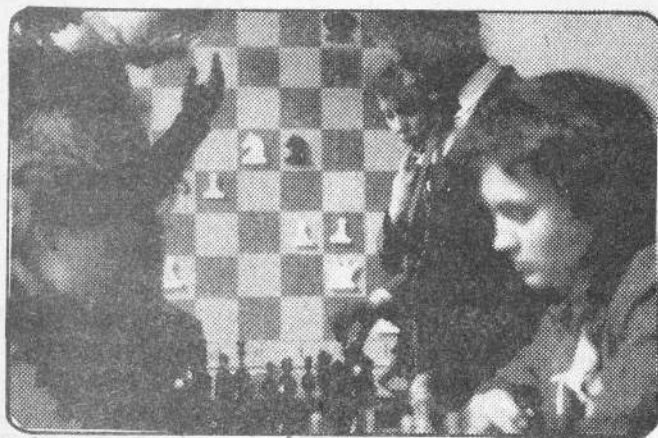
بقیه در صفحه (۱۰۳)



# ورزش

## اسپار تاکیاد هیوسین

انجمن ورزشی (اسپار تاکیاد هیوسین) بولند مسابقات اسپار تاکیاد هیوسین را سازماندهی کرده در این مسابقات انسانهای مسیحی که سبورت را ادامه میدهند، اشتراک نموده بودند ۱۲۰۰ ورزشکار در رشته های اتلیتیک، خفیه، بگ بانک، آبیازی و نشان زنی، هم گرفته بودند در پایان مسابقات مدالها، جوایز و دیپلماتی سبورتی به برندگان اهدا کردید اما همتر از همه خوشی و مسرت مردمی که در این مسابقات کتلی به مشاهده رسید و بزرگی خود را داشت، بدین ترتیب مسیحیین حضور کامل الحضور و جمعه شده بودند.



## مسابقه آبیازی مردان

در مسابقه آبیازی مردان به ناصله ۰۰ امتربه سبک آزاد که در ایالات متحده امریکا ایر کرد شده ل کاربونارها از اینتا لیا نامله یاد شده رادریک دتیتمو ۰۲ ثانیه و ۲۵ حصه ثانیه دخترت از امریکا در یک دقیقه و ۱۶ حصه ثانیه و مدسود از جاپان در یک دقیقه و ۵ ثانیه بهود که به ترتیب جایز مظم های اول، دوم سوم شناخته شده اند.

از مهر صوفیه در نخستین مسابقه بر طرنج باز همیانیان سان میگردن ظله حاصل نمود در این مسابقات قویترین طرنج بازان از دختران اشتراک کرده بودند که مستحق جوایز ممتاز گردیدند ۱۰ این مسابقات به دست سویسی در ۱۲ دور پایان یافت.

## نتایج مسابقات جهانی

مسابقات جهانی طرنج میان دختران سالک مختلف زیر سنین ۱۲ سال در مهر صوفیه گنابش یافت مارگریتا طرنج باز جوان



## رویداد ها و ورزشی

ورزشکاران کویایی در مسابقات امریکای لاتین به اشتراک ورزشکاران ۱۶ کشور اسپانیولی چشمگیری به دست آوردند در این مسابقات ۲۰ ورزشکار از کشورهای امریکای لاتین به شمول ورزشکاران همیانیان بر تگال در شهر هاوانا دور هم جمع گردیده بودند، میزبان به تعداد ۱۵ مدال طلا، ۱۸ مدال نقره و ۱۰ مدال برنز به دست آورد، ناصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر را جوانان کویایی لوئیس بوئینو در مسابقه خیمیز به دست آورد، این نتیجه بهترین رکورد مسابقات جوانان شمرده میشود.

به در هفت نمره ۲۰ در مقابل نمره ۴۵ قرار گرفت در دور دوم لهسه ملاس با وجود لیاقت کسار ورزشی شان به در هفت نمره ۲۵ در مقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که در نتیجه مسابقه به نفع ماخاتسه یافت.

در فرجام آرزو دام کسه به تهرنات متداوم خود زهر نظر تهرنات سرجی به هردو تیم ادامه بدیم و به خاطر رشید و تحکم بهترین ورزش در هر مسابقه می توانیم مسابقات دستار را با مکتب پسران و دختران برگزار نماییم.

تلم آن حاجای اول بادم را داشته تا حال دو حال از طرف سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، دو کپ و چندین نقد پیرانه و تحفه از طرف مقامات مربوط برای اعطای کرده است. چندی پیش در تهرنات بهاری توانستم مظم اول را کسای نمایم همیشه با تفاوت نمره کم مسابقه را انجام دادیم، از لحاظ وسایل سبورتی تلم مشکلات ما تقریباً در مکتب رفع شده و خوشترین خاطرات من در مسابقات دوستانه با لهسه ملاسی است که چندی پیش برگزار کردید که در آن تم مکتب ما

## هم والیبالی و هم باسکتبال

زویا هاگرد صف ۱۲ لهسه زخونه:

از سال ۱۳۶۱ والیبالی و در بهاری آن از سال ۱۳۶۵ باسکتبال بازی می کند در تم والیبالی کیتان تم و در تم باسکتبال نفر دیم هستم تاکنون در مسابقات بهماری شرکت نموده ام که در



# کم حرف

اولی: دیشب خوابم نبرد و تمام شب زخم صحبت میکرد.  
 دومی: درباره چه صحبت میکرد؟  
 اولی: درباره اینکه خیلی کم حرف است.

# کودکان امروزی

دو کودک باهم بازی میکردند  
 اولی پرسید:  
 راستی حمید جان تو چند ساله هستی؟

حمید جواب داد: پنج ساله - هستم و تو چند ساله هستی؟  
 دومی جواب داد: نمی دانم.  
 حمید پرسید: از دخترها خوشتر می آید؟  
 اولی: نه خوشتر نمی آید.  
 حمید باعجله گفت: پس تو چهار ساله هستی.

# نپذیرفت

اولی: کسی را که محبت بود به همسری اش موفق شدی؟  
 دومی: نخیر، مرا نپذیرفت.  
 اولی: چرا؟ از دارایی پدرت یاد آور نشدی؟  
 دومی: بلی یاد آورشدم ولی او بعد از آن با پدرم ازدواج نمود.  
 ارسالی: همایون سعیدی



## شامپوهای بوجی خنده

مواطنان عزیز:  
 بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سر شماراتقویه نموده وهم از ریش آن جلوگیری می کند از مشهورترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است. با خریدن يك بوتل شامپووي

بوجی خنده، به کیفیت آن پی خواهید بود و برای همیشه خریدار آن خواهید بود.  
 اگره تاثیرات قوی این شامپو باورتان نمی آید به هکس های زیرین توجه کنید که موهای این آقا بایک بار استعمال آن جقدر تغییر کرده است:



بعد از استعمال



قبل از استعمال

# چندک ششاعلی

هزارنکه بار کتوز مواینجاست نه هرکه مشوه نماید سکرتری اند  
 \* \* \*  
 صراحی چون شود خالی جدا بپمانه میگردد  
 که ما موازیم تیل و نمک من یوانسه میگردد

\*\*\*  
 چرا آن مدعی ترک می بی بدعا کرده  
 که آمریشت میزش عشقبازي را بنا کرده

\*\*\*  
 مه قربانت شوم ای سونسی بوش  
 که ما مواز نظر گشته فراموش ارسالی میرمحمد حمید سعیدی

# رفع کپک

شخصی د ریک اداره کاری داشت و در مقابل میز مامور موظف نشست پس از چند دقیقه بی اختیار دست به بغل برد.  
 مامور که در آن حال متوجه وی شده بود گفت:  
 صبر کنید، هنوز کار شما تمام نشده.  
 مراجعه کننده جواب داد:  
 ببخشید و اشتباه هم نکنید من رفس ان پت کیک میکم.  
 ارسالی:  
 محمد ظریف ظفر کوهرستانی



# چيستگان و کيستگان

آن چيست که دلغراش است ، سرو تالاش مثل معاش است ،  
المعايدش چون تلاش است ؟

جواب : صدای آواز خوان سال .

XXX

آن کيست که است لافر ، صبح وشامش به دفتر ، جيب خالسی  
و در بندر ؟

جواب : مامور دولت .

XXX

آن چيست که کم است ، از ثبات خود دل جمع است ، بر صاحب  
خود چون بم است ؟

جواب : معاش مأمورين .

XXX

آن کيست که خوار و زار است ، ترش ز نرخ شمار است ، اولاد  
اوپه رار است ، معاشش دوهزار است ، از اجبار رويه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چيست که خلاق ، ندانندش لایق ، بگویندش ماهی -  
نمی شود فایق ؟

جواب : کتب علمی .

XXX

آن کيست که اشکش به مثل سول ، فکرش به سوي تولد ، قرضش  
فزون ز نيل ، چاهش بدون هيل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن کيست که نيسه پروايش ، وماستم به فدایش ، هر چنده  
ندانم نایش ، می رقصم به صدایش ؟

جواب : مایکل جکسن .

XXX

آن کيست که هیچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند  
کار دانی ، به تویزبان رساند ؟

جواب : رئیس موسسه .

XXX

آن چيست که مایهش نول ، گارگانش بر زبول ، هودم به مثل  
زلفی ، زند ملت رانسول ؟

جواب : گمريك .

اینک شعبه طنز مجله ساوون برای نخستین بار چیستان ها  
و کیستان های طنزی را به چاپ می رساند که امیدوارم مقبول خاطر  
شما قرار گیرد .



گدا : آقا ، يك افغانی به نام خدا  
به من بدهید .  
تاجر : پول سواهندانم ، حساب لا  
چك گرفته ام میخواهم بروم بانک .  
گدا : پس لطفاً يك افغانی را  
به حساب بنده به شماره ( ۱۰۰۰۰ )  
تحويل کنید .

فرستنده :  
رویا تنها خوکهایسی

# گدای سال



# بازی با دوبیتی‌ها

سرم درد می‌کند، الله تو دانسی  
معاشم کم بود با این گرانی

XXX

زهشفت زارو حیرانم گل من  
به قرن بهستی نامم گل من

XXX

سرکوجه نشستم دلبرم رفت  
هوای نان گندم از سرم رفت

XXX

بقربانت شم ای پارچانسی  
مکن زمین بیشتر کاغذ پرانی

XXX

قلم بود ست من فرمان ندارد  
چرا که چاشت سفره نان ندارد

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

# رضایت

دود خنبراهم گرم گفتگو بود نسد  
بگر آن هاگت:

خوب زومینه جان چرا بافرید  
جان نامزد نشدی با آنکه بکد بگر

رازدن و جان دوست داشتید؟  
دوس: مرالز او هیچ خوشم

نی آید.

اولی: چرا؟

دوس: به خاطر که هر قدر  
کوشیدم نتوانستم او را رضی بسازم

تابه خواستگاری من بجایید...  
ارسالی: خاطره پوزاد



مایکل جکسن اوازخوان امریکایی

فرید: این ساده هاراببین.  
جاوید: چرا؟

فرید: به خاطر که در زیر  
عکس مایکل جکسن نوشته کرده

اند (مایکل جکسن اوازخوان  
امریکایی).

انها خیال کرده اند که ما  
انقدر نااهم استیم که مایکل -  
جکسن را نشناسیم.

من حتی میدانم که او در خور  
دنی هاروشیدنی هاجه چیز  
را خوش دارد.



سلام سنگس

فرید: واقعا که اینها بسیار  
ساده اند.

جاوید: چرا

فرید: به خاطر که در  
زیر عکس این نفر، تنها نوشته

کرده اند (سلام سنگس).  
حالا ما چه بفایم که این

اندم چه کاره است و از کجای مملکت  
است.



# مدیر صاحب! چال برو

- کی است؟

- فکر می‌کنم که شماره به خاطر  
جلس خواستن!

- آه، یادم آمد صبح هم سره  
گفته بود، گمشکونگونیست.

- بلی، برادر، مدیر صاحب  
چند لحظه بیشتر از دفتر برآمده

خدا حافظ.  
عارض: مدیر صاحب، ورقه

عرض مرا اجرا کردین؟  
مدیر: کدام ورقه عرض؟ اینسه

بچشم، کشت!

عارض: مدیر صاحب!  
همو ورقه عرض را که دیروز

آورده بودم گفتی که فردا بجا!  
مامور: به زور چی کشت دادی

عارض: مدیر صاحب!  
مامور: بالاخره مدیر صاحب یک

سوار پیش شدی اینسه کشت خود را  
پت کردم.

- مه هم اسپت را گرفتیم.  
مامور: دیروز ساعت ۱۱:۱۲

بقیه درص (۹۹)

تک، تک، تک...

عارض: مدیر صاحب اجازت  
است؟

مامور: مدیر صاحب چال برو!  
مدیر: صبر کن تو که فکر کنسم،

اینه قبل را حرکت نادم.  
مامور: بسیار عالی اینسه مهم

بیاده تا تیرابه مفت گرفتیم.  
عارض: مدیر صاحب، بسا

معدرت مسئله کارهای من چطور  
شده؟

مدیر: یک لحظه...  
مامور: برو مدیر صاحب!

مدیر: نمی‌فایم که عرضه را که  
ششماه پیش سپرده بودم اجرا

شده پاتی خوب بهر صورت، اینسه  
زیر در خانه سفید آوردم.

مامور: خوب مدیر صاحب اینسه  
بیاده را پیش کردم.

جرتگه، جرتگه، جرتگه...  
بلی!

مهربانی بفرمایین!  
مدیر صاحب، تلفون برای

مها اسک!



# شمس الیدین جدوی

در اکثر از و ایرد ولتی کشور ما  
چنین رایج است که برای هر  
شخص طبق رشته اش کار نمی دهند  
که این عمل به منعطفی مایه بدل  
شده است .  
که شمس الدین متخلص به  
جدوی نیز از قربانیان این معضله  
است ، به خاطریکه او یک ریاضی  
دان است اما از ریخت بد که او رایج  
حیث زور ناله است در یکی از نشریه  
ها استخدام نموده اند .  
باید بینیم که چه گزارش مید  
هد .  
رابورنمبر ( ۱۱ ) :  
بتاریخ ۴ ماه چهارم روز چارشنبه  
سال جاری به ساعت ۴ بجه و ۴۴  
دقیقه در چارراهی چارقلعه  
چارنفر به جان هم ریختند ، که  
به نس چار پایها جنگوی میکردند ،  
که از جمله چارنفرم کورنفر چاری  
کازمه باز بود که اندام چارشانسه

داشت که همین نفر چاری سه  
دندان نفر اولی ، چار دندان نفر  
دومی و دندان نفر سومی را  
صودا به زمین سقوط داد .  
که ۴۱ + ۲۳ = ۶۴ می شود  
شخص اول از خوردن چار  
بوکس مسلسل ، به زمین خورد  
ومثل خط مستقیم به سمتی  
زمین منطبق شد . شخص دومی  
در اثر خوردن لغتی نیم دایروی  
بود که مانند خط منحنی به جوی  
پراز کثافات پرتاب شد . و سومی  
که خود را تنها یافت میخواست  
چارفوک کتان فرار کند اما نفر چاری  
بازدن سیلی نرم و گم او را چار پلاق  
به زمین انداخت .  
و چاری که برهه غالب شده بود  
میخواست از صحنه فرار نماید تا او را  
دستگیر نکند ، اما در چار دیواری

مقابل چارراهی نفر چاری با موتر  
لاری پراز چار تراش تصادم کرد  
و مانند توپ که انعکاس کند دو سطره  
بعد از برخورد با موتر به فاصله  
۱۰ کیلومتر در افتاد .  
در همین لحظه موتری که شکل  
حیططیور داشت آمد و چهار نفر  
از آن پایین شده و چار جنگجو را  
چار دست و چار پایه موتر انداختند  
و موتر حرکت کرد که بعد از گذشتن  
از جهلستون و شش درک  
به شفاخانه چار صد بستر  
رسید و برای چار نفر جنگ جو  
در چار اتاق يك يك چیرکت دادند  
که بعد از ۴ روز چار نفر صحنه  
یاب شد ندوبه ساعت ۴ بجه و ۴۴  
دقیقه روز ۴۴ لم از شفاخانه ۱۰۰  
بستر مرخص شدند .  
ارسالی :  
احمد ولید امانزی وردک

# ریا عینا عمیری

آزار ما جمعیت آیین منست  
تیرنگه و فریب مذ هب و دین منست  
بی رشوه بی واسطه کاری نکم  
چون آمرشعبه یار دیرین منست  
در هر طریقی که بهیو باری بود با سببه  
ایستاده زن و مرد هزاری بوده است  
یا تا نکی بود که روزهای تپل است  
باشعبده بازی بی کاری بوده است  
این موتر چوری سبب می گذرد  
از پیش نظریه انج و د ب می گذرد  
مفلسم مفلسان د بگرچه خسوری  
بابای بهاده رو که شب می گذرد  
نانوای مرا خرابی از کینه تست  
چنگی خمیر عادت دیرینه تست  
دونان جووه بی توسع نکند  
وزنش چو یکی طاقه بهینه تست  
تفتیش بیاتام نرخها نخورم  
این يك لب نان را خنیمه شموم  
زان پیش که بو طرف زکارت گردی  
هدست شده کسیه مردم بدرم  
بی موتر بنتر زستن نتوانم  
بی پای کشی ، بارتن نتوانم  
بی ناز سکرتن جهان خوش نیویم  
اوسره کشد بردیده من نتوانم

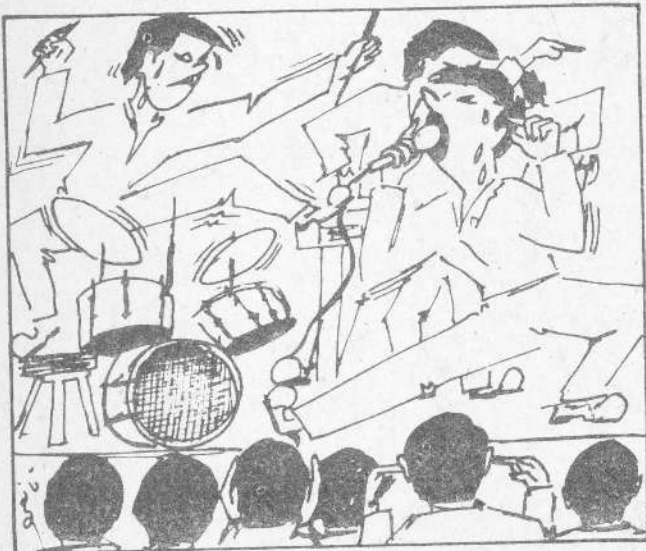




رهبري از عقب صدا زد و گفت  
اي صفا دختر اي طناباز  
بيچه بر سر تو مسوي درواز  
روي گشتانند انكه بود جلو

## پاسخ دهاتي

باري از يك دهاتي بيسر  
برسيدند كه: بيشتر از همه براي  
كرد عاميكنيد ؟  
دهاتي پاسخ گفت :  
براي اسبهاي اربابان، زيرا  
اگر اسبهاي آنان بميرد، اربابان  
حتما بر دوش ما دهانان سوار  
خواهند شد .  
ترجمه از حميد خراساني



متعل جاده عمومي



# از پدر كلامه تا پسر

✘ پدر كلانم مادرش را ( ننه ) ميگفت ، بدن مادرش را (بويو)  
ميگفت. خودم مادر را ( مادرا ) ميگويم و پسر مادرش را (مه موي)  
ميگويم .

✘ پدر كلانم ( بزني بهادرا ) وقت بود بدن (كلكه ) نهرسود  
خودم بهتل بودم و پسر ( ديبگو ) ميشاند .

✘ پدر كلانم ( فالوده ) را دوست ميداشت پدرم ( زاله ) را  
دوست ميداشت خودم ( شيرچ ) را خوش دام و پسر ( آيسكرم )  
را دوست ميدارد .

✘ پدر كلانم پور تربت ( استاد قاسم ) را ميخريد ، بدن هكس  
هاي ( استاد بوشنا ) را ميخريد خودم بستكارتهاي ( همماليني ) را  
مي خريدم و پسر بستكارتهاي ( مايكل جكسن ) را ميخرد .

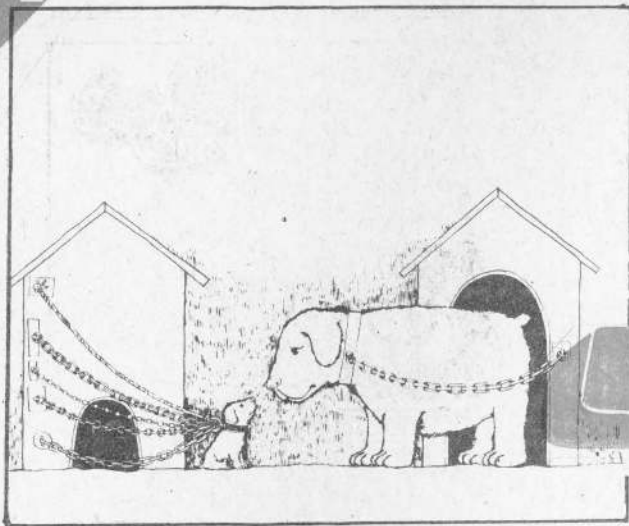
✘ پدر كلانم ( اتن ) مينداخت پدرم ( چاچا ) ميرقصيد خودم  
( دانس ) ميكردم و پسر ( برك دانس ) ميرقصد .

✘ پدر كلانم ( داستان ) مينوشت پدرم ( عريضه نويس ) بسود  
خودم ( مکتوب ) مينوشتم و پسر ( نامه عاشقانه ) مينويسد .

✘ پدر كلانم وقتي خواست طوري كند ( دم دروازه حيلم )  
باخانمش آشنا شد ، بدن وقتي خواست نگاه كند ( از بالاي بلم  
همسايه ) عاشق خانمش شد خودم وقتي خواستم ازدواج نماييم  
به ( سراي ليلامي ) با خانم توافق حاصل كردم و پسرم وقتي  
خواست همروسي نمايد نامزدش را از تم دادن دم دروازه مكتب ها  
انتخاب كرد .

نوشته : منوچهر احمد منوچهر





# پیش بینی های

## فالین

### سپاتوون

# دوما سیتی

در سال ۱۳۶۹ ماهگل جکسن به کابل می آید . ( البته به خاطری که به جوانان نهر کابل بگوید که برادر، من در قمه تان نیستیم و شما اینقدر سرو صدا چرا به راه انداخته اید ؟ )

XXX

در سال ۱۳۷۰ لرايشگاه تلویزیون مسدود می شود . ( شاید به خاطر جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن )

XXX

در سال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشور با مجله سپاویون به رقابت بر می خیزد و از آن سبقت می جویند . ( البته در دیر چاپ شدن )

XXX

در سال ۱۳۷۵ مهر تلهفون ریاست تقاعد تضریر می کند . ( اگر دفاتران به کدام جای دیگری نقل مکان کند )

د ر موسیقی به برک دانس  
د سترسی دام .

س : مشوق شما به برک دانس  
کیست ؟

ج : در خانه مشوق اصلولام  
مه می یعنی ( مادر ) است  
اما مشون دیگر نلمهای هندی  
به خصوص رقص های متن و گویندا  
است و میخوام از آن ها بهیرووی  
کنم .

س : از مسوولین شاروالسی  
چه تقاضا دارید ؟

ج : میخوام قیمت اجناس  
لوکس خصوصاً سامان آرایشی  
را کنترل کند .

س : چه ارمان و آرزو دارید  
که در آینده چه شوید ؟

ج : میخوام به هند سفر کنم  
و در آن جا در نلمهای هندی کار  
کم تا خدمتی به مردم خود کرد -  
باشم .

ارسالی :

احمد ولید امانزی وردک

س : لطفاً خود را معرفی نمایید؟

ج : اسم من بیژن تخلصم  
( جیمی ) اما مراد خانه

توماس می گویند .

س : چگونه توانستید شاگرد  
ممتازی شوید ؟

ج : به خاطر یک دهه پی یعنی  
بدن در بوتهای ما استاد است .  
س : در ساحه بهبود وضع  
تدریس در بوتهون چی نظیر  
دارید ؟

ج : باید یک آرایشگاه در -  
بوتهون افتتاح شود تا مشکلات  
بعضی دختران و اکثر پسران حل  
شود .

س : شما به حبت یک شاگرد  
مستاز آیفهراز درس به کدام  
رشته دیگر مثلاً ورزش و یا موسیقی  
سرورگدارید ؟

ج : چرا نه ، من به ورزش -  
بسیار علاقه دام خصوصاً به  
کرصول .

# تفاوتها

فرق زلزله و همروس :

فرق زلزله و همروس اینست که زلزله  
اول به خانه آدم می آید و بعد خساره  
وارد میکند اما همروس اول خساره وارد  
میکند و بعد به خانه می آید .



فرق مرد بوزن و مرد زندهار :

فرق مرد بوزن و مرد زندهار اینست  
که اولی بپراهنش دکمه ندارد ولی  
دومی اصلاً بپراهن ندارد .  
فرستنده : خاطره جبرئیل





# د خوبونو کیسی

په یوه رسمي دفتر کې یې خبره کاږئ او چې هروخت په ورځم ، نو مامورین به په چای خپل سو مصروف وو . بله ورځ مې له خپل یو دوست څخه چې هغه هم په دغو رسمي سامارونو کې رسمی دنده لري وپوښتل :  
 - کوم دنده لري دې رسمي دفترونو کې ولې دومره پوره چای خپل کوي ؟  
 - کوم دنده لري موسکې شو او یې له دې چې لږه نېغه زمه پوښتنې ته جواب ووايي ، دغه نکل یې راواخست :  
 - وای چې دې تئو میز یا پانو د کولموشولو او چپ د کولو پناه ریاست کې د خوازه او اوز دده - خوب په باب خبرې کولې ، وروسته له هغه چې دې وار په رسمي

دفتر کې د میز له پاسه د خوب کولو خور والی تعدد یې کړ . لومړي ته وویل :  
 - یوه ورځ مې د سهار په نهمه بجې د وړدې اوسادې کتاب سر ته کېښود او د میز له پاسه ویده شو . غره د دفتر همکارانو د دې له پاره چې زما د وړدې پيس خورلې وي ، زه یې راوینمونه کړم . او چې کله د مازد پگړخلور - نهی بجې شوي ، د دفتر ملازم له خوبه راباخولم .  
 دوهم ته چې د پور خوب له لاسه یې خوله تر غوز ونو پورې واژه ، واژه کیده ، ورته وویل :  
 - ستاد مې د نهی ورسې خوب ته د چرکه خوب وایي . د دفتر خوب د فسي مزه داروي لکه زه -

چې یوه ورځ په دفتر کې ویده وم او که سبا سهار د دفتر د چارو کولو په وخت کې ملازم نه وي راوینمونه کړي ، نو خدای خبر چې تر کومه به ویده وم .  
 دیم مامور چې د وړدې پيسه خپروکې یې بیا یوه سترگه خوب هم وهلی و ، دخپل بل ملگري په سکونولو سره چې له خوبه پيسې راباخاوه ، په پتو سترگو وروسته وویل :  
 - د دغه شې خوب دې . . .  
 خوب زما غوندې وي چېسی د پنجنلسی په ورځ مې سهار په دفتر کې سره میز کېښود او خوب وړې وم ، کله چې د شنبه پيسه سهار نوو همکارانو راباخولم نو فکر یاتې په (۱۴) مخ کې



## د پارک ونه

هوکې (زه هم ونه يم او هغه هم ونه ده چې د شخصي کور په انگر کې په ناز او نعمت لوبه شوي ده . هغه لوزه او تنده لسه پیلولې ، خوزیا شونډو د تندي لسه لاسه پتري نیولې دي . زه لسه سپلیو ، طوفانولو ، تیگو . تیگیو اړو ، چاکوگانو او انګونوسو لاس اوګر یوان يم . خو هغه په بیخما زړه خوري خانګې د د یوالو لوستر یاتې په (۱۹) مخ کې .

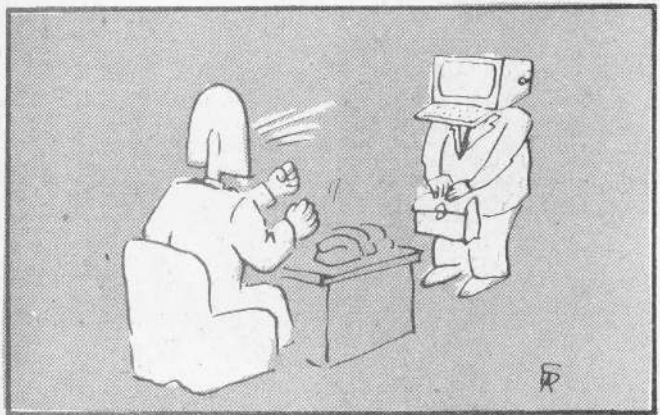
# علمی مرکز

رسیدلې علمي خبر نه ده چې په دې ورځو کې مې خبرې کړې ده خبریال : که زحمت درته نه وي نو د خبر نی نتیجه به په خپله ډول ابلاغ کړي ؟  
 - : نتیجه د لرغونو د روښان ده . . . ازانوون بیچاره د بنا ر ترخونو په زړه سوري کړې دي . خبریال : ونه پوهیدم . . .  
 - : تعجب کم چې پهنه دې ساده خبرو دې سر نه خلاصیږي . . .  
 خبریال : آشهز باشی صییب د ا خیره تاسی ته ساده برینس هر څوک ستاسی په خپو علمسې پراخ لید نه لري . . . کسهر یانی وکړي او خبره روښانه کړي ، ښه به وي .  
 - : په دې راوړوسته وختونو کې د بنا رنرخونه د ویره لوړ شول چې د علمکی له اتوموسفر څخه ووتل او د اوزون دنړه په سوري کولو سره امکان لري چې د مرخ د کړي په مارکیټونو کې هم ستونزه اوکړ - کچ رامنځ ته کړي . د دې لسه پاره چې د اوزون په تې او سوري زړه باندې مو پتی او مرهم ایښی وي ، نو په کار ده چې په بنا ر ونسو کسی د ترخونو د لوړ پد وڅخه ونیول شسې .

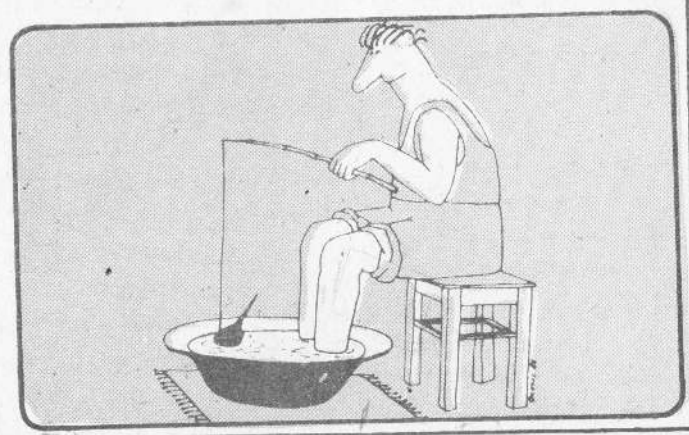
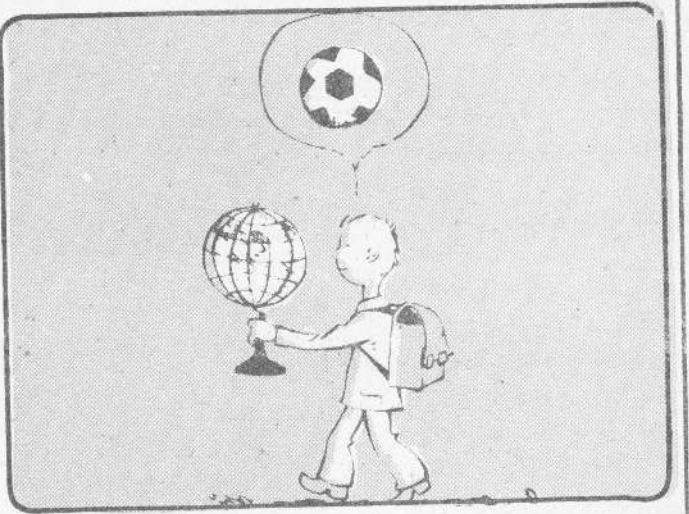
په دې لړ کې لکه څنګه چې د خلکو پنی او خبرې بیلې ، بیلې دې هند ا شان د پوهانو نظرونه هم بیل ، بیل دي .  
 خو چې کله د پنجاهه هتسې بجا نګرې خبریال په دی باب له آشهز باشی صییب څخه پوښتنه وکړه ، هغه په جواب کې وویل :  
 - له هغه لحاظه چې ماته خپل علم گواهی راکوي او د آشهز خانی د دود کتنې په تلسکوپ کې مې د علمکی د کړې د خوکید اراحوال - اخیستی دي ، نو د اراته ثابتې شوه چې اوزون بیچاره په خپله د علمکی د اوسیدونکو له خوا په زړه سوري ، سوري دي . که څه هم لعینې خا . ا . ک . تجربې خپر ونکو او پوهان دغه سوري کیدل د - علمکی پرمخ د زړوي وسلو د ازما - پښت ، د کیمیاوي گازاتو تکتیر او د چاپیریال نوره لګر تیا بولی ، مخو زما د خپر نو او تجربو په نتیجه کې پورته نظریه به دوهم قدم کې د - بحث وړ ده .  
 خبریال : نو ستا په نظر د لومړ - پتوب حق د کومې نظریې پسر - خوا دي ؟  
 - زما نظریه هسې خوشس - نظرنه دي ، بلکې په ثبوت -

## خبري او پيري کوي

آشناګله د اخصوس مالکیت څه ته وایي ؟  
 - اخصوس مالکیت هغه دولتی موسسې دي چې له امر څخه نهیولی بیا ترخوکید او پوري تمول یې د پوي کولې فرې وي .  
 - او اخصوس متشبت جات - ويلي شو ؟  
 - اخصوس متشبت هغه څوک دي چې په یوه اداره کې لسه معاش برته دخپل اخصوس تشبت په وسیله دخلکو په کارونو کې خدمت اچوي او بیا ورپسې د سوغات او شپړلې په نوم څه شې تر لاسه کوي .  
 - چې داسې ده ، نو د اخصوس بانک څه شې ده ؟  
 - اخصوس بانک هغه بانک ده چې د پورته ذکر شوي اخصوس تشبت په وسیله راټوله شوي وي .  
 - دا اخصوس در سره وینله ، څه داراته ورا په چې اخصوس مشورا څه ډول وي ؟  
 - تاته زما له پلره اخصوس مشورا داده چې نور د فسي اخصوس پوښتنې مه کړه ، بلکه چې د نورو په اخصوسیا توکي گوتې وهل ، د اخصوس اخصوس خلکو له خوښی ي .



# کاشکی



کاشکی زه یو ویر مامور وای په گمرک کې نه رنځېد پوي ستري موسسې یا هم وای فراد دي د ماکولاتو چې پوجی ، پوجی راتلای راته بیسی .  
 کدانه وای نوبه بنا رکی ترانیک وای بنید لای یې حساب هاد نس یا هم جیره کم رسمی منفازه دار وای خرنولای مې د پکونه او کاسی چې بیسی گسې دوران دي دهما کم عقلان همان ته گتس خوشس کیسی



# شطرنج بیاموز

## چند مشورۀ میثودیک



نوشته: همایون محتاط

تحلیله های ابتدایی برای  
اماتوران :

این صحبت به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و از لای به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهای افزوده اند. درین بخش، بی الهلم از مباحث قبلی و توضیحات ضمنی سخنانی چند را در مورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی و انجام بازی) به صورت فشرده ارائه میدادیم که رعایت و پیروی از آن در بازی عملی خالی از فایده نخواهد بود.

۱- یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترل بومرکز است. در آغاز پیاده های (e) و (d) و هرگاه ممکن باشد هر دو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایش و دفاعها متنوع که وجود دارد رعایت رهنماید. بیرومون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، نوبت میکند)

۲- مهره های خوبشرا هرچه زود تر به میدان بکشند. و این امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در ده حرکت گشایش اول - بازی، سه آن باید توسط

پیاده ها و هفت دیگر آن حرکات گسترشی توسط سایر مهره ها باشد.

۳- نیل و اسپ را پیش از وزیر و رخ ها گسترش دهید. در شمار از گشایش ها، نیل (c) آخرین مهره است که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع و غیر اجتناب کنید. اسپ ها و نیل ها را در موقعیت های تمال کسه بتوانند بزرگتر کنترل داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها و نیل ها قلعه بروید.

۴- از اشتباه اجتناب ورزید جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و موقعیت مهره ها انداخته و ملاحظه کنید که

بیاد ا : الف) حریف تان سوار را

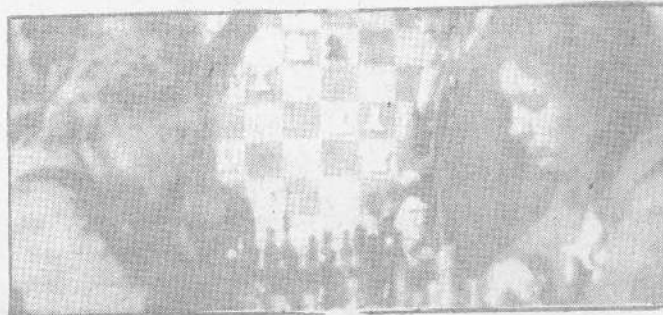
بدون قوه رها کرده که شما میتوانید آن را بگیرد و یا با لای آن حمله ور شوید.

ب) حرکت آخری حریف تان تعدیه را متوجه تان نموده که شما با پشت در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی را که قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵- در صورتیکه تعدیه ای مشهود نباشد، و شما نمیتوانید که چی نقشه بی را به پیش ببرد، درین حالت تصمیم بگیرید که کدام مهره تان به نحو نایبندیده جا به جا شده است و یا در بازی کمتر مهم است. پس بکشید تا همان مهره را در موضع نعالتری جا به جا نماید تا موثر نیست پیشتر را کسب کند.

۶- بکشید تا ابتکار را در دست بگیرید، و هر حریف تان فشار وارد کنید، نهوه های اعمال فشار بالای حریف



بدینگونه است :

الف) اگر ستون کشود صی وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ یا هر دو رخ خویش اشغال کنید.

ب) نیل های خود را در دیاگونال های (diagonals) که به شاه حریف مستقیم میشوند، مستقر نمایید.

۷) در مرحله اول بازی، از جلو راندن پیاده های قلعه شاه خود دری کنید، مگر این که جلو بردن این پیاده ها جهت راندن یکی از مهره های مهاجم حریف نباشد. ولی هنگامی که در بازی س تا چهل حرکت اجرا میشود و شمار زیاد مهره ها تعویض میشوند، دیگر ضرورت آن میرود تا راهی برای شاه تان یا پیش کردن یکی از پیاده های قلعه گشوده تا شاه به سوی مرکز بستانید.

۸- در انجام بازی، از رخ های بیشتر نسبت سوار مهاجم کارگیری کنید تا سوار مدافع پیاده ها بکشید تا پیاده های تان را در خانه هاییکه مخالف رنگ نیل تان باشد، مستقر نمایید.

مادری مباحث بعدی بیرومون هر یک از اصول فوق معلوماتی ارائه خواهیم کرد.





## قدیمی‌ترین شهر

نایت شده است که قدیمی‌ترین شهر جهان، زریکواست، راد یو اکتیویته نغالی که از قشرهای درونی حاصل میشود، بر اساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهر در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده (زاوشیمی شانیدار) در عراق شمالی در ۸۱۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده است.

## مهاجرت

بیش از هر کشوری در جهان، بریتانیای کبیر، مهاجر صادر میکند زیرا بطور متوسط در سال ۱۵۰۰۰ نفر از آن کشور هجرت میکنند سالی که رکورد مهاجرت در این کشور شکسته شد، ۱۸۵۲ تا ۳۶۰۰۰ نفر مهاجر بود.

## موالید

جزیره کولم در اقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان را دارد. یعنی در هر هزار خانواده بیش از ۶۰ طفل بوجود می‌آید. سوئد و آلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید را به ترتیب آرد و هر ۹۵۰ در هر هزار خانواده دارند.

## کشور جهانگردها

طبق احصائیه سال ۱۹۶۱، رقم توریست‌هاییکه از خارج با ایتالیا می‌رفته اند بالغ بر ۱۲ میلیون بوده است و بدینوال رکورد جدید برایی از توریست‌ها را ایتالیا در سر تا سر جهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه در همان سال فقط ۶ میلیون توریست را بدیروایی کرد.

## گراف‌ترین حقوق پارلمانی

از میان تمام اعضای پارلمان‌های جهان، نماینده گان سنای امریکا بیش از همه جا حقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰ دلار به آنها پرداخت میشود و همچنین تا ۳۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی‌ها و معاونانی برای خود استخدام کنند و بطور سالانه ۱۳۰۰۰ دلار برای آنها حقوق بگیرند و این مبلغ نصی باید از ۱۳۴۴۴ دلار و ۶ سنت بیشتر باشد.

## بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ آرای جهان، در فوریه ۱۹۶۲ بعمل آمد. زیرا فرار بود که برای مجلس ملی هندوستان نمایندگان انتخاب شونده بنا بر این ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴ نماینده رای دادند.

## آمار متوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات را جمهوری کینه با نسبت ۴ در هزار نفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرگ‌گان را در (پورتوریکو) با ۶ در هزار نفر در قهرسیا ۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهد.

## وسیع‌ترین شهرها

کیرونا، واقع در سوئید، وسیع‌ترین شهر جهان، با ۱۳۶۶ کیلومتر مربع مساحت است.

## پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل دهم بود که وقتی ۶۶ سال و ۱۱ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و در سن ۷۱ سالگی بدو حیات گشت.



# میراث

د (۱۳) مخ باتی

حاصلات هم فصل په فصل تولید ل اوتیم اکبرخان ۶۰ ذخیره کیدل . اکبرخان را لوی شورلمی شوازی یی ورته کونډتون وکړ اود امید نیالگس یی په شورسید ه د زمانی په تویدو اود د پیوسر وتود و په رامینختسه کید و د صدوزیره هم سپینه شوه . مگر زه یی لاهناسی تودی - زمکی یی خرنی شوی دی او هین ورته نه دی باتی شوی ، یوازی - د یوه اوانگر وریاتی دی د پیریشان شوی دی . د کلی کور معامله هم ورسره نشته بداسی وختکی د - یا را نوید اکل دورس دانعسر د گل مثال لری . یاران یی ورته بیل شوی دی . منگی کی چی اوبه نه وی کډولی تش پروت وی . هیڅوک نژدی نه ورس د هستی د ورشو یاران یی نه لیدل کیسری او پریشانی به مخه کړیدی او یسو مری جواری ته خیران دی زمانه خامخا انتقام اخلی . به هرشکل چی وی . کله کله چی ویده وی به خوب کی خیزوهی بداسی معلومی ی چی قومس یی لاس - چی به حقیقت کی دیی گسا ه شهید سالم لاسدی په خوب کی حد ودری نه نیسی او ورته وای قاتله ! ظالمه ! خونکساره ( میراث ) غواری د چامسیرات ؟ د صدوزره کی اوس هم کله کله گزی چی د سالم زیکوبانسی دی قبضه وکړی خودی بلخان هغه خیره به وریاده شوه . چی دجر - گمی به ورغ یی اعلان وکړ (ا هر خوک چی د سالم زمکوته وړاندی شوه سالم د قاتل په صفت بیه وپیژندل شی اود عدالت پنچوته په وسپارل شی . دی خبری به لسی آرام کړ او هم به د عطاخان اعتبار ورته مخی ته ودریده او فیسی خنجره یی به مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پشیمان شو .

باتی په (۱۹) مخ کی

# سمنگان

# جوانه یی



سمنگان جوانه یی از آن دیار را چی گونه یافتیم ؟

زادگاه سهراب ، به سهراب های مرصه فرهنگ ضرورت دارد . چند روزی به سمنگان ، رفته بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان و اقارب را ، با یادداشتن به سمنگان انگار برگهای از متون کهن و معاصر را ، برگ بر میگردد انسی . سمنگان را در لایه لای این برگهای و سخنان نویسنده گانو چون خرد اد ، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد المقدس ، مؤلف کشف الامم حدود العالم ، سمنگانی ، ابو عبد الله شهاب الدین یاقوت حموی ، حمد الله مستوفی فردوسی ، بارتولک و دیگران را ، از خاطر ذهن ، خطور میدهی و سمنگان را در نگاشته های آنان جستجو میکنی .

باری خود نیز در میبایی که ، سمنگان در بارینه زمان ، شعری بوده است ، تاثیر پذیرنده از فرهنگها و تمدن های مختلف . شعری که از شواهد زنده کسی انسانهای پیشین و تمدن و فرهنگ روستایی گرفته تا شواهد تمدن و فرهنگ یونانو باختری و بودایی و اسلامی را ، همراه با جلوه های کمرنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شعری که آن همه حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته است ، و به نوبه خویش در آفرینش فرهنگها و برپایی تمدنهای داشته است ، شعری که هجوم وحشتناک جنگیز را تحمل کرد ، و ترکتازهای دیگر و یگرا ، اما بود و سود ،

و ماند و ماند ، همانند شعری دیگر این سرزمین ، در داشته های مادی و معنوی دیگران ، یاد بر گاموحتی تا هنوز مضحک نگردد آری ، سمنگان را لحظه یی با - چشم ذهن ، با آن شکوهارنه میبینی ، و اما هم اکنون ، باد بهد چشم ، چی گونه خواهمش یافت ؟

باری ، در چند سده اخیره گویند زنگاری ، روح آریایی و شکوفایی را ، در این مرز و بوم فراگرفته است . سمنگان همانند سایر شهرهای کشور و شرق ، یی تا شیر از این جریان مسلط ، نتواند بود . اما از دهه

اخیر که میبایستی چشم امید داشت ، در پیشگاه واقعیت زنده کی موجود ، روشنایی امیدی را ، در چشم بر نمیا فرورد ، روند مسلط در زنده کی ، امروزین ما ، توجه به مسایل مادیست ، بدون اندک توجهی ، به معنویات زنده کسی در اینجا برای لحظه یی فسر عمومی را در نظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز بویایی زنده کی در مرصه مشخص است . ما به جنبه مادی زنده کی نیز اهمیت کسی نمیدهم ، حضرت محمد ( ص ) میفرمود : (( کسی که زنده کی مادی ندارد ، زنده کی معنوی نیز نخواهد داشت )) و ابودر میگفت : (( اگر فقر ، از درپچه یی ، وارد خانه شود ، دین از در بهرون شود ))

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش میبازد ، گوئی مسلط کسانی اند که : (( درهم را ، زدایند ، اندوه میدانند )) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادت یی به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجاریست . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهیم و نه هم میدانیم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که مسلط اند ( هدتم تسلط سیاسی نیست ) بدون آن که چیزی حالی شان شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانی که زنده کسی آنان را به سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود ترو هراسان تر . چند سال پیش کمیته قاپسل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حال جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلسد نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و مجبورند به اقتصادی آن روند مسلط

به رنگ جمع درآیند و به تعبیر رضا براهنی : (( همس شوند نه طلا )) زیرا برای آنان نه تشویقست و نه هم محیط مسا - هدی . با آنهم سیاس آنانیرا که همچنان ، پابرجا در سنگر هنر و فرهنگ نهفته اند ، و دلشان را ، (( در نیلک چوبیس منواز ند )) آرام ، آرام ، از این میان یکی هم جوان کوشا ، مستعد و بر کار احمد رشاد است ، وی به سال ۱۳۴۳ در سمنگان چشم به دنیا گشود ، به سال ۱۳۶۲ - از لیسه ایک ( که چند سال پیش قرار بود ، فردوس بنامندش اما نشد که نقد ) فراغت حاصل کرد ، و پس از پایان یافتن خدمت سربازی ، اکنون به صفت مکرتر مسوول جریده سمنگان کار میکند با او نشستی داشت کوتاه ، که اینک خدمت تان پیشکش میداریم .

- از چه مدت بدینسو به این هنر رو آورده اید ، و چی گونه ؟

- حدود چهار سال پیش ، چی گونه کی آن را مشخصاً نیشود بیان کرد ، اما احساس میکنم و میگردم که هرگاه وسایل نقاشی را به دست میگیرم ، و چیزی روی کاغذ ترسم میکنم ، نه احساس رهایی به من دست میدهد ، شاید هم این مساله مربوط باشد به دوران مکتب ، آن گاه که احساس رهایی

بقیه در صفحه ( ۱۰۱ )

خبرهای  
گزارشگر حمید مهرروز



# زیبایی

سیرساند . در کشمکش های روحی ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قایلیم . شویم . زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یک بوا . لهوس . وفاداری در عشق ، مقتضی خویشتن داراست . فقط به کمک آن میتوان زیبایی بره های عشق را کاشی کرد . اگر عشق ما ، هاری از خویشتن داری همسر ما باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایی دست نتواند یافت . و در عوض خوشی واقعی ، مستی را بدی سرا خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خویشتن داران و اشخاص حاکم پرفتن نمایان میگردد . و سزای از مندان و پیش خواهان ، پوشیده است . درست مثل آن که آن مهر - خور ، مزه ، غذا را ، به درستی نمیتواند فهمید .

سلطان باوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :  
(برود اخل کاخ ، ملکه را خواهی دید .)  
اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تا شای زیبایی تنها به اشخاص دارای روان پاک میسر است . مگر اوتانکه روان پاک نداشت .

العهد زیبایی و شکوهندی که در جهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست . اگر ما روان پاک نداریم ، غرق تجمل و آرزوهای افروگانه هستیم . ما قادر به تماشای آن نیستیم .

من نمیخواهم دستور اخلاق دهم . فقط میخواهم درباره سوری یاد آورم که به وسیله هنرمیتوان بدان دست یافت . خویشتن داری نه تنها برای پیشبرد زنده گی درست ، بل برای سعادت شخصی نیز ضرور است . سعادت فقط به خویشتن داران عرضه میشود . فلذا اگر میخواهی که از زیبایی لذت ببری ، عطش لذت بستی و عادی را در وجودت محو کن و آرامش و طراوت روح را نگهدار . از همین سبب تا کدمن ، بیشتر بر این نکته است که ، خویشتن داری ، ما را به درک زیبایی ، آماده میسازد . . . حقیقت آن قدر در سطح آشکار

نیست ، بل در ژرفا (عق) - پنهان است . به همین سبب شنا جره و سیاحت برای دریافت حقیقت ، لازم است و تفاوت در مورد هر حادثه ای ، جوانب متضاد را به خود اختیار میکند . درست نیست که بیاقتن کمبود ناچیز در وجود نوابغ ، عجولانه تفاوت نمایم که آفرینش های هنری بدون توسل به خویشتن داری ، تجسم یافته اند . نکته شته از این مطلب ، فاکت به مشابه ، شاهد است . شاهد اصلی ضرور است ، تا در محکمه حضور داشته باشد . از کامیابی دسته رهنز نباید نتیجه گرفت که رهنز بهترین وسیله پیروزیست . ما میتوانیم تفاوت کنیم که پیروزی رهنزان نتیجه همبسته گی ، ثبات و صداقت آنان نسبت به یکدیگر است . هنگامی که رهنزان بهنا گاهی روپرو میشوند ، ما علت آنرا در همبسته گی و بیای اتفاق آن ها نمیجویم ، بل در جبر و ستم و برهم

زدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجو کنیم که در برابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاجری ، نخست سبد زیاد مسی برد و سپس خسی می شود . ما نمیجویم همه کسانی که خسی اند ، از پول سود میبرند . ما فقط میگویم ، هنگامی که تاجر پول میاند و خست ، خود دار و احتیاط بود . مسی غریزه ، بولد ارشدن ، برایش حساس بودن را می آموخت . هنرمندان با استعداد نیروهای واقعی محرکه در جامعه کار خود استند . این جا برای بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوی ثابت و سنگین در آن - حکم فرماست . انسانهای با اراده بی که یک گام هم از اصول زنده گی خود انحراف میکنند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما زنی کالی به سوی کمال تلاش میکنیم . و تا در بلندای هدف نرسیم ، توقف نمیکنیم . عمران چیزیکه عظمت و شکوه

دارد ، به عقیده ما به تحکیم بر نسیم های معنوی کمک میکند ، نه به انحراف ما از آن ها . استعداد هنرمند در آفرینش وی نمایان میگردد ، نه در اشتباهات آن . سازنده می ایجاب میکند ، تا فرایز سرزنش گردد . هنگامی که آنان برون میجهند ، به ویرانی و خرابکاری میپردازند . برای آن که به حقیقت دست یابیم ، باید از احساسات خود جلوگیری نمایم . مگر وقتی میخورد ، ا هم به دروغ باور کنیم ، جلوگیری از آن سودی ندارد .

از ما میبرند که :  
الهی توان در وجود یک انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی و پیروزی را تکامل داد ؟ سرانجام ، گا و و پلنگه یک جا برای آب نوشیدن طرف یک جوی میروند ؟

پاسخ ما این است :  
نه ، هنگامی که گا و و پلنگه بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند . جوجه پلنگه با گوساله بازی میکند . اما پلنگه جوان بالای گا و حمله میکند ، به

این سبب گا و از آن میگریزد . حیوان کامل زیبایی باغلیان فرایز و لگام گسیختگی آرزوها توانایی ندارد ، میان اینان تضاد آشکار ناید پوری وجود دارد . ممکن بگویند :

(( تضاد آشتی ناید بر برای چی ؟ ))  
به عنوان مثال از ویشو امیترا یاد آوری شویم . او دنیای خود را در مبارزه با الهیت بنا نمود . دنیای او زاده خشم و غرور بود . بدین لحاظ با دنیای الهیت میبوند نیافت . او که در آنرا و اهرج و سرخ زنده گی میکرد ، نتوانست جهان خود را عیار سازد . سرانجام در رنج و غماب هلاک گردید و این رنج و غماب را برای دیگران نیز روانید ، غریزه لگام گسیخته ، ما هیبت متضاد با جهان الهیت دارد . او با جهان ماحول خود در تناقض است . خشم ما ، به سان حرص و

از ، همه چیز را به شکل تحریف شده ، آن میبندد : کوچک بر این بزرگ ، بزرگ ، کوچک ، و گذرا ، ابدي جلوه میکند . و چیز ابدي اصلا از دایره توجه وی خارج است . هدفیک در برابر فرسوده قرار دارد به اندازه غیر قابل ملاحظه بزرگ جلوه میکند و حقایق بزرگ جهانی ، آنتا پمتهاب و ستاره گان را میگویند ، زمانه آن دارد و بدینگونه بالهیت در تضاد قرار میگیرد .

آرزوی لگام گسیخته ، ما را از مسیر طبیعی زنده گی باز داشته و از آمیزانده که به دور یک نقطه بچرخیم . روان ما به سان اسپرو دام ، به دور یک نقطه جرخ میزند . تلاش دارد تا همه داشته های خود را ، قربانی دهد . و آن چه بیگانه است از این ببرد . عدل در همین بیهوده گی چیز زیبا را مشاهده می نمایند . به بندار من ادبیات اروپا از همین پرواز دیوانه و اغرایزی حاصل ، الهام برداشته است .

مگر برای ما این نمونه قابل تقلید نیست . بل جلوه بی از کمبودی و حتی فساد است . بسیاری جهیز هایی که مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد دارای پیش و وسیع مردود و بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریز ما زیبا و بزرگ است . اولد تاشی را که در زنده گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهندی بی کمرنگی را پشت سر گذاشت ، یادیده قدر می نگرد . شاهان هند ، بسا معارف گراف برای خویش کاخها بی ساختند . و چشم از کوخها و باشندگان آن برداشتند . باال مقابل . مردم نیز در رنگداری آن کاخها نگویند . ما با زمانه های هنری را حفظ میکنیم که بسا خیر الهی مفتخر استند . حتی اگر آن ها برای ما غیر قابل حصول باشند . میان خیر و زیبایی ، میان دارند . این عقیده به گونه پنهانی در همه تمدن ها وجود دارد . بدون شک زمانی فرا خواهد رسید که اغراض از محور زیبایی دست بردار خواهد شد ، و حیاسات او



# طب مجله...

بقیه از صفحه ۴۸

الکولین مزمن به وجود می آید :  
این گونه اختلالات (Psychoses)  
در مرحله دوم و سوم الکولیزم  
مزمن ایجاد میگردد که از بعضی  
اشکال عمده آن تذکره بعمل  
می آید :

## ۱- Alcoholic delirium

عبارت از یک حالت هذیانی حاد  
بوده و یکی از اشکال شایع  
سایکوز الکولیک است ؛ این حا-  
لت غالباً چند ساعت و یا چند  
شبهانه روز بعد از قطع حالت نشاء  
به وجود می آید و به صورت آنی و  
حاد تبارز میکند ، علام آن در  
شروع به صورت تشوشات خوا-  
ب شبهانه ، بیدار شدن از خواب با  
یک حالت ترس واضطراب ، بر-  
موازنه گی ، عرق زیاد ، تبیدی  
استفرغات ، رشه و حالت متو-  
حس و تهوع میباشد ، بعد از آن  
بی خوابی زیاد شده و برسامات  
به شکل دیدن حیوانات از قبیل  
موش ، پشه ، قانعوزک و سایر  
حشرات و حتی حیوانات عجیب و  
غریب به وجود می آید . تمام این  
علام از طرف شب شدید شده و  
شخص در یک حالت تهج شدیدا  
روحي و حركي قرار میگذاشته باشد .  
درین حالت مرض شخص هم برای  
خود و هم دیگران خطرناک بوده  
و ضرورت به محافظت جدی بود قهق  
داشته و باید به زودی به شفابخ  
رسانیده شده و تحت تد اوی قرار  
بگیرد .

## (برسام یا Hallucination

یک حالت اختلال در ادراک است)

## Alcoholic Hallucinosi

برسامات درین اشخاص به صورت  
حاد و یا مزمن به وجود آمد میتواند  
که در صورت حاد به شکل شنیدن  
صدا هائی تهدید آمیز و متمم کننده  
میباشد ، شخص الکولیک ایمن  
صداها را میشنود بدون این که  
و اتعاً صدا هائی وجود داشته  
باشند ، شخص درین حالت به  
اضطراب شدید ، ترس ، یاس  
و ناامیدی دچار میگردد ، برای  
نجات خود فرار میکند ، به دفاع  
از خود مقابل دشمنان خیالی

را رها خواهد ساخت . در آن دم  
احساس ، بی حیایی نمیتواند کرد-  
هنگامی که اود صفای غیر قابل  
بیان است ، در صلح نیز است اگر  
زیبایی را از هوا و غرایز جدا  
نمازیم ، آن را به دست آورد  
نمیتوانیم . انسانی که از درك  
ناقص و پراکنده رنج میبرد ، بالای  
خود حاکمیت ضعیف دارد ، او  
توانمندی غیر نشانده ن عطش خود  
را ندارد ، بل هنوز او را شعله و ر  
ترمی سازد ، یک چنین دركسی  
تشنه گی را فرود نمیشاند ، اما  
اشتها را میسوزاند .

بدین لحاظ تعدادی از  
فیلسوفان مشهوره میدانند که از-  
زیبایی باید دوری جست . آن ها  
راه رابه سوي غنای روح مینندند و  
هوشار میدهند که در این راه  
باخت وجود دارد . اما حقیقت  
این است که باید ، برای درك -  
مکمل زیبایی ، در وجود خویش  
خویشتن داری را ، پرورش داد .  
هدف برهنه نیز در همین نهفته  
است ، نه در خشک ساختن بیهوده

روح  
ازمن میتواند بپرسند :  
( برای چی و بر بنیای چی-  
ضرورتی باید کسب کمال کرد ؟ )  
درك این مسأله مشکل نیست و  
برای چی انسان کار میکند و طلب  
می آموزد و برای چی حسن زیبایی  
به وی لازم است ؟ پیش از آن که  
به جواب اینان بپردازم ، میخواهم  
به این نکته درنگ نمایم که برای  
چی زیبایی وجود دارد ؟

هنگامی که مابه کمک حواس ،  
زیبایی را در میابیم ، به نظر ما خیلی  
اشکار میخورد ، در این صورت  
میان زیبایی و زشتی ، مرز روشنی  
پیدا میشود ، ولی هنگامی که  
زیبایی را با هوش از زیبایی کسیم ،  
بین این دو مفهوم خطی را رسم  
نمیتوانیم کرد . وقتی چیزی قلب  
مارا میفشرد ، آن قدر شاید مارا  
جلب نکند . پایافتن هم آهنگی  
درونی میان آغاز و انجام ، اصل و  
فرع و جزوکل ، خوشنود میشود . آن  
دم اهمیت بیشین رابه زیبایی  
برونی قابل نیستیم . مفهوم خیر ،  
کرانه ، انکار مارا هنوز بیشتر وسعت  
میدهد و زیبایی و زشتی را از میان  
حذف مینماید . چیزیکه داری -  
خیر است ، زیبا جلوه میکند و جای  
که در آن نور خویشتن داری ،

بقیه در صفحه ( ۶۶ )

میگردد .  
در صورت برسامات مزمن بیمار  
گاه گاه هر صد اهائی متمم کنند ،  
تهدید کننده و غیر را میشوند  
کامکن است چندین ماه و یا  
سال دوام کند ، شخص رابطه  
خود را با خود و واقعیت های  
بیرونی آن قدر از دست نمیدهد .

۲- هذیانات سوظن در  
الکولک ها :  
نزد شخص یک حالت ترس  
واضطراب از اثر موجود است  
دشمنان خیالی و تعقیب شدن  
بیمار به وسیله آن ها موجود  
میباشد ، این گونه اشخاص  
هر نوع حرکات و حرف های  
دیگران را نهی دشمنی و یا تهدید  
به خود تلقی میکنند ، این حالت  
ممکن است چندین ماه دوام کند .  
ایمن حالت غالباً در بیمارانی  
که بیشتر از ۴ سال دارند  
و شخصیت شان به صورت آشکارا  
از اثر الکول تغییر کرده است ،  
به وجود می آید که اهسته اهسته  
به یک بد گمانی  
داهی تبدیل میگردد و مشخصاً  
پارهج نوع استلال و آرایسه  
شواهد و اسناد نمیتوان از ایمن  
بد گمانی هذیانی منصرف سا-  
خت ، ممکن است یک مرد معاب  
به این بد گمانی هذیانی خانصر  
راد دشمن خیالی خود بند داشته  
و او را تعقیب و حتی آزار و تلو-  
کوب کند ، معمولاً این حالات با  
ناخوانی جنسی نیز یکجا میباشد .

۳- بیماری کورساکوف ( Korsakov ) :  
که از  
اثر الکولین مزمن به وجود می آید  
و علام روانی طور است که عملیه  
دقت و وظایف حافظه به اختلال  
دچار گردد و به تشخیص orientation  
بقیه در صفحه ( ۹۵ )



# دلیپ کمار...

بقیه از صفحه (۵۲)

آیا شما میدانید که بسیاری از بننده‌گان فلما، دلیپت گسی و حلقه مندی بسیار زوفی نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشای بی چنان هنرمندی نکه میکند که از والایی مقل و توانایی هنری برخوردار باشد که بازم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم نکه گاه شما چیست؟ و شما کدام عوامل را در این دایره مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف‌هایی وجود دارد که در حق من درست نیست و آن را استوار به حسن نیست و لطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشای یک حقیقت وجود دارد و آن این است که تماشای حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هنرمند رکار کرد های یک هنر بیسته مقرون به آمال و اندیشه و تصور و خواست یک بننده باشد، به همان بیضانه مورد نظرس قرار میگیرد.

اما به نظرم باید کار کرد یک هنر بیسته، با منطق، همراه باشد تا فایده تماشای منطقی برخوردار کند.

هر فلسی که تهیه میشود، مجرد است و لو وقتوبه نمایش گذاشته میشود، ارزش‌های آن مشخص میگردد. یعنی فلم در ارتباط با بننده گان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی با نظر و انتقاد بایروس و تفاوت قرار میگیرد.

دلیپ ترین کارنامه بی شک فلم، این است که باید تماشای بی چاره هنرمندی که باشد، با خود حرکت دهد. برای این کار، هنر-

بیسته باید بسیار تفکر و وقت کند. من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً موه مو از آن برداشت شود. اگر چنین کاری رایک کارگردان یا یک هنر بیسته انجام میدهد، ارزش کار هنری از میان میرود و صرفاً تکرار یک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورد هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دلیپ کار های ادبی و بر اساس آن، بیسته ریزی میشود، ولی این کارها باید با ظریف ترین اندیشه ها و بهتر بدیهه پردازها صورت گیرد.

— شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا از یک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده و به کار گرفته شده و هستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فصل بندی یک داستان با میکانیس بندی یک فلنامه کاملاً از هم متفاوتند. در فلنامه ها باید تمام داستان، دیکرگون شود و همین دیکر گونیست که خواننده داستان، وقتی به حیت بننده فلم، قرار میگیرد و همه جریان را نیکو میدانند، تازه متوجه میشود که حرکت‌ها فرق کرد مو مطابق حدس و گمان او با مطابق آن چه که خواننده ویا شنیده است، بیسته نمیرود. به نظرم، این حالت برای بننده جالب است که مختوی داستان را میدانند و لوس در جریان فلم افزون بر محتسوا و سهر داستان چیزهای تازه و نو و نو را میبینند و حس میکنند به طور مثال از فلم ((مخل اعظم))

یاد میکنم داستان سلاله موصول راهم مردم میدانند. اگر بنیانی، زنده گی شهنشاه اکرفلسی تهیه میشد و افزون بر آن چیزی در فلم وجود نمیداشت، دیکر فلم ((مخل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما پرورش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه یافس گری و باغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین و نشید ه های پر از خم و اندوه و سوز و گداز با به قوی رجحان و سرتیبت را نسبت به تالیفی ادبی و تاریخی بنانهاد و همین سبب شد که در روان و احساس بننده گان نفوذ کند و قبولیت را به وجود بیاورد.

— برادر یوسف صاحب ایشیل و ظهور شما در فلم هاروی هنر بیسته با خود، آموزش های دارد که هم هنرمند و هم نقاد و هم بننده، به سهم خود، از آن بهره گیری و سود جویی مینمایند. بازم تکرار میکنم، این توانایی را به کدام ویژه گها منسوب مینمایند؟

— اکثر فکر میکنم که جراه کار- هایم خطاب (استایل دلیپ کمار) یا ((مکتب دلیپ کمار)) داده اند؟ در حالیکه من تحصیلات اختصاصی در تمثیل ندارم، فلماهای زیاده ای هم ندیده بودم، زیرا قیود خانوادگی در برابرم، چون در نوبت لادین وجود داشت. صرفاً در وقتش به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم های انگلیسی را به نشان میدادند. در همان وقت محسور هنر- نمای ((کاری گرانیته حمیس استوارت، کاری کوپر، بیستی دیوس انگر دبرگمن)) که هنر بیسته گان روز بودند، گردیده بودم و یادیده، تحیره هنر نمای آنان نگاه میکردم و هوس میخوردم کاش منم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که ایشان چه گونه در این قالب ظاهر میشوند. این تفکرات برام در سها بزرگی شمرده میشوند برای این که در تنهای با خود بدون این که

کوشش کم ((کاری گرانیته)) باشم، نقش او را مطابق شرایط ماحصول خود تعریف مینمودم.

من تصور میکردم مادر بیمار استه در حالیکه این تصور تجربه رابالایی یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادر استه به این تلقی که اگر زنی باشد که مادر نباشد، برام حکم یک کوچ را دارد.

من میگریستم، واکنش نشان میدادم، جمله باقی میکردم و به این طریق خود را مقرون به آرزو ها و خواسته هایم میپانتم.

هدف من این بود که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابر حقیقت، باید واکنش نشان داد.

با این که شما و تماشای در برابر کارهای هنری من چی قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراف میکنم که تا هنوز هم اگر نقش دلداری و شیشه یی را دارم و یا فرزند یک مادر بیوه استم و باید از یک گناهکار، در همه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیدانم. میدانم این یک حرفه است. میدانم یک وظیفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که با تمام وجود احساس کنم که همه چیز حقیقت است.

این شیوه کار بسیاری از هنر- مند ان سینما می هند است که حتی استیوت را تلم و سند تحصیلی هم دارند. ما به این نوع بازی های بازی تکنیکی خطاب میکنیم ولی باید از تکنیک خارج شویم و وارد جهان احساس و هیبت کردیم.

— پس چه گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی با احساس تفکیک کرد؟

— برام مشکل است که در این زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را در نظر بگیرید: مثلاً من در فلم ((گنگا اور جیانا)) در نقش یک دهقان بیچه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهر شده ام



رویدادها، اورامان و باغی سرکش میسازد. و کس آن، در لم ((مخل اعظم)) نقش یک شهزاد - عهد مغول رابه دوش داد. . . شما در نحوه ادای کلمات جملات، رست ها و حرکات و خورد ها و کس العمل ها، مسمها بدید های هرد و فلم، بارهانگاه شید و همین شویید، هرگاه مشابحت ها و قرینه های همگون در هر دو نقش سراغ نمودید، میتوانیید ناطمانه حکم کنید که بسازی تکنیکیست، ولی اگر تفاوت های موافق به مقتضای حکم شخصیت بازی میباید، در آن صورت تر - دیدی ندارد که گفته شود بازی با احساس انجام داده شده است - در این جامنظور از بازی با احساس، فرورفتن در قالب شخصیت است که هنرپیشه، نقش آن را بازی میکند .

همچنان، نقشهای مرا در - فلم ((شکس)) و ((کرما)) و ((کرانتی)) روی همین نورمول نتیجه گیری مایید .

در این اواخر پس برهنهگی یک بخش ضروری فلم ها قبول شده است - آیا شما سکس را در فلم ها بخش ضروری میدانید ؟

این بلائی بعد زمان، شرایط و مدت نیست قرینست که مادر آن، - زنده گی میبایم - دادگاه فرانسه در قدم نخست و بعد از آن دادگاه سویدن، برهنه گی را مجاز دانست. و ما مثله که در همه سایل نقالی میکم، این بلائی کلتور و هنر را در دوره کلتور، اصل خون راه دادیم . ولی باین این است که عهد - در این امور، باید در این قسمت راه اعتدال را در پیش گیرند و - تجار بیزی انتخاب نمایند تا کلتور و هنرند هند که هر کس دارد و تا هنوز از مسیر خون منحرف نشده است، دچار اضمحلال و باشدگی نشود و به یک سخن: برهنه گی - امروزی سیمای هند، قاسوس کلتور و رسم و هنر مردم هند نیست . . .

حالا راجع به خودتان . . . شما که اهل پشاور استید، بد نیست خودتان از زادگاه روزهای کودکی تان صحبت کنید .

میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرار میگیرد که راجع به خود صحبت میکند - من شنیده - لم ما وابسته گر خیلی دیوینسه - بامر کرم سلاطین فزله بی (یعنی فزنی افغانستان) داریم - این حرف ها، در ذهن از آن جایی حک شده که وقتی کوچک بودم از پدر بزرگ می پرسیدم: خورشید چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا چنین و چنان میشود؟

حتما سنین ۶-۷ ساله گی در چنین یک حالت بودم میگویم از فزنی استم ولی نمیدانم، چون ندیده لم .

آن وقت حرف ها و قصه ها روایات و رویداد ها را می شنیدم از آن جمله یکی هم این که ما از - کجایم و چی گونه آمدیم؟ در آن - اوقات ما، در ((الادالان)) - زنده گی میکردیم کوچک ها و خانه ها و طرز زنده گی و معیشت سردم ماحول ما تا هنوز چون تصاویر جسم و گویا در ذهن باقی مانده است - ولی همه این خاطره ها زایش نیست، بل احساس است و در قالب واژه ها نمیتوان آن را ادراک افاده کرد .

شنیده ام شما شاعر زانو - پسند هم استید - فلم ((گنگا اورجمن)) را خود نوشته اید؟

شاعر نیستم، ولی بسیاری از کتابهای شاعران هندی و - پارسی را مطالعه و اشعار آن را به حافظه سپرده ام - من کتاب های حضرت حافظ، سعدی جامی، مولانا را خوانده ام و همیشه میخوانم - ولی در فلمنامه ها تصرف میکم، البته به اجازه ایچا - کران آن ها .

منظور از ترجمه شعر می شما فرجام عشق و رزی ها با هنر گویم دوست داشتتهای شماست که

چی گونه این سوز و التهاب را با زتاب میدادید .

من دوست داشته بودم و - دوست داشته بودند - فکرنلم ها به هیچ وجه جایز نیست، ولی یگانه کاری که کرده ام این است از عشق و دوستی کسی سو استفاده نکرده ام - من دوست داشتم و با او دوست داشتم - در هر حال - یاکي به همراه داشت و یاد قانه بود که خاطرات خوبی از آن ها در ذهنم نقش بسته است - به هر صورت حرف ها، فراوانند - این حرف ها ممکن است برای من حتی تکرار نشد لذت بخش باشد، ولی میدانم دیگران فرصت شنیدن - ندارند - شرایط عصر امروز کاملاً استثنایست - انسانها در رویا - رویی با مسایل زنده گی، به ما شنید - های میمانند که فقط باید کار کنند و در حرکت باشند - این به خاطر آن است که امروز دنیا دنیا یی، تحول و دیگر گونیهاست و همیشه برای هر کس - نعا، راههای بهتر و برتر دارد، اما متأسفانه سفاکانه تاجار - استیباط کرده ام، در این اواخر، بسیاری از سردم ما ((پس سی میست)) و یا ((من - گرا)) شده اند - به همه رویداد های به نظر سطحی نگاه میکنند، در همه احوال دیگران را مسوول می خوانند بدون این که فکر شود در این مسوولیت پای هر یک شریک است

در هر موضوع زنده گی، اگر نادرست باشد، خود را نیز شریک در مسوولیت بدانم - مثلاً اگر در نقشی هنرمندی ناموفق جلوه کرد، تصور به کارگردان احوال میشود در حالیکه چنین نیست .

شعایکی از هلاکته مند ان - خاص موسیقی استید در مورد موزیک امروزی چی نظری را قائم میکنید؟

وقتی صحبت از موسیقی به میان میآید، ناگهان ذهنم به سوی همان موسیقی اصل سنتی و یا موسیقی کلاسیک منعطف میشود - آن موسیقی اصل، ظریف و نفوذ

کننده است که در تار و پود انسان رخنه میکند و لذت میبخشد و تطمیع میکند - من بنابه همین طرز پند - برش در فلم شخصی خود ((گنگا اورجمن)) یادست توانای استاد نوشاد علی، موسیقی را از ایه کردم که همه اش سنت ها و اصالت های موسیقی ((پس)) را داشت - برای این که مبتنی بر اصول و اساسات بود، کایس نبود، آمیزه یسی نبود، ادغامی از موسیقی آن جا و این جا نبود - موسیقی هند یی بود و خالص بود .

ولی امروز یاد بروز قابیل مقایسه نیست - امروز در داپره موسیقی هند مخصوصاً در سیمنا اصالت کمتر دیده میشود - نسل جدید، یک نسل بیگانه با موسیقی اصل شده اند و این یک مسوولیت است - مسوولیت در برابر هنر اصیل، در برابر هنرمندان سنتی، در برابر فرهنگ بره های کشور . . .

چیزهایی به عنوان (شعر) در آهنگهای فلمی ماسروده میشود - ند که من معنی آن ها را نمیدانم مثالی مآروم:

در یکی از فلم ها آهنگیست به مطلع ((جی جی جی)) . . . اگر وقت شود این آهنگ نه به موضوع فلم ارتباط دارد، نه به بازیگران و نه با لفظ و معنی قابل برداخت .

به نظر شما بهترین فلم خودتان کدام است؟

شما نظر خود را بگوئید؟

به نظر من همه . . . ولی ((مشعل)) برازنده تر از همه است - سیرا مشعل بهترین فلم منست

دیگر چی گفتنی ها می دارید .

چون قدری به آثار - سعدی آشناستم، بعضی از آن ادیب یی مثال را میخوانم:

دل زهرگتن بمرود در بدن - گرچه گفتارش بود در بدن - با این تک بیتی فقط از شما تشکر میکنم .



# و حید امید: از موسیقی...

بقیه از صفحه (7)

و درست زمانیکه وحید امید در میان انبوهی از افغانها و خارجی ها در تالار بزرگ باگروه میرزا شوروی کسرت میباید و تکتهایش باز رساه میشد او را در اینجا هنرمند ناقد اندیشه و زیبایی شناسی خوانند و ابتدال هنری ربه او نسبت دادند سرودها اینطرفتر از نشوات درین عده بی از - (تصویر کننده گان در مورد هنر مند ان) بجایین کشید که ترس بزرگ اخلاقی را از هنر و وحید امید به مثل ها بوی دادند . اضافه از یکسال گذشت و آن قدر سرودها در موردش بود که حتی دوستان هنرش نیز نتوانستند از او دفاع نمایند . چرا اینطور شد ؟ مگر این انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست ؟ آیا آنانیکه غرب گرای بی مورد ( ! ) دیکسکی و ( ! ) وسیک - بودن ربه وحید امید نسبت میدهند همانهای نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحنیت گهتارست نصیر یک همه دنیا بی خبر اند و حتی شنونده اش نیستند ؟

وحید امید کیست ؟ از کجا آمد ؟ کجا خواهد رفت ؟ از کودکی هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود ، بعد راهی در برنامه های اطفال رادیو پوهانته بود و در نوجوانی سال ۱۳۰۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد ، علاقه ، با زوی

استعدادش شد و روانه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید . اولین سبلی درخواست جوانش این بود که در انجا مقامات د پهلما تمک افغانی گفتند حالا افغانستان به هنرمند نیاز ندارد بروتخنیک بخوان ، اوتخنیک تراکتور راد دانشگاه کارگری خواند و راه - استعدادش را تعقیب کرد و با بسهار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد . کسرتی امیداد تا آنکه توجه وزیر کلتور آنکشور بهنگاه را بخود جلب کرد ، به بسهار مشکل دوباره اجازه اش دادند تا موسیقی بخواند و شامل مدرسه آواز شد ، و ششمال تنهاد روس آواز خوانی و نوشتن موسیقی را مزید بر یکسال دروس شبانه موزیک و سه سال کارپراکنده فراگرفت . استعداد مناسب برای آهنگ های اپتیراد را دارد ، حتی این امرگمش کرده تا آهنگهای بی به زبانهای خارجی هانیسز بخواند .

با تصور اینکه گفته های ناگفته دارد و دهه دیدارش را میباید و در منزلش از من پذیرایی میکند نهایت مختصر و صمیمی است داشته های خوبی از کسرها و ریکاردها و ریل های موسیقی دارد ، وقتی از میلودی ها و انتخاب ستمیل موسیقی اش میهر - سم با دقت میگوید : - لطفاً از این طریق به همه

برسانند که من آغاز گرو موسیقی استر اد در کشور نیستم ، قبلاً احمد ظاهر ، عارف کیهان ، و گروه های هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه بی انجام دادند و من به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدنم صدای استر - اد است) به میدان آمدم ، العالم بزرگ از موسیقی فلکلور مادارم ، و وحید این صدا را ادامه خواهد داد ، در او توان سبزشیدن و شگفتن زیاد است ، از حرکاتش و از اداهای مطمشانته اش میباید که اوسرا با بامیلودی ها و صدای استر اد زنده گی میکنند .

اندیشه اش را منی بر اینکجه چرا استر اد را ترجیح داد ، - میهرسم ، با سخ مقبول خاطر را میبایم : -

(( شما شاید متوجه نشده باشید اینرا که لسان دری مایکی از لسانهای شعرین نصیح و آرام است و گره خوردن این لسان با موسیقی همانطوریکه پارچه های کلاسیک و غزل را د لید میسازد ، آهنگین ترین سرود های موزیک استر اد را میسز بدید - میآورد با توجه به پیشینه کار عملی ام که بهتر است آنرا یک نوع تجربه بنام دریانتم که در موزیک استر اد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورد ، و اثر هالسر هنری را بدید میآورد ، گاه گاه برای خارجین ها این تصورن میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصور را نمیکنند که بیرون لسانی ما با آنکت های موزیک استر اد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیاترین میلود - یک ترین لسانها ، لسان ایتالوی قبول شده موضوع - انتخاب موزیک استر اد نخست علاقه و استعدادم سپس اینکجه بالاخره بدیده نویند برفتمه شده ، هنر موسیقی است میباید مگر کی نمیخواهد با ادای آهنگ های استر اد ، لسانش ، کلتور

و استعدادش را که سبهای هنری ملق در آن نهفته باشد به همه جهان نمایاند ؟

بباید چنین ارزیابی کنم که چرا یکمده کشور های تمدن امروز هراس آنستاد ارند که افغانستان را در سطح خود ببایند ؟ چرا در تلویزیون های خارجی سی زیاد تر آهنگهای ضعیف را نام - پیش میدهند ، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند .

اینجا سوال انتخاب رایسه رسالت مندی هنرمندانه و در - نظر گیری همه نیاز ها و حتی کاستی های هنر امروزین ما را گذار میوشوم ، بالاخره بدیده نو هنری را باید فراگرفت و به گذشته و اتماً هنری احترام و جای و الاوه در شایسته دانسته

اگر استعداد کلاسیک خوانی را میباشتم شاید کلاسیک میخواندم ))

- خود را در برابر شنونده - های خارجی چی گونه یافتید ؟

- آنها به علاقه مندی برنامه هام را دنبال میکردند ، تکرار میکم که لسان دری شعرینسی و فصاحت میلودیک دارد ، و برای آنها سخت د لیدیر است ))

- آهنگهای دری تا نرا میبذرفتند یا خارجی را ؟

- (( موزیک استر اد را میبذیرند برای علاقه مندان موسیقی استر اد هر مطلع و آهنگ لطف خاص خود را دارد ))

- در حلقه های یکمده منتقدین و یکمده از بهایی کننده گان حرکات و هیست های باصطلاح غربی ، دیکسو واریوایی ما با نا به شمانست داده میشود و در مورد لباس ها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره بی موجود است ، آیا تایید میکنید ؟

- (( تشویق از اینست که تفاوت های آکادمیک جاپشان را به تفاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند ، و تقسی



میخواهم استراد بخوانم، آیا دوستانیکه حرکات را و لباس را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با ادای آهنگ های استراد و جاز، لباس ملی بیوشم و رقص محلی کنم؟

آیاد آنصورت لباس ملی را به تسخر نخواهند گرفت؟ و تئیکه میخواهم برفضای هنر موسیقی بیانم، چرا رنگ اصل و شیوه اصل ادای همان سبک را بکار نباید برد؟ من میدانم که حرکات لباس، آهنگهای صدای مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مند آن را ندارند، و منم نمیخواهم خود را بر همه تحمیل کنم اما کاش مخالفین با طرح های کاملاً هنر گویانه شان ایجاد فضای نامطمین را در عرصه بازتاب هنر موسیقی استرا نکنند، این بدیده نو هنری است همانطوریکه تاحال همه بدیده های هنر موسیقی راهن را به سرزمین وطن باز کرده این بخش نیز آمد نیست نه وحید امید ونه دیگری میتواند خود را ناجی این امر بداند بلکه ذوق ملت و علاقه مندان استراد آورنده موزیک استراد خواهد بود هیچ تشویش نیست که با آمدن موزیک نواخلای اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراد را هنر شناخته اند، مردمانی وجود دارند که استراد را گن روی پرگ را هنر گفته احترام میکنند، قدراسیون های مسلکی اینها را هنر گفته و هرگز راهی این هنر را به این یا آن ملت و سرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند.

شما شاهدین عینی خواهید بود که آینده نزدیک در سرزمین من و شما بزرگان ستارگان رولان موفت و موزیسین های تاب استراد بر استیک (زیبایی شنا - سی) جامعه خدمت خواهند کرد و این نه به آن معناست که خدا نخواسته جای کلاسیک را میگیرند بلکه برعکس در جنب

کلاسیک استراد خواهیم داشت با همین لباسها و رنگارادها و رقصهاییکه امروز جامعه را به ابتدالی بودن آن تلقین روانی کرده اند.

خوب آقای وحید وقتیکه کسرت تلویزیونی تان سال گذشته از طریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید و درست بعد از اولین بار نشر آن تصویرهای مطبوعاتی کوبنده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

بلی، انتظار داشتم - درست است که مدتی در کشور نبوده ام، اما بالاخر با جامعه خود خوب آشناستم، به این هم آشنا هستم که باید بدیده های نو و یا شیوه های نو چه بر خورد هایی صورت بگیرد، اما راستش فکر نمی کردم در نشریه های دست اول کشور کسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشهای را نادیده گرفته آنرا ابدال هنری بنامند.

من طی آموزش گانم در عرصه موسیقی که تاسطج ماستر تحصیلات دانم خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات و دستهای کدام حالات و آهنگها ضروری است بگذارد از همین طریق بگویم که صرف آنهاییکه فقط میخوانند و احساس شان با آهنگشان به بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیر آن وقتی احساس در آهنگه دخیل است نمیتوان به تفاوت ایستاد شد و آهنگه را به بیپنده تحویل داد و همگی بی حرکت خود را بالایش تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مراتبید خواهید کرد که در موزیک و آنهم استراد نباید سرد روی تفاوت بود در غیر آن ارتباط روانی ملت را با خود نمیشود احساس کرده) - پس دریافته وحید جان که شماره استراد را تا آخر ادامه خواهید داد هرگاه باز هم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بچیت یک رقابت منفی و ضعیف

میدیدید یا در برابرین بی تفاوت میباشید یا ایستاده گی را - ترجمه میدیدید؟

(( اگر دهنم شنونده ام باشم باز هم خواهم خوانم ))

- در این سبک که شما بعضی گرفته اید همانگی کمیوز و شعر را چگونه میباید، آیا در انتخاب شعر چه ضوابطی را مد نظر میگیرید؟

(( دست دادن در آهنگه های اصل مطابقت و همسایگی کمیوز و شعر و تصنیف صادق باشد. ))

- به نظرتان وضع کنونی مو - سقی استراد در کشور ما چگونه است؟

(( دست عزیز نمیخواهم با ابراز نظرهاي مطلق و یا کوبنده یا موضعگیری های سالم و نامقدور اند در این باب ابراز نظر نمایم، راستش از ایجاد سروصداهای و فضا های نیمه راهی خوشم نمیآید و نمیخواهم در این راه مشهور شم، با آنکه تحصیلاتم و مسلکی بودنم این اجازه را به من قبل از دیگران میدهد، اما عواملی عینی تقریباً رشد بطبی هنری را که همه میدانند و کاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد و گروهی به ملت بنمایم، جای بس سرور است که مجله سیاهون گیرنده همه نظریات علاقه مندان ابراز نظر است و ملت باشادی و سرور راه شان را برای معرفت با هنر مندان شان از طریق یافته و تضاد میکنند، بالای خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد و نمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کار من نیست بلکه کاریست از من تاملت هیچ (( منی )) و هیچ (( تو )) نباید در این باب مخالفت کنند. من نمیخواهم برای گرفتن کربد ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم از این طریق به پرسش شما جواب ارائه نمایم ))

- که هنوز جواب اصلی را -

نگرفته ام.

(( بلی و جواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراد احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشند و تئیکه گاهم استند، و تاحال میشود باطمینان گفت که حتی کارهای خلم را در این عرصه به علاقه مندی پذیرفته اند، باز هم میگویم آینده نزدیک ما گروه موفت و رقص و آواز استراد خواهیم داشت هر چند همین حال هم گروه گل سخ موفتانه تبارز کرده))

- وحید جان! مگر شما تصمم دارید مشهور شوید چطور؟

(( مشهور شدن راهمانانیکه میخوانند و در برهلاته مند ان مستقر میگردند دوست دارند با آنکه یکمده در ظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنر مشهور سازد اگر هنرمند باشم و شاید هم بی هنری لم مشهور سازد اگر بی هنر باشم ))

- و آخرین پی آمد کار هنری تان چیست؟

(( من مواد مکمل برای یک کسرت تلویزیونی دانم و همینطور مواد پرکننده خلاهای کسرت پار سالم را نیز دانم که بعد از موفت نشر خواهد شد ))

- در خانه تان کی ها با شما زندگی میکنند؟

(( آنها با من با آنها دوستانه زنده گی میکنم - آنها که هستند؟

- ما دم که خودش در - شعبه تئاتر و تمثیل را در پیرو تلویزیون کار میکنم، بدم خواهم شعله استیور است برادرانم: نواد و همراهم

- کار هنری تانرا دوست دارید؟

(( دوست دارند و پدر و خواهرم منتقدین خوبی استند ))



که د جا د خپښې مسئله وي نو سالم ته ورسي چې په دې جرگه کې شريك شي . دې د خپرونکي په بلوان دې پرېز سرې ته قناعت ورکوي . په بحث کې د تاثير آثار په دې نه ليدل کېږي او په ورين تندي د هرچا خپرونه غوندې نيسي . د خپلو خپلوانو اشنايانو تپوس ته هميشه ورسي ، اوسې تکلف معوان دې . کم وخت چې کله زيات معاند شم نو خپله راشي او راته وايي : کاله خبر دې وي د پښ دې قيمتي شونه دې وينو چېرې چې شنه بنگاري . هميشه په دوستانو گوزي او بې واره ورسي او د چا ننگ ته نه گوزي . چې بلاني نه راشي نو زه هم نه ورسم د دې . خپلا لاتو زلمي نه دې . دوستانو ناسته ولاړه ورسره زياته ده او هرڅوک چې د ښه خوې خريد اړه دې .

عالم خان ماته خواب راوړله او زه يې وغوښتم او راته وي ويل : چې کاله ته پوهنيزي ماد څه شي د پاره راغونښتي يې ؟ ما ورته ويل چې عالم خان کاکا هرڅه امرچي وي آماده يم . ده ماته ويل چې کورنۍ کې مې نور خلک هم شته چې زه يې سالم تـ وليم . سالم زمانوي د پير حيا خښتن دې شايده د اخبره زه ورته ياده کم مانه به وشميرزي او حال پراته ونه وايي . ما عالم خان کاکا ته ويل چې په کيسه مې لنډ پوه کړه چې کيسه څه ده . عالم خان کاکا د سالم بلا راته ويل چې کم وخت چې د سالم مسود ژوندي وه ما ورته ويل خداي دې پنځينې چې سالم معوان دې ، په خپلو خپلوانو ، دوستانو اشنايانو کورنۍ سترگې وگوزوه او يا که چېرې په سالم پوهنيزي چې دده کوم کورته د خپښې د پاره ميل دې او د چاکوښې خوښېدې چې ورته خپښې وکړم . خو په همدې ارمان کې لاړه او د ارمان يې ترسره نشو . نو کاله پدې ته مې راوغوښتي چې په سالم معان پوه کړه او د دې خبرې خواب تزي واخله زه به په انتظارم . ما عالم خان کاکا ته ويل چې کاکا ( پلرونه چې زامنونه وروڼه کوي نو زامن پوښتي ، زمونږ په کلې کورنۍ خو

دا رواج نشته څه چې کوي خپله اراده عملي کړه او د اکا رسالم پورې څه اړه لري . عالم خان - کاکا راته وويل ته ښه وايي خود هرچا نظر بيل دې زه کولی شم د اکا روکړم اوسالم ته د د مدرسې نه پرته د جالور وټوارم او په دې يقين لرم چې هغه پوهه چې سالم ته خداي ورکړ پدې دې به په کې هيڅ ونه وايي اوسامه ارادي - احترام به وکړي دې حق شناسي زلمي دې خزوه د اکا رنه کم زه حتما د ده رضامعلومم او بيا د اکا کوم . ته به ورته په پوره ښه وجه د اخبره يادوي ، وگوم کاله چې څه کمال لري که نه ، نسوم خودي بچيه کمال دې اوسمه د سالم په شان گران يې . ده - خبره تمامه کړه او د پوره کې ورسره ناستم . زما او دده خبرې تر پورې روانې وي . مونږ د وار و خبرې پداسې حال کې وکړې چې هيڅوک نه وو او يوازي د مجلس پاتې ته ورسيد . وخت پوره شو او زه رخصت و او خيست او لاړم . په ليار کې په چرتو سرشوم او په پورې فکر لاهوشوم په لوي مسند روڼم شو چې دغا - پري پته يې نه راته معلوميد . ما ته په کله دې چرت کې د سالم ښه خوي مخي ته ودرېده چې دده د خوي او اخلاقو سره سم د جالور ورته وټوارو ، او دې راضي وي . ايا هغه جلي چې مونږ يې ورته نواړو او په دې يې قبوله کړې ده د آرزو سره سم به هغه رضامند حاصل کړي شي ؟ دده د مسود په شان به دخلکو قدر دانه وي که نه ؟ نه چې داسې معاي مسو پښه ونه ښوښي چې د گلاب د زوي کانه ونه شي . چې خبره غومره رسوايي ته ورته او زوندي وچې خبره . . . بيا به مې فکر بلې خواته لاړ چې د اخبره غټ مسووليت لري که ښه شوه خو ښه او که نه پوه وږخ به د سالم د لوي گيلې سره مخامخ شم او راته به ووايي چې د اخپښې خواته راته کړي وه ، زه به بيا د گيلې بمقابل کې څه وایم . ايا د اخبر سرسري وگوم نه داسې نه ده بلکه دې خبرې ته په اهميت کتل به کار دې بيا په مې وويل چې څه چې وي ، وي په ( څه قسمت ته به يې حواله کړو . خودي خبرې به اجا زه

زانکه او معان به راته بد ښکاره شو . او معان سره به مې وويل چې سالم درياندې د معان نه د پسر گران دې د دوست سره غداري نه ده بنگار . د ژوند خبره ده کمې نه دې چې زلمې او وي غوږوي د پلار خبرې به يې راد مځنوي پښه نيولې به شم ، چې څه وکړم ! په چرتو ، چرتوکې خپل کورته ورسيدم او د دې خبرې د پاره مې گود رلتاوه . چې کم وخت چې زه سالم وروښم نو خبره ورته دکومې معايه شروع کړم نه چې راته خفه نشي . بيا به مې وويل د زلمو همد آرزوي ، اوسالم د هغو زلمونه وچې په دې خبره خو - شحال شوې واي . زه هم پوهه جاله کې ناستم . چې دوتلسو امگه يې به آسانه غاري تـ

مکونه برېښيد . د هرچا په کور مې نظر واچوو او د خپل فکر نيولې مې وژغلو خو جلب به مې را ونيو . او د خيال د نيکي به هيڅ لاس ته راغله . معان سره مې فيصله وکړه چې مشوره ښه نشي دې په دې کې به د نورو دوستانو پوهاي شي نو پوهه ترې جوړ شي د ا به مې زړه کې وگوزيد . چې د دې خبرې سلا شوره د کلسې سپين ز يو سره ښه ده . د دوي فکرونه پاخه دې تجربه لري او د هرچا کورونه ورته معلوم دي . کله به مې معان سره وويل چې د کلسې سپين سرې نيسي وگوم دوي - پورې په دې خبرو کې بلدي دې زياتره خپښې د دوي په وسيله کوي . چرتونه نه وه دلې ، دلې راته پرېوتل . عالم کاکا په پوهالم چرتو اخته کړم . ليار راته ورکړه شوه . د اکا رې د اوسد پاره -

# ميراث

وکړه او کښينا ستو پوښ ته موکتل آخر خبره ما ياده کړه . چې نور - کله مونږ زانلي يو ستا لسور د عالم خان کاکا زوي سالم ته غواړي ده په برگه آواز وويل کومه لور زه خو غولوي لرم مشره يې ( بدې ) ده د دې خبرې سره يې وويل چې ( بدې ) مې ورکړه . آواز يې برگه ووزه په دې آسانه خپښې حيران شوې ناخايه مې ټکان پوځور گوم چې وږه مې او راوښم شو . ماشکر ووست او معان سره مې وويل چې خدايه شکر ! چې خوب وواو د الاغوره په خوب کې به نور گل واوځم . شپه سبا شوه سېا ناري وکړ او د سالم ليد وته مې ليار لټوله او خبرونه مې معان برابرو . ښه شيبه چرت کې ناستم . چې گوم له ورايه سالم يوازي راوړان دې د پرخوشحال شوې او زړه کې مې وگوزيد . چې مجب تصادف چې غواړي . نو پرې واورې سالم رانژدې شو زه مخي ته ورو - جگه شم ، رضير مو سره وکړ او - کښينا ستو . زه باخيدم چې چا ي تيار کړم ما کورنۍ د سالم درانگه ماسره گڼ شمير ملگري دي او - اراده موکړې ده چې د نورگل د پور ته روان شو ، تول غز نيزي ، او خالدي لاسونه غوږوي ، اخرد - نورگل د پورې ته ورسيد و نورگل کورنۍ نه وو . مونږ پوښته وکړه چې څه شو ؟ نورگل د پوره ښا - يسته باغچه لري ، په باغچه کسې جعفري گلان کرلي دي او لسور رنگارنگه گلان هم شته نورگل د - گلانو بوټي او په کول دلته مسو دې بيداکر . مونږ سلام واچوو نورگل سر اچگه کړ ، نورگل د - تياکو د چلم منلي د پيد تياکو د استعمال په وجه يې آواز سرگه شويدې . سترې مښي موسره -

تجربې خاوند دې د زماني تودې سرې يې ليدلې دې په هرڅه پوهنيزي . هرڅومره سخته خبره چې وي او سخته غوږه وي دې يې برانيزي ماته فضل هم معلوم وو . دې هم ښه ملگري دي . په لارگي مې فضل هم بيداکر او - معان سره مې پوهاي روان کسر او نيخ د شريف ماما د پري تـ ورسيد و . شريف ماما په کورنۍ وو - خواب مو وروليزه راوت . شريف خان ماما د قبح او ولس سپينې پري دي ، ښه منلي سرې دي ، مونږ سره يې جوړ په خپرونکې ل او کورته نفوت او ناري يې راوړ . زه او - فضل کښينا ستو مافضل په توله کيسه پوه کړې وو . ناري مو وکړ شريف ماما ، ماته وکتل او راته وي ويل چې کاله ليار دې غلطه کړې ده خنځه راغلي ، ايله ، بيله ما ورته وويل څه وکوتا چاري ده . کارونه د پورې دې زه د خپلو مشرانو په قد پوهنيزم خو . . . شريف علما مخ راواړاوه چې کاله فضل دې خنځه راوستلې پري خوله سره - ښکاري نه ، فضل وويل ښکاره شو ، ماما سترې به دې کړ و زمونږ تا سره او د دې خبرې دي . او - او د دې ، او د دې کيسه لرو . شريف ماما ويل هرکله راشي - کيسه چې وي خداي به يې آسانه کړي . مونږ مجلس برابر کړ او - دې خبرې مې وکړه . . . سالم پرق ، پرق وخندل راته وي ويل ته حق به جانب يې ته زما دوست يې تا بايد چرتونه وهلي واي خو . . . ما ورته وويل خو ، نه غواړي پلار دې خواب غواړي او واي چې د سالم مورچې مړه شوې ده زما د کور حال خراب دي . دې جوړ شوياله يې کښينوده او وي ويل چې کمال روکيه زه هيڅ نشم ويل خبره د وخت نه پخوا ده زه لازم گم چې شريف خان ماما سره سلا وکړې هرڅه چې هغه وويل بيل به يې ماته روايي زما خوښه ده ! دې خبرې او د شريف په وپلوماته هرڅه آسان شو مجلس ختم شوه او دې د وار ه تزيو معايه پورې پوهاي روان وو . دې مې رخصت کړ او زه د شريف ماما خواته وځوښيدم . هرڅوک په ولس کې د داسې خبرو مشوره د شريف خان ماما سره کوي . دې سپين ز پري دي د -

خپرو لانجو غوښتي پرانيستي شي . شريف خان لږ شيبه فکر وکړه او وي ويل چې کمال بچيه هرکار کې چالاکي نه ده په کارناموسي مساله ده دې کې غور به کړ دې . خبره چې دې ماته را وړه نو اوس محصل وکړه چې زه به دې خبره کې پوره غوږو کړم او شاوخوا ښې سترگې وگوزم . نيسي پري دې خو . . . په کار يې تيزي - پري دې خو خبره ترمن پوري ده بايد کله قد مونه واخلوته چې ښه مو وښوښي . مایي خبره ور پريکړه او د تيزي شوي د خوب کيسه مې ده ته هم وکړه . ده پور وخنډل نوراته وي ويل ، چې د داسې خوبونه خوابايد هسرت - واخلو اچر چې تاد دوستي به له نظريات جرت اوسودا ، وهلي ده ، بيا هم پښتانه وايي چې غواړي خو نه ده چې خرڅه يې کړ و زه به معان سره ښه فکر وکړم او تاته به خواب برابر کړم او بيا به د وار ه عالم خان ته ورشي خوښه ديدې زه او فضل يې قانع کړ و مونږ نه يې پوره دري ورسي مهلت وغوښت چې په دري په ورځ به د شرف ماما احوال اخلاو د ده سره به پوهاي عالم خان ته ورغوسي د عالم خان خواب ووايو .



# سیرات

خان ته موکل چی شریف ماما به اوسغه وای د خیرود پاره مسو بها نه لتوله . مطلب معلوم و به د ی وخت کی شریف خان فرزند کسر د مجلس سکوت بی مات کر، وی ویل : کمال بجیه ! مادری وری مهلتد دی د پاره وفوت چی به نژدی کلی اوباندوکی او هغسو لوپو کلاکوکی سترگی وگنزم اویا لیز لیری نظرواچوم زه به دی - نژدی بانو وکی موفق نشوم . لیز شیهه چوپ بانی شو ، زما خيال راغی چی خبره تمامه شه البته همد ا جواب وو . بیای یمان - خبرو ته جوړ کر اویخ بی راولاوه چی د سین هغه غاره به هغه لویه کلاکی چی د عطاخان کلسی ورته وای پخپله د عطاخان به کور کی می درک کړی دی . عطا خان درې زامن اویوه لور لری، عطاخان خپله د پوره اعتبار خاوند دی په کام کی هم اعتبار لری او زامن بی لایرینه روزلسی دی د دی خبری به اوید وویل د پاره د پرخوشحال شوو، زما خپل فکر د دی بیا پوښه کولو، بانو د فیهل خوا حرکت نه گاو به دی نژدی بیا پوکی ماته داسی کور معلوم نه و . د عطاخان کور دی خپلوی خپینی د پاره د پویانسیب راته ښکاره شوایه زه کی مسی د شریف خان ماما به پوهه آمین ووا به او شریف خان نه مسو زیات تشکوک . خبره موفوت کړه زه افضل ووا به باخید و .

۱- ازه مو واخسته چی سالم ته خبر یوسواو بیای بلار خبر کړ و . زه افضل به د پاره جالاکي لار د سالم موبد اکر ، اود شریف ماما کیسه مورته وکړه ده هیخ ونه ویل مونز پوه شوچی چوپ والی به رضا دلالت کوی . بیای بلار ته ورفلو . عالم خان لکه د زخمس مارغه پشان بید ارناس تو . او زما انتظار بی وسته د ورا به بی مونز ولید ورا باخید راته وی - ویل چی کماله زمانه دی وی سترگی خلور کړی وی . ما ورته ویل چی عالم خان کاکا د اخوخته آسانه خبره نه ده . ما ورته اول د سالم به د شریف ماما افضل اود خپلو چر تونواو هغه د خوب کیسه توله پیل کړه ناخابه بی سر راپورته

کړ به خند اشوراته وی ویل چی آخرخه ( ما ورته د شریف ماما د خولی جواب اود عطاخان د لیسو خبره وکړه رلاسی بی راولد کړه زه بی د لاس نه ونیم، زما لاس بی ښه زور کړ او به وچولی بی چ کړم . اوراته وی ویل چی: آمین ، شاباش، به رښتیا چی د سالم رښتی دوست او وویلی، کاله خپل کمال دی . معلوم کړ، زما خوښه ده عجب بیا دی، مناسب بیا دی اوس نو د جرگی بند ووست او ترتیبات برابره کړه چی یوخوا نوره جرگه وویلی و وگور چی څه کوی ۹

زه باخیدم د کلی کور سینه زړه می راتول کړل . او عالم خان ته می پوره لید ولسی ته جرگه ما ور بر اکر ل می عطاخان تشا لار شو . مونز مخکی له دی چی حرکت وکړ و د دی خبری د پاره دوه نفره استازي مو عطاخان ته واستول . چی داسی پوه جرگه د رتلونکی ده . به خپل کور ، زامنو، خپلوانوسره سلا وکړه . د جرگی ترتیبات ونیول شول . یه جرگی کی د خیرود پاره مشر ویاکل شو . د تولیوظیفه معلومه شوه چی څه وخت عالم خان کاکا وخت تاکی چی جرگه حرکت وکړی . جرگه آماده شو عطاخان زمونز د راتگ د پاره آماده گسی نیولی وه او زمونز انتظار بی وسته . د حرکت نیته راورسیده، جرگی حرکت وکړ . عالم خان - جرگی ته مخ رار او وری ویل پوفقی او کامیاب راشی ( د سین له پورې وتود عطاخان کلی ته ورسیده عطاخان بیا پونه فرس کړی ژبونه بی اچولی وو . بښتانه جرگی ته په درنه سترگه کورې اود پورته وروکړی عطاخان خپل خپلوان را فویتی ووهغوی هم ناست وو . مونز ورسید و سترگی مشی وشوه . کښناستود چای، لاولی ښه انتظام شوې و . میلانه عذر

شول، هرڅه خلاص شول . مونز د جرگی د مشر خبرود اعلان - انتظار گاو و او ټولو ورته کتل . په دی وخت کی نواب چی د جرگی مشر و عطاخان ته وویل : عطا - خان به پوره معافی غواړم د کورم مطلب د پاره چی راغلی یوسه هغی می پخوا تر دی خبر کړی بی ته پوه سړی بی چی خور ، لور کور کی ورسینی زوی بی خلیک غواړی ، څوک بی کور کی نه ساتی . مونز راغلی پوچی ستا لور عالم خان زوی سالم ته غواړ و ستا رضا ده که نه پ دی چوپ شو . نواب د جرگی مشر ورته غز کړ :-

چی عطاخانه څه وای مونز جواب غواړ و جرگی به گوه غز کړ، هومونز جواب غواړ و باید چوپ بانی نشی پوخه غوړوا به ! ... لیسار هم لیری د مرخکی سین دی باید جواب درنه واخلو . کور کی دی سلا کړی ده که نه ؟ عطاخان وویل، چی تاسو درانده خلیک بی د کام مزان بی، ماته مود داسی سړی به برخه کی پښهاد کړی دی چی زه بی ردولی نشم . زه څه ووايم زه به کور کی پوه لورم ما خپلسا لور چی (( ازی )) نوم یی دی عالم خان زوی سالم ته وکړه . د جرگی د خوشحالی په رسم یوخوا د زوی وکړی . عطاخان (( هوکه )) را کړه او مونز رخصت شوو . مونز پوه لیاړونه پوهید و پخوانانو هرڅه ویل عالم خان ته مو ( هوکه ) وویله . په کور کلی آوازه خیر مشوه .

هر کور کی د دی خپلوی خوشحالی وه . په لزه توده کی د ستمال واخستل شواو د واده ترتیبات ونیول شول خپل خپلوان آشنا یان د وستان راخوښتل شول اود واده مراسم ونیول شول . د ولس دود سره سم د عطاخان د لور واده خلاص شواو ناوې د عالم خان کورته راغله، سالم خوشحال معلومیده په دی چی خپینی بی ښه بیا کی شوی و .

زما تول جریان تر املرنسی لاندی وه . صد و مونز جرگی ته راخوښت راغی . واده ته مسو راخوښت معلوم نشو، خپله سالم وری چی زما واده ته راشه ورسره قبوله بی نکره د خفگان موجبسه هم معلومه نه وه صد و د پسر متعصب انسان دی اود پخوانی سالم سره جوړه نه وه . صد و د انا د تونزه خاوند دی د رنگه هم تود دی همداسی بی زه تور دی په لمان د پوگوتی وهی خپل پښتن برابری خو . . . چی بیا - یسته شم خود د هغ چی خلیک ولسی خوی بی وینی د پرید سړی دی په کلی کور کی ښه گداره اود خلکو سره ښه چلند نه لری . ماته فضل ویل ، چی کاله صد و به دی خپلوی د پرخفه دی اولکسه مارتا و پزی اود سالم به پخوانی اعتبار اوبه کام کی به زیات محبوبیت هم راضی نه و چی به کور - کلی کی دی د پوره محبوبیت ولری . په همدی ورومکی د خدای کاروه د سالم پلار ناروغ شو، پاروختیا بی زیاننده جابه ویل واده کی ستو - مانه شویل به ویل له نظره شو کاورونه تول د خدای په اراده تر سره کړی ویخ به ورځ خرابیده . د سالم د واده د وی میا شتسی تجوی نه وی چی عالم خان مسر شو . د عالم خان مری ته هم صد و راغی دعایی و نکره . یه ولس کی خوله به خوله خبری گزید ی اوما ته هم هرڅه رسیدل وای ویل چی د صد و قهر ورځ به ورځ زیانیزی اود سالم د وستانوته هم گواښ کوی . ما پوه ورځ فضل ته وویل چی صد و تسور دی پدی پده خو هیخ کله ( ازی ) نه وه فویتی صد و خولن کالسه پخوا واده کړی دی . د ابد ، رد ویل د ایه څه به فیه دی خبر معلومه ده که نه ؟ فضل راته وویل د هغه عادت دی بد انسان دی بی شرمه دی په هیخ نه شرمینی بی حیای دی ، لسه بی د اچی د دی ټولو سره سړمی علنه دی هیخوک ورته ښه نه وای ناسته ولاړه بی د پوختو . . . سره ده چی ته بی بیژی د صد و نورو بیژندی د پاره حاجت نشته صد و اوسالم د تره زامن دی او -



هميش يې موجه سالم ته گواښېږي .  
 سالم د صدود سترگو ازغې دې .  
 په ولس کې دده په محبوبيت هم  
 خوښه وه . شپې ورځې تيريدې  
 يوه ورځ فضل راته وويل چې کماله  
 عجيبه خبره مې اورېدلې ده او -  
 جرت وړې يم ته به هم لږ پيسر  
 خبرې که نه ؟ ما ورته وويل خپل  
 دې وي په راته وويل خپل خوښه  
 دې پد ايد بخت صد ووايي اوږه دا  
 خبره د هرچانه اوږه په اول کې مې  
 اعتبار نه راته . چې هرڅوک د و -  
 ست د نېمن لري چې خبرې زياتې  
 شوي زړه مې تنگ شو . صد ووايي  
 چې د پيسر ارزوي ترسره شوه چې  
 عالمي خوښ شواوږي يې سالم  
 پوروي دې ؟ پرې به يې نغږ دم .  
 يې مرغه به رانه خلاص نشي .  
 او مومي واردي بنده به يې راته  
 پاتې شي اوتول مال اوچايد او په  
 يې راته به ميراث پاتې شي ماورته  
 په تعجب وکتل اوږته مې ناخبره  
 وويل (( ميراث ، ميراث )) ده وويل  
 هو ! ميراث ماته د سالمې کسې  
 مخې ته ودرېده او په دې وپوه کې  
 ولويدم ، چې که چيرې رشتيا دا  
 کار صد ورکې دې د سالم بل هېڅوک  
 نشته ؟ صدود پوره هستي خاوند  
 دې خو پد پرتگ نظري انسان -  
 دې ديد وپاي په کې نور نشته ازه  
 د دغې خبرې به اورېدلو پرخفه  
 شوم او جرت ، جرت کې مې عطا -  
 خان ، زامن يې قوم يې رادمخه  
 شو چې صدود د اجراء تونکر کې  
 کله به مې فکر د صدود يې رحمت  
 خواته لار ، چې رشتيا خونخوړ  
 انسان دې . د اوازې ورځ به ورځ  
 په ولس کې زياتيدې . صد وپسې  
 معايه به معان مغرور انسان دې -  
 دا خبره يې د هېچانه نه پتوله  
 برالا لگياؤ ، چې زه سالم يې مرغه  
 نه پرې دم . د صدود شاوخوا خلکو  
 چې له دده سره يې ناسته ولاړه  
 ده دا ورځ له خدايه غوښته او هر  
 کارته يې لاسونه ټکل . ولوکه د  
 هو مظلوم (( سالم )) انسان وينه  
 يې گناه توبه شي . دا خبره صد و  
 او دده ملگروته يې تفاوت وه چې  
 د صد و لاسونه دې د پويي گناه  
 انسان په وينوسره شي . صدود  
 هېڅ شي پروانه کوله . دا يې هم  
 زړه کې نه گزندل چې د زماني  
 سيره د انتقام په هر رنگه چې وي  
 واخلي . خوښه مخکې او يا لاس

وروسته ولى هغه ساته چدونه  
 لېده دا ورځ او داسامت ورته  
 غښت ښکارېده . دا وړې ورځې  
 شپې وي او د سالم د واده اوږه -  
 ميا شتې بېرته تيرې شوي وي . چې  
 سالم يوه ورځ د خپل خسر عطا -  
 خان ټيټو ته لار . د سالم د کور  
 نه په لږه مسافه کې وسپن غاړې ته  
 نژدې په جبهه زاړه زمکه کې د لوڅو  
 پير لويي ښکل . په ليار کسې  
 واقع وو . او په منځ کسې  
 لري لاره چې د ولس د خلکو د  
 تگ راتگ سره جوړه شوې وپلېدل  
 کېده . سالم د يوحنا شناس انسان  
 په خپل د خسر پوښتنه وکړه او ما -  
 سپڼين مهال د کور په لور راوخو -  
 زېد . کم وخت چې د سپن نه  
 راپورې و ت او د لوڅو ښکل ته را -  
 ورسيد او په لري ليار د خپل ملگرو  
 سره روان شو چې ناڅاپه د ښکل  
 د منځ نه د خوتوله خوا پزې -  
 وشوي او سالم وپوښتل شو . دده  
 د وپوښتلواو اوزه په لږ وخت کې زمونږ  
 کلې ، بانډو او کلاگانو کې تپته شوه  
 او هرڅوک د سالم د مرگه او زلسو  
 نه خبر شول . د هري خواته د و -  
 ستان خپلوان راوتل زه هم راقلم  
 فضل هم راوړسېد د يوڅو تنوسره  
 منځ په ښکل روان شواو دده د  
 يې گناه مې د باره مويوکتد .  
 معان سره واخيستونم وچې چې  
 د پېښې معاي ته ورسيد ونور خلک  
 هم رسيدلې وو . د هرچا سره  
 کيوته ليدل کېدل پهکله د دې هر  
 چا دست وه . زه او فضل چې وو -  
 سيد و د ولس خلکو مونږ د واپرته  
 په دپوه حيرانتيا کتل . مونږ د وار و  
 ته يې ليار خلاصه کړه سالم پروتو -  
 د خولې د مخې قاښونه يې د خدا  
 په رسم سپين خوله کې پرېښودل او  
 نې لاس يې په سينه پاس يېښ  
 وه ما او فضل ژر ل معان مې تپنگه کړ  
 حاضرېنه مې وويل چې وگورې !  
 خرنگه چې سالم په ژوند خلکو ته  
 په خدا لاس په سينه مخامخ کېده  
 دده يې گناه مې هم مونږ ته په  
 هغه احترام ، خدا ن لاس په  
 سينه ايښې پروت دې . خواخوسرو  
 چې د جگړه و امورته نشته زما په  
 خبره د ولس ټولو خلکو ژر ل اوشملر  
 يې خپلو سترگوته ونيولې . په شپه  
 چوپ پاتې شول دده مې مورا -  
 واخيست او کورته موراو . په انگړ  
 کې دننه د خويما شتون اوږي (( اوږي ))

خپل خښتنه مې په زار زار -  
 زړ يده او پښتې حيا يې د چپخسرو  
 مانع گزېده . عطاخان ته محو اب  
 ورغې عطاخان د زامنوسره راوړسېد  
 او د خپل ولس گڼ شمېر سپين -  
 ژرې ، جوانان ورسره د سالم  
 يې گناه مې د ولس د دود ، -  
 د ستور سره سم خا وروته وسپارل  
 شوتول ولس پرې خفه وو . د مې  
 درپه ورځ وه عطاخان ټول ولس  
 را غوښتې وه . سپين زېرې -  
 جوانان ټول ناست وو . عطاخان  
 د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته  
 او پاڅېده او ناست مجلس ته پسې  
 داسې ويناو کړه  
 جوانان ورواوه زيانو په دې -  
 ټول پوهېږو چې د سالم په يې گناه  
 وينو د جلا سونه سره دې قاتل  
 معلوم دې تاسې يې هم پيسه  
 پېژنئ ، زه صرف د ويره و ايم چې زه  
 خپله لور (( اوږي )) چې د ناوې -  
 توب جامې يې تراوسه خپلې  
 شوي نه دې خپل کورته بيا م او د  
 سالم زمکه ، جايد او په اجارې ورکړم  
 هر هغه څوک چې د سالم زمکې ته  
 وړاندې شول د قاتل پيسه  
 صفت به ونيول شي او د حق او -  
 عدالت پلټونه به وسپارل شي .  
 حاضرېنه پياوړا وويلې چې پرمخ وويل  
 خبره اوږته فيصله ده مونږ ته  
 منظوره ده زمونږ ټولو خوښه ده .  
 مجلس خلاص شو . عطاخان خپله  
 لور (( اوږي )) خپل کورته بوتله  
 او د ناوې توب په جامه کې پسې  
 کورن تون شروع کړ . په دې مجلس  
 کې چې عطاخان اعلان وکړ د صدور  
 پاران ناسته وو د عطاخان خبرې  
 صد و ته ورسيدې او صد و ته د  
 عطاخان په کام کې اعتبار رسوړه  
 معلوم وه .  
 عطاخان او زامن يې د (( اوږي ))  
 سره يوځاي خپل کورته د تلوسو  
 تيارې ونيوه گڼ شمېر سپين زېرې  
 جوانان ، سپين سري ، تور سري  
 د کلې کورنور وستان د دوي د -  
 مخې يې د باره راټول شوي وو .  
 کم وخت چې عطاخان د خپلو  
 زامنو او (( اوږي )) سره منځ په  
 کور حرکت کاوه . د حاضرېنه پرخبرو  
 کې له ورايه د خفگان نښې ښکار -  
 يدې . او پوښتو دغې صحنه  
 په ليد لوانسکې تپولې . د سالم  
 د کور د روزه تړون معلوم وخت  
 پورې و تړل شوه . د چم گاونډي

پاتې به ( ٤٩ ) صخ کې



# زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۲۷)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد .  
 سوال : این مادر چند ساله است ، چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد ؟  
 جواب : این خانم که به یسک نامیل بسیار محترم وابسته است فعلاً (۵۵) سال دارد ، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۵) ساله گس عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد .  
 سوال : آیا تمام اولاد هایش سه سال را در بطن مادر رسیده کرده اند .  
 جواب : نخیر ، فقط آن فرزندانند که بعد از سن (۴۵) ساله گی این تولد شده اند که به (دو) میرسد و ردوی آن دختر است چنین بوده اند .  
 سوال : وضع صحنی این مادر چگونه است ؟  
 جواب : بسیار خوب است ، حتی همین حالا که ۵۵ سال دارد بسیار صحتمند می باشد .  
 سوال : آیا ولادت های آخرش نورمال بوده است ؟  
 جواب : کاملاً نورمال ، منتهی با این تفاوت که درد های ولاد ی نزد این مادر به جای یک روز و دو روز بیشتر از دو هفته دوام می کرده و بعد طفلش تولد می شده .  
 سوال : این دو کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیتی بوده اند ؟  
 جواب : بلی ، این کودکانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند ، موهای سرشان به طول ۱۰-۲۰ سانتی متر دراز بوده است .  
 در طولی اینها ، کودکش در دو ماهه گی میتواند بنشیند ، در چار ماهه گی چارغوک می کند .  
 در هفت ماهه گی می ایستد و در (۶) ماهه گی به راه می افتد و گپ می زند .  
 سوال : آن کودک اولش فعلاً چند ساله است ؟  
 جواب : پنج ساله .

سوال : و این دومی .  
 جواب : بیشتر گفتم (۴۰) روزه  
 سوال : وضع صحنی کودک آن ؟  
 جواب : این کودک بسیار صحتمند ، بنشاط و نشاط اند و در یهلوی آن بسیار هوشیار و کنجگاو است .  
 ثنائی استاد عبدالغفار آورده ، وال ، از محاسبه شمشکر - از شمامه شکر که به ولایت ما شریف آورده و همچنان مانند یه خواننده عزیز !  
 این واقعه جالب و حتمی باور نکردنی ، برای باور نکردنی نبود ، تنها جالب بود و استثنای باور نکردنی به خاطر ی نبود که منطبق طبابت میتواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد .  
 به صورت نورمال ، فعالیت های تولد و تناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰-۴۵ ساله گی به پایان میرسد . یعنی هر حله انقطاع طمث یا (Meni-pause) فرامی رسد .  
 و این از بابت تغییرات هورمون های جنسی و تغییرات مراکز تولد و تناسل عصبت است .  
 ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ ساله گی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد ، آن تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زنده گی تناسلی می شده به صورت نیمه تغییر کرده و حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که در نتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است .  
 ولی این که می گانیم این تغییرات چیست ، خود این تغییرات چیست و سخن دیگر این که کودک چگونه توانسته اند از حد نورمال دو سال وسه ماه را بیشتر در بطن مادر رسیده کنند و زنده بمانند ، مسایلی است که من آنرا نمی دانم اما برای دو کشوران محترم ولاد ی نسایی جای بحث و پژوهش را میتوانست ایجاد کند .

## مصاحبه فالچی

بقیه از صفحه (۲۱)

ان محاکمه شن اور که مراباد محاکمه روز تیرگه می اندازد ، چیمز هاین از او جویا می شدم .  
 ۱۶ و ۱۷ لنین و مارکس بله من نام لنین را هم در فهمرست آورده ام . اما چه صحاحه گری به ملاقات لنین می رود بدون آنکه قلاه باکول مارکس صحاحه کرده باشد ؟  
 من خواهم از مارکس چند سوال درباره غرور رفتارش نسبت به همسرش ببرم . اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود ؟  
 این مرد همانطور که یک ارباب بارهیت و با فرمون با برده اش -

رفتار من کرد ، بازن خود سلوک من نمود .  
 اما نوشل کانت هم چیزهایس درباره عدم شناختن ابرازش کرد .  
 ۱۸ مرد بلژن از سها را ای دیگر (ویک داینا سورا) من از داود ، مکیاولی ، مارکوبولو ، هلن تروی ، دانته ، زیکهس ارتور رسوب یاد نکردم .  
 فلسف اراینگه از وی ناچار ی به انسان بی توجه نشان داده ام چه حجه دارنده است .  
 با این وجود از صمیم قلب ترجیح من دهم صحاحه ام را با یک مرد بازن از سهاره ای دیگر خاتمه دهم .  
 شاید این صحاحه با گذشتنه هیچ ارتباطی نداشته باشد ، اما من چندان هم مطمئن نیستم .  
 در طول زمان ، هوشیاری انسان به تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است .  
 تاییدان من گویم انسانها دوران داینا سورها چنان با هوش بودند که می توانستند بدون ناما به دیگر سهارات سائرت کنند !

## دخوبونو کیسی

د (۲۶) مع با تی

من گاهه چی گوئدی لا اوس هم د پشچنشی سهاردی .  
 که چی نکل با یی ته ورسید نو کیم داد راته وویل :  
 اوس و پوهیدی چی مامورین ولی د پیر جای خنسی ؟  
 به خیرانی من ورته وویل :  
 - مادر ریختی د جای پوشتنه وکره اوت راته د خوبونو کیسی کوی .  
 کیم داد یوه مانالرونکی خندا وکره اوی وی ویل :  
 - نه به دی وی اوریدی چیس وایی : جای د سری خوب تنبوی . اوس نو که چیری مامورین به دفترونکی جای ونه خنسی ، نو به وریجو ، وریجو به د میزولولیا یاسه ویده براته وی .  
 ماچس به رسی د فترکی کچ ته تکبه وهلی وه . د سترگوله یاسه می د خوب روند والی حسر کر ، زری بیاله رابورته کره اود جای به غر پ می خوب له سترگو والو زاوه .



# قصه های خصوصی من

صحت نمی یافتم . گرچه دکتران زیادی در خدمت بودند ، اما من اورا - انسان د پگر می یافتم .  
 همه این ها وضع صحیح را منقلب تر می ساختند . در ماه اگست شهنشاه بیمار و عطیات شد . من شب و روز بر بالینش نشسته بودم . و وقتی وضعش بهتر شد ، بنا به توصیه دکتری ، بایست برای استراحت به سوی سوئیس می رفتم .  
 خواستم همراه شهنزاده میخواست دوباره به لیلیه آس به سوی برگردد ، روانه سوئیس شوم . به تاریخ ۲۷ سپتمبر با شهنزاد یک جا به سوی ژنو پرواز و از آن جا به سواری واگون به سوی ((گشتاد)) در حرکت افتادم . چند روز به سوئیس ماندم . کشوریکه مادر در آن انتظار مرا می کشید . خودم را به افشور مادرم رها کردم و اشکها هم سرازیر گشت . مادرم با اندوه واضطراب پرسید :  
 - چرا گریه میکنی دخترم ؟ چرا تا این حد رنگ بریده و لاغر و باریک شده ای ؟  
 مادرم حق داشت . پس از عروس مرانیده بود . فقط گاهگاهی نامه های کوتاهی عنوانی شان می نوشتم . آن وقت از همه دشواریها و سختیها به او قصه ها گفتم و مادرم با تعجب به سخنان من گوش فراداد . او از زنده گنی یک شهبانو در ایران تصورات دیگری داشت . من طی سه هفته اقامت در سوئیس نیروی تازه می گرفتم .  
 خوشبختانه من احساس نکردم چیزی که تا اندک مشاهده کرده بودم . فقط بخشی از آن قصه ها بود که سنگین ترین و دشوارترین اینها به استقبال من نشسته بودند .  
 ادامه دارد

بقیه از صفحه (۶۵)  
 روزی از شهنشاه پرسیدم :  
 - طبیب معالیم دکترعبادی چی شد ؟  
 محمد رضا شانه هایش را بالا انداخته گفت :  
 - ((متأسفم که از خدمات دکترعبادی بایستی چشم پوشیم))  
 من افزودم :  
 - دکترعبادی از خاندان بهایست . مادرش همکار سابق این قبیله بود . نظریه اعتماد کامل و مهارتش در مسلک طبابت بهتر است که در دربار بماند .  
 در واقعیت ، ملاکاشانی ، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورش را علیه فرقه مذہبی بهایی ها راه انداخته بود . صد ها بهایی به قتل رسیدند و منازل شان به آتش کشیده شد . از جمله دکترعبادی طبیب حاذق فرقه مذہبی بهایی هادر سال ۱۸۶۳ توسط میرزا حسین علی بنیاد نهاد شد . از کتاب های میرزا حسن علی حمایت به عمل آمد و در میان تمام مذاهب بزرگ ، ارجحیت بلندی داشت . کنشیشان ارتودوکس در ایران منحیت ((رائع - س)) های خالص درین میان درخشیدند . آنان میترسیدند نفوذ و تاثیر شان را از دست بدهند . از این رو مردم را وقت به وقت علیه فرقه بهایی تحریک میکردند تا آن که حالت خونینیش پیش آمد ، شهنشاه میگفت :  
 ((در سوال مذہب مانیرومند استیم . بایست منتظر بنشینیم تا توفان بگذرد))  
 من بدون دکترعبادی ، زنده نمی در دربار را چند ان موافق به

## ۳۰۷مین

بقیه از صفحه (۹۷)

- هموطنان میتوانند به ورگنساپ - برادران ورگنساپ - واقع در روزه ، لاهوری عقب بالا حصار و مراجمه نموده ، با پرداخت پول - پیشکی فرمایند .  
 - قیمت آن .  
 - هر چند آرزو داشتیم به قیمت بسیار ارزان آنرا مرصه بدام اما از آنجا که مواد ساختنی آن مثل آهن جادر ، بخته ، شیشه و آینه قیمت است . فعلا هر کدام آن برای نزدیک به ده هزار افغانی تمام می شود .  
 - چند انزایم فروشید ؟  
 - ده هزار افغانی .  
 - با خود گفتم : به مقایسه نرخ روز خصوصاً نسبت استفاده بزرگ و عطیسی که از این دیگ ان ملاحظه دارد باز هم نرخ آن ارزان است .  
 - به امید آن روزی که در خانه هر همشهری و هموطن میهن آفتابی ما از این دیگ ان وجود داشته باشد با اختر بزرگوار کشور خدا حافظی کردم .

## طیب مجله

بقیه از صفحه (۸۵)

خود را با وقت و محیط و ماحول از دست میدهد ، حوادث و جبر - یانات را در حافظه تثبیت کند و - در نتیجه شخص این خلای حافظ را با جعل و از خود سازی جریانات و افسانه ها بر میگرد که به نام (Cofubulation) افسانه سازی یاد میگردد . یک سلسله علام جسمی و بعضی نیز با این بیماری یکجایی باشد .  
 - Alcoholic dementia  
 از اثر الکولیزم مزمن در بعضی واقعات یک اختلال پیشرونده در وظائف عالی دماغی شخص به وجود می آید ، وظایف عالی دماغی در تمام جهات به تناقص و تنزل دچار میگردد که علام آنها شکل ضعف و تناقص در حافظه ، تناقص ظرفیت ذکاوی ، عدم ثبات حالت مزاجی و احساسات ، عدم توجه به سرووضع ظاهری و ناتوانی در تنظیم مناسبات و روابط با دیگران تظاهر میکند .

قرطاسیه فروش ناصری مجلات و سایر جراید کنور را بدسترس شما قرار میدهد . همچنان هر نوع قرطاسیه مورد ضرورت و سایر مطالب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد .  
 قرطاسیه فروش ناصری توسط ما شین پمپرس اسناد و کارت دست داشته شمارا پوس میکند .

# ناصري

## سیرتی

قرطاسیه فروش ناصری که چوک میر و سیر میدارند .  
 نماینده اش در چوک جاوه میونه متصرف جراید



خشکی به روی ماباز شد، همین که قدم به درون حویلی گذاشتم مرد در راست، بجهه ای که در راه روی ماگشود بود، در حالیکه اشک هایش را با پشت آستین - پاک مینمود آن گاه زیر چشمی به سوی من نموده با آواز خفیف آلودی به آن مرد گفتم: چرا او را آوردی از وقتی که تو بجهت رفتن مریم خوابیده، هر قدر تنگ - نشد ادم بعد از نشد، مسرد باشیدن این حرف باد ستیا - چکی و ترس اشکارا به طرفم نگرسته گفتم: آقا ببخشید مثلی که خان مریم است - بروی آتش هوس که تا چند لحظه قبل در وجودم شعله ور بود آب سردی ریخته شد، باصبا - نیت گفتم: خوب در راه از کن من مریم زهر خندی زده گفتم شما یک لحظه صبر کنید من هم باشما می آیم، بجهت شدن تان به تنهایی از این خانه خوب نیست فقط یک دقیقه صبر کنید من باشما می آیم و به شتاب به طرف دروازه اتاقی قفس برداشتم، بدون آن که مرا به آمدن دعوت نموده باشد در نبالش رفتم خانه کسی کتفی بود سوی رطوبت از در رو در یواران به مشام می رسید آتاقی

بود که جز یک پنجره کوچک روزنای دیگری نداشت، در وسط اتاق زنی بر حرکت به پشت روی کبف اتاق افتاده بود، مرد به رویش خم شده صدایش میکرد و لسی آوازی از آن زن بر میخاست از چراغ سپاه تیلی دود فلیطی به سقف می نشست و نور کم رنگی نثار اتاق میکرد، چهره زن را سایه مرد پوشانیده بود و من نمیتوانستم قیافه اش را ببینم وضع نیکت باران خانه دلجم را به رفت آورد، آن صحنه فلاکت بار سخت تکام داد به صفت یک انسان خیر اندیش باید کمک شان میکردم، آهسته صد اکسردم فکر سیکم ضعف کرده، باشد در اکثر را خیر کم؟ مرد که گویی از وجود من در آن اتاق بی خیر بود سرش را سویم دور داده به آواز گریه آلودی گفتم لازم نیست اولی بود و... آقا او مرده است هیچ نفس نمیکند، همینکه مرد از جا - برخواست در روشنایی ضعیف چراغ چهره رنگ بریده زن آشکار شد، چشمانم از حدقه برآمدند باهام آن چنان می لرزیدند که اگر به دیوار تکیه نمیدادم

بی گمان نقش بر زمین میشدم نمیدانم چه گونه خود را به خانه رسانیدم. انشب در بستر چندین بار ازین بملو به آن بملو فلفله می ولی خواب نبود برخاستم تا بازم طبق معمول از توفان آن شب باران، از نسیم خوسه شگوار بهاری سخن بگویم و لسی قلم ریخ کنیده ام دیگر به فرما ن آن احساس خشکم در جاده سیود ورق ها پیش نمیروست باد روانه گو به نوک قلم خیره شدم دو قطره اشک به چشمانم نهض زد و من از پس پرده نازک اشک هادیدم که قلم قد کشید بزرگ شد، جان گرفت و زیانش به حرکت درآمد گویا شد و فریاد کنید: ای سیک مغزگریزان از حقیقت من دیگره کلم هوس های بیوج تونو سرخم، دیگر با گذشتن ه های بیق و میان خالی ات و داغ کن، زنده گو خیالی را فراموش کن.

# شیرجای در دکان بود

بعد قلم از دست افتاد در - جایش فلفلی زده با خاست پس پس رفت به دیوار تکیه زد آهسته آهسته قد کشید و در کالی - انسانی نفروفت، در کالی زنی، زنی که در آن خانه بد نام مرده بود، نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی قدر مسلم این که لبخند شیرین و لبان او را زهم گشود و به آواز - ملکوتی که هنوز هم در گوش هایم طنین انداز است گفتم: آن ورق پاره های دیووزی را باره کن، چیزی به درد بخوری نیست، مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت اند برای پس دادن کفاره گناه هانت از حقایق زنده گو مسن و امثال برده او هام را بدر، شرح در بدی و شب زنده داری هسای مراد آن خانه بد نام بنویس. آری آن زن همان خانم طلاق شده من بود.

## چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۳

میرود، در وقت خود متکی می شود جزای بیند و مورد امانت و تحقیق عام و خاص قرار میگیرد. گفته معروف مرد می حکم مینماید که هر که دروغ گفت مرتکب سرقست نیز میشود، و هر که یکبار دروغ گفت، دیگر کسی به وی باور نمیداشته باشد. کودکان هنوز قادر به تفکیک واقعیت از خیال بردازی نیستند زیرا آنها هر چه را در فکر دارند

به زبان می آورند، قلم خیالی می که در مغز کودکانه خطور کرده، می تواند واقعیتی را نیز نشان دهد. آنانی که به سن بلوغ رسیده اند، طبعاً میان قصه های خود ساختا و خود یافته و حقیقت میتوانند سرق قابل شوند، اما این تفاوت رانسی شود به کودکان درست تفهیم کرد، با وجودیکه کودکان می آموزند که وجدان و اخلاق چی استند، چه برای شناخت دروغی مبدون

نتیجه اند که ((در واقع چهل درصد انسانها، حتی اگر نفیقت شخصی شان نیز در میان نباشد، دروغ میگویند)) پس هر که و چنین نفس را در وقت دوست امکان دارد. لحظه بی صادق باشیم و از خود به رسم که آیامه کدام بیعانه در پس بهانه می استیم، چی قدره حقیقتی خود مان نیز اند کی انزود مینماییم و سرانجام انواع و اقسام گونه گونه بی دروغ وجود دارد که هر که در جایی خود، مقصد و فرض را بر آورد، می سازد

# صدایی که در خون



و از آنکه چند روزی از نوازش این نگاه های مهربان بدو میمانند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست و ولی بعد می خندید و لبخند زن را بلخند یا سخ می گفت، زن خوش بود نزد مادر به مهمانی می رفت، او یگانه فرزند مادر بود، تازه به نزدیکی های میدان هوایی رسیده بودند که مرگ از کیننگاش بیرون شد. انفجاری رخ داد و فرساده های به هوا برخاست، لبخند بروی لبان همایون خشکید و قفسی بطرف زن و فرزند دید، هر دو و چو در رخت های قطع شده از ریش و در ریحولیش بخون غلطیدند او خیلی تلاش کرد تا فرزند را در آغوش بکشد انگشتانش با انگشتان او قفل شده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتاید ولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فرو شد خواست

فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زرقای یک جامه خشکیده گیر کرده بود، دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دورتش بیچیدند یاره های آهن همچون چنگک آهنین در قلب آرزو مند او فرو شدند زهر مرگ سرا سر وجودش را بر کرد و سیس فریاد در دناک او برای آخرین بار تا گوش آنانی که دورتر از او با مرگ وزند می پیچیدند آمدند راه باز کرد، او پس تا آسمان برخاست و دیوار سکوت را شکست، مادر - کرد که او که یک لحظه قبل گرمی

حرارت زنده می قلبش را بر کرده بود و باروشن جسمانش چون چلچراغ شب نور قلب شوهر را گرمی می بخشید سرد و خاموشی بسا کرد که خوشی در ریحولیش شوهر سر بهای مرگ گذاشت و گیسوان طلائی رنگه او که چون آبشاری از طلا تا شانه هایش می رسید چنان در خون تن او رنگ خورد که گویس خورشید را در افق سر بریده اند، تن ظرف و شکند و کرد که آنان - چون شعله آتش با هیجان بود در طاقتموسا کج رو است شد و بعد در کارمان و غلطید و نهال کوچک

وجود او اینگونه ظالمانه شکست محترم اصلی رئیس اداری اتحادیه زورنا لیستان ج ۱۰ - برادرش در مورد همایون رازبان میگوید: (مرگ همایون رازبان، خاننش و کودکش داغ همیشه بر قلب همه نشسته است - همایون هر جا که قدم می گذاشت آنجا را سرور و خوشی رنگ میزد به همین خاطر دوستان زیادی داشت، وی علاوه بر موسیقی به سپورت نیز علاقه داشت مدت هفت سال بویزه رشته (زیبایی اندام) زیاده مسورد علاقه او بود تازه کی ها در لیسه موزیک به صفت استاد مقرر شده بود که آن حادثه روانسوز اتفاق افتاد و دوستان او را در سوگ ابدی نشانید ۱۱۰

## ۷-۳ مین اختراع

اهم آراتاق برآمده به سخن و کتاب رفتیم. آنجا صدوق فلزی که روی آن شیشه بزرگ نصب بود را بالای آن یک آئینه قد نما ایستاده بود توجه ام را به خود جلب کرد. مخترع با استفاده از نور مستقیم به شاگردش پول داد تا نیم کیلو گوشت و کمی کچالو بیاورد. شاگرد رفت و مخترع به توضیحات آغاز نموده گفت: تا وقتی که شاگرد گوشت را بیاورد، تا عملاً بختن آنرا ببینیم، خوب است درباره ساختن آن صحبت کنیم. این صدوق فلزی دود یگان دارد و از دوطبقه آهن جادوگره توسط پنبه از هم جدا گردید ساخته شده است. طوری که می بینید قسمت بالایی آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده و در ضلع عرضانی اول آن یک آئینه که توسط دست می توانست تغییر موقعیت داده شود و در ختم کار روی صدوق قرار داده بسته شود وجود دارد.

طریقه فعالیت آن به شکلی است که این دیگدان آفتابی در مقابل تابش شعاع آفتاب قرار داده میشود طوری که شعاع کاملاً به روی شیشه بتابد و توسط آئینه تقویه شود (این وضعیت توسط انعکاسات آئینه به آسانی تثبیت میشود) بعد مواد غذایی که برای غذای جاشته یا شب در نظر گرفته شده (هر چه که باشد) در دیگ هایها دی وطنی یا المونیمی همراه با روغن پیاز و ماله دیگ انداخته شد و بالای دیگدان ها قرار داده می شود که در مدت زمان کمتر از آشوب یا مخلط برقی وجودی بدون آن که کو چکرین معرفی شده باشد و سیا بدون آن که دود و سیا می دیگدان بزند و راندیت کند، مواد بخته می شود. پلی خواننده: مزین: شاگرد گوشت و کچالو را آورد و مخترع در مقابل چشمان آنها را توت کرد و همراه باروخن و پیاز و نمک در بین دیگ (( روی )) وطنی

انداخته داخل دیگدان آفتابی گذاشت و شعاع تابش آفتاب را به آن عیار کرد. ساعت را قید کردم، ۱۰:۳۰ قبل از ظهر بود. آنچه برایم جالب واقع شد این بود که مخترع، گوشت و کچالو را یکجا در بین دیگ انداخته و وقتی علت را پرسیدم گفت: پلی، اگر بالای دیگدان های آتش، برقی و آشتوب دیگ را بگذاریم و کچالو را با گوشت یکجا بیندازیم، کچالو آب می شود و در حالی که گوشت هنوز خام می باشد و به همین خاطر است که اول گوشت را می اندازند و وقتی کمی نرم شد باز کچالو را با آن مخلوط می کنند. ولی خوب این دیگدان آفتابی را بنیست که همه چیز را همزمان بخته میکند، نه می سوزاند و نه آنرا خراب میکند. پلی خواننده: گراند رسباون مواد که ساعت ۱۰:۳۰ در

بین دیگ انداخته شده بود ساعت ۱۲ جاشت توسط شعاع آفتاب بخته شد، و من آنروز هممان مخترع شدم، غذای (آفتابسوز) را یکجا با مخترع صرف کردم، واقعا بسیار مزه دار و لذت بخش بود. در حالی که به فکر نور گرفته بودم و در این شرایطی برقی، بی تبلی و بی چوبی به این می اندیشیدم که هر هموطن و همشعری ما فراوان - فراوان به این دیگدان ضرورت دارند، از مخترع پرسیدم: چرا این اختراع تا نراد معرفی فروش و استفاده هموطنان قرار نمی دهد؟ برادر: این دیگدان را برای همین ساخته ام که در خانه هر هموطن ما - به خصوص در کشور ما که چار زمین کشور آفتابی جهان است وجود داشته باشد و هموطنان بتوانند نه تنها دیگ خود را به آن بخته کنند بل که خمیر خود را نیز با آن بپزند و آب جوش خود را نیز تهیه بدارند. علاقتان چطور می توانند آنرا به دست آورند؟



# مردنی سواله ...

بقیه از صفحه (۵۱)

سال دیگر را در دست زندانی شدن هم افزودند .  
**چون جنایتی ؟**  
 مگر شرط است جنایت بکسی که بندی شوی ؟ من که جنایتی نکرده بودم ، صرف یک مراد مقرر سایکل را که خوش آمده بود از شهر گفتم دزدیدم ، این بار سه سال را در زندان ماندگار شدم . یک روز با هم آزاد شدم ، پس از این گزاردهای پروگرامهای بهیسی داشتیم از کبسه بری و دزدی و همیشگی و قمار و ... اما تقدیر را تقدیر بکنج ماه مراسم بود در آن سویی اند یوارها ، در جاده های آزادی داد ، و درست در راه پلجم بود که محکمه ملنی ، برای پانزده سال زندان را من جمله اعلان کرد .  
**چشمها زخم جنایت کرده بود پند ؟**  
 نخیر با ! چی جنایتی ! تنها ۲۸۰۰۰ انفغانی پرسول گوسفند فروش را دزدیدم و زندانی شدم و اتفاق خوبی پیش آمد که پس از پنجسال حبس مرا بخشیدند . بخشیدن آن چه که من نمیتوانم بر خود بقبولانم من نمیتوانم تقدیر را بخش نمیتوانم مادر را بخش ، نمیتوانم پدرهام را بخش و نمیتوانم چشمهای را که بر من چون بیگانه بی میبینند ، بخش من نمیتوانم چنگهای قاضی را بخش که هرگز انانی را که مرابه ضایقت گذارانه زندگی دزد ها دور کردند ، مجازات نکرد ، نمیتوانم قانونی را بخش که در آن استثنای تربیتی برای محکومی موجود نیست و یا اگر است ، دور اصل است ، نمیتوانم بخش همه مجازات کننده-گان را که تا حال نخواستند اندک از کم مرا از اعتیاد برهانند ... آیه بارسی از آزادی دوباره سرسازم ساختند انسان تازه آزاد شده ، پیر با حالتی که هنوز نفسی به راحتی نکشیده ، تحت الحفظ در میاید .

هرای وازان جابه شهر مند ها ر لبا حی سر یازی پوشاندند و دوسا اول سر یازم را سوری نکرد ، بودم که زخمی شدم و از وظیفه فرار کردم و به کابل - شهر که در آن جاتها زندانی شدن را آموخته بودم ، شهر ماجرا هام ، شهر که جاده های پیش را اکثر از دیوارها و میله های زندانش دیده بودم ...  
 این بار چند ماهی راهی حیت سر یاز فراری به زندگی بر ما جراد امسه دادم تا این که باز زندانی شدم ...  
**جنایت تان چه بود ؟**  
 - من که جنایتی نکرده بودم ، صرف هشت هزار انفغانی را دزدیدم ، بودم و دستگیرم کردند و محکوم شدم به هفت سال حبس و تا هنوز پیش از دو سالش را سپری نکردم ، پس شما که هیچ جنایتی نکرده اید ، باید پنج سال دیگر هم در زندان بمانید ؟  
 - نخیر ده سال دیگر .  
**چرا مگر شما جنایتی در زندان کرده اید ؟**  
 - نخیر جنایت نکردم ، منتهی جلدی پیش به جرم قاچاق هیروین در زندان ، محکمه بر ایسم پنج سال حبس و دیگر از افزود . فکر میکنم من باشنیدن ماجرای - آخرین باز زندانی شدنش ، پسند میکم ... او دست به جیب و او سکت گرانها پیش برده ، قوطی سگرت سخی را که میدانم یکی از شمار قیمتی ترین سگرت های شهر است به ( دست گرفته ) برای تعارف میکند ، همزمان با آن که رد میکنم ، میهرسم که ؛  
**کسی به زندان نزد ت منی آید یا خیر ؟**  
 میگوید :  
 نه ، هیچکس !  
**مهارت را کی میبرد از ؟**  
 - دوستان و یاران زندانم !  
 سهیم هر چند درباره زندگیمش بی پرواست ، اما روانش تند از نصیحت

که گوی از هنگام زاد روزش تا اکنون با اوست ، برای من ، نگاه های پیش آرام و بی معناست و چشمهایش قه گوی نشانه تریاک است ، یکبار دیگر نگاهم به چین و چروک گردنش میافتد ، کسی نگاهم را نمیتوانم سکوت و نگاه ماکنجکوی نگاههای ما را افزونتر میازد ، از خیره ماندن نگاهم به زخم التیام یافته گردنش ، در میاید که چی میهرسم ، میگوید :  
 پنج بار ، پلی پنج بار شما خود کنی را در خود یافت ، بسیاری با تیغ ریش تراشی ، این رگم را برهنم ( رگ بلند دستش را نشان میدهد ) زمانی با هام را در یارکف دست هام که هنوز زده های جرح با - قیمت زمانی هم خودم را حلال کردم که گردنم هنوز تصویر آن را در خود دارد ، این پنج بار خود کنی - توان مقابله با زنده ماندن را - ندانستم ، در هر بار نجاتم دادند .  
**نجات از مرگ با زنده چی میا از تصمم ؟**  
 - من میخواستم از این زنده گم نجات پیدا کنم ... اما زنده انباشتم میخواهند مرا امانت فردا نگذارند ، اینان توان نجات دادنم را از مرگ دارند ، اما هرگز نمیتوانند از تصمم نجات دهند ...  
 او در حالیکه به دیوار تکیه میزند و با چوب گوگرد به روی خاله رسمهای دیاره بی میکند ، میخواهد بی بیان قصه مندا نه گذشته اش را تصویر نماید ... گذشته بی که برای بر ما جرای بودن ، برای سرور چون شدن و همیشه زندانی بودن او نقش داشته است ... او دیوارها را چون خود میباید ، او باد دیوارها بزرگ شده و اماند رشک های - زنده همیش این دیوارها چیزی نکرده اند که تخییر باید ، او آسمان را از بلندی این دیوارها میبیند ، از - آفتاب در یاری این دیوارها همیش را میخواهد ، از رویاها و خیالهای جوانی در این جا همش را می خواهد و میسازد پنج بار خود کنی ناگام حالا ستم زنده گمی میخواهد ستم نان و آب و هوا میخواهد و هرگز دست ندارد تسلیم خستی شود ، در استدلایها پیش به خود حق نمیدهم من فکره اش را پنج تلقی کم ، او در میان دیوارها نشسته ( بعد از ) خود را ( داد ) افاده میکند ( داد ) او همین است که تا حال زیسته و پیدادش خاموشی

و جزش است .  
 او سلولهای بیشتر زندان ها را دیده ، تحقیق داده ، غذا خورد و کارشاقه کرده و آزاد شده ... او به خاطر بی ( جوچه ) مشهور شده که در کودکی و نوجوانی از قانون دور گردانده و درفش آینه اش را بر سکوئی مدرسه ، دزدی و غارت بسر افراشت و در طفولیت آن درفش را با خود به زندانها برد ، هرگز دست ندارد خود را جانی بکار معرفی کند . او هیچ عملش را جانی نمیکند ، گفته بود که راه خاطر می آورم ، جانی تا وقتی جانی نیست که گرفتار نشود ) .  
 اما او به این گرفتار شدن ها و دستگیری ها باور ندارد و شاید هم حساب نکند .  
 ( جوچه ) پس از اولین بار زندانی شدن در طفولیت تا حال طولانی ترین دوره آزادی را بیشتر از نه ماه سپری نکرده ، و به گفته خود شد در این آخرین باز زندانی شدن و افزونی پنج سال دیگر توقیف هیچ آماده گئی نداشته و زیاد دق آورده است .  
**فرار از زندان برای مشکل است ؟**  
 - تجربه کافی دارم و میتوانم فرار کنم ...  
**پس چرا ؟**  
 - میخواهی بهر سی چرا هنوز هم در عقب دیوارهای بلاک ؟ - بل جرحی انتظار آزادی را میکنم ؟ راستش در لهره همیشه گمی از تعقیب شدن در ادان ، آن قدر که تشویقی نزدیکترین پروگرام سرت را ندانم ... درین گفتارش صداقت قرار - بازانه را میبایم ، وقتی به رسمهای که بر زمین نقش میکند ، وقت میکم و تلاطم درونش را از لوزش لبهایش در میبایم ، رسمهای سرگردانی یک روان انسانی میماند که تقدیر شان اندوه نسلی را با او قصه کرده باشد ، رسمها تصمم ندارند ، رسمها دستخوش هر لحظه معاوضه میشوند و آن که پاک میشود ، با آن نه دوباره نقش میشود ، یکمسه . زخمهای یاها و کفهای دود دست سرور جوچه ، به باره های رسمهای زمینش میماند به اندوه و درخت پاییز خورده بی که بر سرش سقیست و - پیوسته راه بالا ، راه سفر را پیش گرفته و میچنگد ، حرکات دشتش را تعقیب میکنم ، لوزش مردانه پیسی

# دیباچه و نون

د (۸۲) مخ پاتی  
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -  
 نیا خونه کوي . زه چی کله پم  
 گچو خونکی کم گل وتوم ، سو  
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه دي  
 ارا باندي بهمزد اوډگل به مساي  
 پس خنی ورسره راشوي ، د امله  
 چی زه د تولوخلکوته پم مغود  
 شخصی کور شخصی وله له دي -  
 ډول پینو خغه به امن ده .  
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی  
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی  
 به راته گوته به غانی پاتی شی .  
 زما د خا نکو تر سپړي لاندې -  
 چرسانو ساتی خانه جوړ کړي  
 ده او د نفس له پاره د تازه هوا  
 په اریان پم . وخت نارخت مسی  
 شاورخوا د قار وهلو خاد رهم اوا -  
 رزي اید دي به خنگه کی کله  
 کله د میلی د خوز ویرکوشاد هم .  
 خود پینو د غولونو (مجنونانو))  
 له لاشه به زره سوړي ، سوړم .  
 امله چی کم وخت دغه بیبرسي  
 مجنونان زما تر خانگو لاندې له  
 خپلو بیلاناوسره لیدنه کتنوکړي .  
 نوبیا په چاکو پامخ باندي دغه  
 د ملاقات ورغ زما په تنه کی حله  
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . پونیم  
 ظالم بده اگزې چی د سپیلو له  
 پاره می به تیرگی پاره باندي -  
 پینې اولاسونه غوښوي او پامی هم  
 په چاکو او لوړ باندي پوستکی  
 اروي . که کومه میوه دانه می به  
 خپلو خالکوکی را بنکاره شوه ، سو  
 بهامی به ډانگونو وهی اوبه تیکو  
 می ولی ، ته به وایی چی زلمدوي  
 په وړاندې گناه گاره پم . زه نه  
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته  
 وایی . که د خدای لچ ا بده .  
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه  
 په رشتیا هم چی گناه گاره پم ، کلونه  
 کلونه تیر شول چی به همدې خبره  
 باندي جرت وهم . خو تیره ورغ  
 دغه پرازان راته خرگند شواوهغه  
 دا چی پوتن می به تیرگی باندي  
 خا نگه غوښوله ، خو کم بانصافه  
 لاروي ورته وویل :

د (۸۲) مخ پاتی  
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -  
 نیا خونه کوي . زه چی کله پم  
 گچو خونکی کم گل وتوم ، سو  
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه دي  
 ارا باندي بهمزد اوډگل به مساي  
 پس خنی ورسره راشوي ، د امله  
 چی زه د تولوخلکوته پم مغود  
 شخصی کور شخصی وله له دي -  
 ډول پینو خغه به امن ده .  
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی  
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی  
 به راته گوته به غانی پاتی شی .  
 زما د خا نکو تر سپړي لاندې -  
 چرسانو ساتی خانه جوړ کړي  
 ده او د نفس له پاره د تازه هوا  
 په اریان پم . وخت نارخت مسی  
 شاورخوا د قار وهلو خاد رهم اوا -  
 رزي اید دي به خنگه کی کله  
 کله د میلی د خوز ویرکوشاد هم .  
 خود پینو د غولونو (مجنونانو))  
 له لاشه به زره سوړي ، سوړم .  
 امله چی کم وخت دغه بیبرسي  
 مجنونان زما تر خانگو لاندې له  
 خپلو بیلاناوسره لیدنه کتنوکړي .  
 نوبیا په چاکو پامخ باندي دغه  
 د ملاقات ورغ زما په تنه کی حله  
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . پونیم  
 ظالم بده اگزې چی د سپیلو له  
 پاره می به تیرگی پاره باندي -  
 پینې اولاسونه غوښوي او پامی هم  
 په چاکو او لوړ باندي پوستکی  
 اروي . که کومه میوه دانه می به  
 خپلو خالکوکی را بنکاره شوه ، سو  
 بهامی به ډانگونو وهی اوبه تیکو  
 می ولی ، ته به وایی چی زلمدوي  
 په وړاندې گناه گاره پم . زه نه  
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته  
 وایی . که د خدای لچ ا بده .  
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه  
 په رشتیا هم چی گناه گاره پم ، کلونه  
 کلونه تیر شول چی به همدې خبره  
 باندي جرت وهم . خو تیره ورغ  
 دغه پرازان راته خرگند شواوهغه  
 دا چی پوتن می به تیرگی باندي  
 خا نگه غوښوله ، خو کم بانصافه  
 لاروي ورته وویل :

حرفش خاک جاده رابلند میکند و  
 شاید حالامهمانی زندانیان به  
 پایان رسیده ، شاید بندیاران  
 دعای میکنند که د پروظیفه یا یوازی  
 شان ختم شود و شاید . . . .  
 بلند شدن خاک و گرد زمین با آمدن  
 موتر سروید پگرافکان رازهم  
 میاشد . . . . .

د اخل سرویس جا میگیرم همه  
 ما برین مانند فرزندان زندانیان  
 شان خسته بودند از تر به ای -  
 دیوارها بدر آمده بودند ، دستان  
 همه مانند من مهروامضا و نمسره  
 اخورده بود . به دست نگاه کردم  
 رنگ مهروامضا ، پاک شده به چشم  
 میخورد ، به یاد دستی افتادم که  
 در آن همه بی با همه تقدیمی خالکوکی  
 شده بود و دیواره آن کلمه را -  
 همان دستها که نوشته بودند ،  
 پاک کرده نتوانست بودند . کلمه  
 خالکوکی شده ((مادرا)) به  
 دست مجرم پسر بود ، پسرکی که پله  
 مهر زندانی بود و آن نام اسار عرا  
 به او زنده می میگفت .  
 و شاید در تقدیر همان دست ،  
 جنایت کردن و جپاول نمود  
 نوشته شده بوده و د زین نام ما در  
 تقدیری برای مادر ((سور))  
 آنگه از هوس تشبیه شده بود  
 چی تقدیرها !

- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !

## میراث

د (۸۱) مخ پاتی

د تیرخان پوره نوي نوي دي زلمی  
 دي ، وطاخان هم د پښتون -  
 دود سره سم ټول د ولس خلك را  
 ټول كړل اوډ پوځان مجلسي  
 ترڅ كې يې د سالم پگړي د اكبر  
 خان په سروتر له ، اكبرخان و -  
 روزي زوي مور سره د سالم كور ته  
 ننوتل او د پورود مور وسته دغه تر لې  
 د روزه د دوي پرمخ خلاصه شو  
 او د مور او زوي شپې ورسې -  
 دغه انگرېسي سپړوي د سالم  
 خالسي لجاې په اكبرخان ډك شو  
 خود صد اريان نرسره نشو .

ادش ، پولیس میورد . . . . اما  
 زود معتقد میشم که در آن صورت  
 کدام سرور چوچه د پگړیا پامه  
 د سنگیر میگرد .  
 صدای هم مانند زندانیان ، مهر  
 د وپانرا متوجه آن میسازد که باید  
 آخرین حرفها را تبادل کنیم همین  
 خدا حافظی ، شماره بی از یک  
 تلفون را برابرم میدهد و میگوید  
 میتوانی نزد مادر مراجعه کنی  
 بقیه هر بخش حیات ما را از او -  
 پرس . . . .

د رحالیک از او سپاسگزاری میکنم  
 ، او به گونه شوخی میگوید :  
 \* اگر واقعا کیسه بر ما هراستی  
 برای پگړو که کدام جهم پرسول  
 است . . . .  
 میگوید :  
 - چند دقیقه بمانید ، بروم .  
 با او به راه میافتد ، ناگهان د .  
 برایم میایستد و میگوید :  
 - در حجب پورا همتان کافند  
 هاست ، در حجب راست بتلو همتان  
 فلزات است و در حجب چپ شما  
 بول به درد به خوراست .

از تعجب به سویی او خیره میشوم  
 به خاطر تمدیق این شناختش  
 محتویات حجب پورا همتان را که استاد  
 همتان است ، حجب راستم را که  
 کلبه هاست و حجب چپم را که بسول  
 معاشم است ، به او نشان میدهم  
 با بی تفاوتی و بسیار عادی میگوید  
 این که حرف مهم نیست . . . با  
 خنده و تعارف خدا حافظی میکنم .  
 آفتاب تنور ، عمودی شده ، تف  
 تا پستان جاده داخل زندان -  
 انسان را می آزارد ، زندانیان  
 کارگر ، د پگړ زمین را نمیدرند ، به  
 زیر سایه های صارت پناه برنده  
 دانه های عرق خود را میچینند :  
 آمد آمد گراچی طعام چاشت -  
 است مثل های چمک زندانیان  
 داخل د پگهای سپاه که بر استند  
 از ماش جوش خورد ، میشوند و  
 همان طور آب چکان دین گروپ  
 های زندانیان ناید بد میشوند  
 شماری از سربازان ، بهره های  
 شان را معاوضه میکنند ، شماری  
 بپلهار و سایل کار را جمع میکنند .  
 همین خارج شدن از د روزه های  
 زندان ، نشانی های دست و پسر  
 میشوند ، سرویس انتقال بهای و از  
 زندانیان به شهر آمد ، حرکت  
 است قبل از رسیدن به موتر ، جای  
 باقی نماند ، پسرک نگران اجازه  
 بالا شدند نمهد ، موتر -

دارد که بیانش را در ترسیمهایش -  
 جستجو میتوان کرد ، میخواهم از  
 رسمش دیده بردارم و نگاهم را به  
 نگاهش بند وزم و گفتارش را بیشتر  
 تخریک کنم که یک بار میبینم در بند  
 دستش کلمه پاک شده ، مادر خالکوکی  
 شده و دیواره کوشش شده ، که پاک  
 شود ، زبان نگاهم به نبشته خیره  
 میماند ، سرور که گویی تازه چیزی به  
 خاطرش آمده باشد ، به پاسخ  
 نگاهم میگوید :

- این جازمانی از روی حفاظت  
 و احساس احقانه ، کلمه (مادرا) را  
 خالکوکی کرده بودم . . . . .  
 \* چرا این قدر خیره است ، اصلا  
 با مشکل میتوان آن را خواند .  
 - بلی چون چندین بار بی  
 از نامت از نوشتن این کلمه کهرلی  
 همه مقدی است و برای من منفور  
 این ساحه دستم را اندر رسوزنه  
 کوبیدم که خون سرازیر میشد و  
 ادامه میدادم که پاکش کنوید -  
 بختانه هنوز هم آثارش باقیست . . .

من نمیتوانم زیر تاثیر این حرفهایش  
 بروم اما نمیتوانم ردش کنم ، مادری  
 که سر نوشت فرزندش را چنان به  
 بازی گرفت ، پدری که وقعی  
 نگذاشت که پسرش تریکی شود یا  
 نشود ، خانواده بی که شاید  
 شب زفاف والد پشان ، آغاز مرد  
 شان پیش از زاده شدن شان بود ،  
 خانواده ، بر باد رفته ، خانواده بی  
 که هر کدام زندانی دیده و هر کدام  
 هنوز به همد پگړ نمیتوانند برسند  
 مینا کوچی خواهر سرور ، یکی از سابقه  
 دارترین زندانیان محبوس زنان  
 ولایت کابل اکنون عقب میله های  
 زندان نفس میکشد ، سرور از مادرش  
 هیچ خبری ندارد ، پدرش را در  
 پستندیده ، او تهاد و مستی  
 زندانی و زندانیان را خوب  
 میشناسد ، او احالاد پگړ به معنی  
 (چوچه) نیست او کوهیست بر از  
 با روت عقده و بیخی . . . او د پگړ  
 در سیست از طلاق او مود لیست از  
 گل بی آب بت سازان عیش و هوس ،  
 او سرا یا مخالفت است او نمیتواند  
 به راه من و به رسم تو گام بردارد ،  
 او راهی را گزیده که برگشتن از آن  
 را ناممکن میدارد . . . .  
 مادر انسان از دست جاده -  
 زنده می گنجان با بیانه های  
 بیگانه به همد پگړ میخواهم خود را  
 بیایم و هویت ما را به همد پگړ تحویل  
 بدهم .  
 با خودم میگویم اگر او این استعداد



# حضرت محمد...

د (۹) مخ بانی

اوله همدې سببه علم او عمل کی د ویره توپیر نشته اوله همدې کبله ویل شوي دي چه الاعمال بالنیات هر عمل د جسماني فعل نه بخوایه د هني عمل کی موجود وي نوله همدې کبله عمل تل د هن ترجمان بلل کیږي مونږ چه په زبه هرڅه ووا یولیکن پرکوم اصولوچه په رشتیا یقین لرو هغه باندې عمل کوو په همدې سبب د اچه وایی علم نیکی اوجمل پدې د د اهلک صحیح د د خکه عمل د انسان د منافعت پرده له مینحه وړي کیږي وختی له علم څخه تیر شو نو اسلامی عقاید هیڅکله په خپله اصلی څیړي او بڼې کی نشي پاتی کیدی اونه ایمان د ایمان په شکل کی پاتی کیدی شی او د هغه نتیجه همیشه اخلاقی انحطاط په شکل کس میدان ته راوړي.

زمونږ عمل زمونږ د ایمان معیار دي او همدان شان زمونږ علم هم زمونږ د ایمان معیار گنل کیږي د رسول کریم (ص) د مبارک میلاد د یادگار په موقع کی د بی عقیدي کسانو لپاره یو پیغام دي او هغه د اچه که چیري هغوي ژوند ون اوانسلی نی ژوند کول نوآري نوهغوي یواځی د ژوند ون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوندانه فلسفه او مذ هب د ځان ته غوره کړي او د فطرت پردي په نیا پان تراوی ترڅو چه د هغوي په ژوند ون کی مقصد بیت پیدا شی او د مسلمانانو لپاره یو پیغام د اچي چه هغوي دي د آخرت د نجات په نامه له ژوندانه څخه تیر شته نکوي بلکه د ژوندانه صابیل دي سره را ټول او د پري تیر وخته د یو قبایله ورسره وکړي چکه د اخروي نجات لپاره یواځی د رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافی ده او که چیري دي د خپل مذ هب تبلیغ کوا د نوآري نوهغوي دي پخپله د دنیا واکو مخی ته د عمل د نمونی په څیره کی راوړي.

# جوانه یی از...

بقیه از صفحه (۱۹)

ز یاد است که اگر قرار باشد، همه آن را فرابگیریم، باید صبر و بر سران بگذاریم، مثالی می آورم از اوسن و نوز سینه‌گر بر جسته هالموود، او برامون طریقه وچی گونه کی آفرینشها پیشه درد نیای سینه، میگوید (پایسن مد یون جهل خود هستم) یعنی مد یون عدم آگاهی از راه و روش دیگران، امیدوارم شما هم درصک چنین وضعیتی قرار نگیرید.

فکر نکنم.  
آ جی کارهای روی دست دارید؟  
- والله رسامی را که برای خودم برای دلم، برای آرزوهای هوای التیذ اند خاطر، انجام میدهم. زیرا در این شهر خریداری ندارد، کسی به دنبال این کارها نیست مگر این که خدا مدد کند تا به قول حافظه: (که بجز گوهر خود را بیه خریدار دیگر).

اما بکار هم نیستم خدا اخصبر دهد، مناسبتهای مختلف را به هر مناسبتی شعاری فرمایش داده میشود، من مصرف خطاطو شمارها میشم بیشتر هیچ حق الزحمه می، وگه با اندک کسی بستند میکم، همچنان نگاهمسی لوحه مینویسم. پوسترو و سکارها نیز تهیه میکنم.

به امید آن که سنگان بسیار دیگران شکوه پاره اش را در شکل و محتوای نوین و امروزی در پیاده و بر شمار فرهنگیان و هنرمندان همانند چند سال پیش، اگر نه در کیفیت، کم از کم بر کیفیتش بیفزاید.

را امیدانستم، صرفاً تشویق معلم رسم برلم مهم بود. کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت میبردم، و در واقع گهگاه که گذشته های خویش را در آن - میواقتم، احساس عجیبی پیدا میکردم تا شای رسم های رودخانه جنگل تپه های سبز، درخت کنار رودخانه دوشیزه با خلسه بی هاشقانه کنار آن نشسته و خیره خیره، سر را مجدوب خویش میکرد، بدینگونه کم کم با تاثیر پذیري از دیگران به رسامی پرداختم و در کنار آن به خطاطی نیز.

از کدام سبک وکتب در نقاشی استفاده می کنید؟  
- والله، به هیچ سبک وکتبی آگاهی کامل ندارم، نامهای این و آن را میفهمم، اما همانمیدانم که در این جا نه کورسیت و نه هم کتابخانه، مجهزی، و نه کسار آژوند گانی اند اندر چه زمینه (شماره یزدگرد کوهی سنگانسی که حالا حوصله اش را ندارد)، و اگر نبوده اند هم حالا بسا دکانداران و بابه کارهای پرور آمد دیگر بود اخته اند، گویسی دیگر آنان را با آن باره برهنه سر آشنایی نیست به بدین ملحوظ با تاثیر پذیري از رسم و آن رسم نگاره گری می کنم، وگه دل خویش را عرضه میدارم، این که به کدام مکتب مربوط میشود، خودم هم نمیدانم.

آ باری بچنین وضعیتی گهگاه خود، موجبات پیدا می دهدت های تازه بی راه، فراهم می آورد، زیرا حالا در مسو او د گوناگون آن قدر راه و روش وکتب

# عطریات

بقیه از صفحه (۳۰)

بوده است. اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت و در کجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می ساختند معلوم نیست، اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی از جمله کتابهای چینی و هندی بیش از ۱۵۰۰ قبل از میلاد در قسویکی از قسرون ها باقی مانده های از روغنیات و عطریاتی را یافتند که هنوز خوشبویی داشتند.

در آن هنگام برای ساختن روغنیات و عطرها گل های رنگ رنگ، از جمله گلای، نرگس و حتی آب انگور را که در آن گل های خوشبو را ترکیب و استفاده بعمل میآوردند، تحول و انقلاب در پدید است آورد. دن برنهم یا (عطریات) بسرای نخستین بار توسط فیلسوف، پزشک و دانشمند بزرگ ابوعلی سینای بلخی صورت گرفت که تجزیه، شحمیات را به واسطه ای عملیه تقطیر انجام داده و برای نخستین بار عصاره ای گلای را به دست آورد، بدین ترتیب آساز و انکشاف علمی برنومی (عطریات) سبزشد و جان گرفت.

# قانون جدید ترانسپورتی

در فنلند درین تاریخ هم قانون جدید ترانسپورت توری وضع گردید که برای زمان افغانستان بلافاصله همه رانندگان مکلف اند تا در تمام شاهراه ها و سڑک ها بدون روستاها با چراغ های روشن در حرکت باشند و تمام بیاده روها در هنگام شب چراغ های دستی روشن کن را بپوشند.

# دوسيه های جنایي

بقیه از صفحه (۷۲)

از هر دو رجال خدا حافظین میسریم :

چرا این مسلک را انتخاب کردید و چرا دوستش دارید ؟

دو نفر در یک کلام حاضر جوابانه میگویند : (( از تن فروشی کرده خوب است ))

و این را به مثابه یک دفاهیسه کپسه بران میزنیم .

وقتی از محبس راه برون را پیش میگیریم نگاه به گرداب کسار جوی کثیفی افتد و به ناگهانی به فکر گرداب زنده می آید منی سینم از صف در مکتب بدینسو نوسهایی بوده از کپسه بری .

چه سنگدل و بی احساسی والدینی که نمیتوانستند یا نمیخواستند از جیب کودک کوچکشان آلاه باشند .

با خودم میگویم که در آنوقت - طفلک شاید برای یک دانه ساجق و یا خرید یک گدی برای بازی درز کوچک شد / اما امروز در صورتیکه تنها مجاز است هر چند بار زد - یکن را در رشمه زدنش شدن - برای پیشمیدهند و در هر بار بنده شدن نه گانه و نه معلی برای منع پرورش او در غرضه کپسه بری وقف خدمت میشوند .

در نیازی است که از مسلک رویگرداند در حالیکه موفقیت و تجربه لازم

# در جایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

را بدست آورده ، اگر این مسلک را ترک نماید چه کاری برای ادامه زنده می میتواند بکند ؟ چه کسی زن بدنامی چون او را به کارشرفخانه بی خواهد گذاشت ؟ پاسی میتواند از این مسلک کنار ببرد - وقتیکه راه مسلک بدتر را پیش گیرد و در رخ که آنوقت او یک روسپی و لگد شود .

نتیجه اخلاقی این خواهد بود که از مادران و پدران و همه افراد جامعه خواهان توجه و مسولیت به کودکان و نوجوانان شویم ، در روی و در نداد زخم های التیام نیافته یک نسل است . به آنانیکه کپسه برن حوزی سن را فقط به چند سلی و توهینی مجازات نموده از سر و سها به جاده میاندازند باید بفهمانیم که بعد از سووس حاملشان سووس های دیگری برای ادامه برنامه جنایتکاران کوچک خواهند آمد . پس بیایید نه لت و کوب و توهین کنیم بل این اطفال را -

آینده سازان وطن را به دست خازندوی دهم و پاکش در رفاه ادارات خازندوی کانونهای پرورش این اطفال گسترده - سرگردند تا نامل بعدی ما روگر و ناد و راد ریمانشان نداشته باشند .

بلی نعت خوانی ، طوری که گفتم ، مقام های خود را دارند . هر مقام همراه ساز در نظر گرفته میشود ، اما در وسبک وجود دارد نعت با موسیقی نعت بد و نوسیقی . در نعت بد و نوسیقی ، مقام ها در ادا در نظر گرفته میشود ، من برادرم ، بسد و نوسیقی میخوانیم ، البته که این سبک مشکل تراست .

\* ببخشید آیا نسبت به موسیقی تعصب استید ؟

- نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خوانده شود و من اذای بلند تر دارم ، لذا اشید بدون موسیقی را انتخاب کردیم .

\* سروده های نعتیه که ام شاعران را میخوانید ؟

- از بیدل ، حافظ ، شبیر سعدالدین انصاری ، عشق میر صاحب ، سنایی ، ناصر خسرو عطار را .

\* از کدام شاعران بیشتر میخوانید ؟

- از سنایی را .

\* برای خواننده گان ، در لجهای خواهد بود که در این خانقاه های شهر آگاه می باشید .

- خانقاه در شهر قندیس کابل در عاشقان و هارغان مومنت دارد و به نام ( خانقاه پهلوان صاحب ) معروف است . سابق از طرف شب در این خانقاه اهل تصوف و عرفان گرد هم می آمدند ، اکنون پس از نماز صبح روزهای جمعه ناگهان نعت خوان ها گرد می آیند و نعت نماز جمعه به نعت خوانی ادامه میدهند .

در نعت خوانی های خانقاهها چهار طریق وجود دارند :

قادر به ، نقش بند به ، سهرورد به و جسته ، که هر یک رهناهایی جداگانه دارند ، در خانقاه های اکنون پهلوان صاحب دارد ، هر طریق قادر به مروج است ، خانقاه جسته با ساز و موسیقی همراه است و این سلسله در اصل هنری میباشند که شب های جمعه برگزار میشود و میشود در آن استاد سرآهنگ ، در این طریق زیاده خدمت نمود ، است و اکنون محترم امیر محمد ، آن را ادامه میدهد .

\* تاکنون چقدر نعت خوان شده است ؟

- حدود ده کست .

\* آیا صدای خوب ، صدا و آقا صاحب میرفرخالدین را کسک نموده تا این همه موفق و معروف گردید ؟

- البته آواز خوب نقش زیاده دارد و نعت با الهجه و ادای خوب و برجسته و پر سوز خواننده میشود ، اما مراتب سر شرط اصلی موفقیت است .

\* آیا در این بخش ، آموزش و تحصیلات هم صورت میگیرد ؟

- تاکنون نی .

\* پس به همین سبب شما به تیاتر رو آورده اید و تحصیل تان را در آن بخش ادامه میدهند ؟

- بلی ، همینطور است .

\* در تلویزیون و راد یو جایی نعت خوانی چقدر است ؟

- طوری که به نند گان و شنونده گان در جریانند ، چنین برنامه ها بنا بر تقاضای مردم وجود داشته و یقیناً که وجود خواهد داشت .

به کپه باندي حره ت پیل تري او تقلید تري وي . درم صحنه ده . د به گزار گزار بی عادت کري وي . هغه بدن جور نیست داسی وي دوهم کيداي شس چی پلار اوور چی له کپه خشه د بی لاسی بی کپه لاسی وي . اوله هغویسی اندازه کارواخلی .

کپه لاسی خلو



# چگونه میتوان از پیری . . .

بقیه از صفحه (۲۲)

گرفته مفکوره (طولانی ساختن عمر) یاد نظر داشت دوره حیوانی - تنی شخصی شان به مفهوم چندین ماه است ولی در خصوص انسان به مفهوم ساله است و در نتیجه این مواد درخور توجه نتایج منفی را ببار خواهد آورد .

کارشناسان و متخصصان از آنجا عملی بدیده های دوران پیری به اختراع وسایلی کنترل متد آمی درجه حرارت بدن و در نهایت امر به شدت پروسه های میتوز بولیکر دل بسته اند . برای قدر دانسی این عامل ، کافیت بگیریم که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۰.۵ درجه میتواند (۰.۵) درصد به دوره -

**حیاتی انسان بیفزاید**  
سوال در اینجا است که چگونه میتوان این سرد سازی (ملایم) را به دست آورد .

اساساً پیشنهادات تازه فی اطراف انستیتوت جیرونتولوژی آکادمی علم طبی اتحاد شوروی که من اختراع همکاری انرادا بر صورت گرفته است ، نیم ماهه کشف باز دارندگان دستگاه زنتیک که تغییرات مربوط به عمر را کاهش می دهد ، گردیده ماند و طرفی را که خون حیوانات پیر را تصفیه می نماید ، از آزمایش کرده اند ، این میتوز جدید دوره حیاتی شان را افزایش داده و سرعت تغییرات متوسط به عمر را کاهش میدهد .

افزایش در طول عمر ، آنچنانکه مادرک کردن ، ام ، نه شکلی از - حیات تازه بخشیدن است و نه طولانی ساختن دوره عدم ثبات مفهوم از آن طولانی تر ساختن هر چه ممکن دوره قبل از ضعف

پیری است یعنی دوره که انسان ظرفیت زیاد گار بوتانسیل بلند خلایق را دارا است .

ضمناً در زمینه بعضی از تو - صیه های خیلی عادی نهاییه و اثر ثابت شده اند ، رژیم غذایی با کیفیت ولی با ارزش کم - لوری کمتر میتوان به عنوان - مثال ذکر کرد ، حتی اگر توصیه نشاد هنده گان قدیمی رانا - بدیده بگیریم ، در آستانه قرن بیستم دانشمندان در لابراتوارهای متعددی جهانی علمای دریافتند و تاکید کردند که رژیم غذایی محدود زنده می حیوان - نات تحت تجربه را در حدود (۵۰ تا ۱۰۰) فیصد افزایش میدهد - علاوه تغییرات مربوط به عصر به سرعت کاهش یافته است ، این امر نشاندهنده است که عین موضوع در خصوص انسان هانیسز صدق میکند ، مشاهده ای که در انستیتوت ما به عمل آمده - نما یا نگر آنست که هر قدر غذایی سابقه انسان پیر از نگاه کالوری پر ارزش بود ، به همان بیابانه تغییرات بتالوژیکی در سیستم قلبی و مجاری خون او بیشتر محسوس بود ، است .

لازم است همه وقت به خاطر داشته باشیم که خوردن زیاد ناشی از آن سرافرازیست پیرای انکشاف بیماری های که دوره - حیاتی انسان را کوتاه تر می سازد زنده می گردون تحرک و خانه نشینی عامل دیگر در زمینه است ، در تحلیل نهایی ، بسیار ری اشخاص مویه مونتاچ تجارب لابراتواری را که با پیری تسریع شونده سروکار دارند بالای خود عملی میکنند .

باید تاکید ورزید که سالخورده می یک پروسه مغلق و پیچیده است که جنبه های زیادی دارد و در نتیجه بهترین نتایج را می توان به وسیله عمل بالایی (نقاط داغ) بدن پیرو سالخورده به دست آورد ، هر چند طوری که قبلاً گفتیم که نتیجه گیری های عجولانه که تا هنوز هم خیلی کم است مجاز نبوده ولی در عوض آن عمل مجاز است ، البته کارشناسان تحقیقات عملی بدیده های دوران پیری در جمله اند ولی این جمله باید در حد و دالان و منطقی باشد .

حال ، اجازه دهید ، جنبه دیگر موضوع را که دوران پیری را چگونه باید سپری کرد و چه عواملی در ریشاشی ماندن ، نیرومند ماندن و سالم ماندن انسان حتی -

**دوران پیری نقش عمده ای را بازی میکند مورد ارزیابی قرار دهیم :**

فرانسوی ها با پیر زنده می گرد - (دوران سوم) می نامند و بدین ترتیب تاکید میوزند که در زنده می انسان دوران کمتر از دورانهای جوانی و میانه سالی نیست . از دوران سالخورده می میتوان جلوگیری کرد ولی میتوان آنرا به تعویق انداخت ، و محتمر از همه ، برخی از برابلم های - دوران زوال را میتوان در مجموع از بین برد ، ولی اینکار مستلزم سعی و تلاش وراقمی است .

اپلیا برونبورگ ، نویسنده در آستانه مرگ گفت : (تقریباً نوزده سال عمر من در راه آموختن اینک

چگونه مانند یک آدم پیر زنده می گم سپری شد ، تصور کردم که

چگونه از دست دادن امید بسیار زوال فزونی همراه است ، بعد در ایامی که جسم قبل از روح پیر

میشود و انسان باید بیاموزد که چگونه مانند آدم پیر زنده می کرد . این يك امر مسلم است که آدم - ختن زنده می گمی کردن دردوران پیری مشکل است ، زنده می گمی طولانی صرف وقتی سودمند است که بارد و شو ما به خسته می برای اطرافیان تان نگردد ، در غیر آن زنده می گمی خود ش خسته کن تمام میشود .)

میشود و انسان باید بیاموزد که چگونه مانند آدم پیر زنده می کرد . این يك امر مسلم است که آدم - ختن زنده می گمی کردن دردوران پیری مشکل است ، زنده می گمی طولانی صرف وقتی سودمند است که بارد و شو ما به خسته می برای اطرافیان تان نگردد ، در غیر آن زنده می گمی خود ش خسته کن تمام میشود .)

سیستم نازک عصبی آدم پیر خود نهایت حساس است ، بیوان در تطابق خود شان با حالات متحول مشکلاتی دارند ، چنانچه حتی در مقابل واقعیه خوش آیندی چون انتقال به يك ایارتان جدید و خوب واکنش خیلی جدی و تاثر آوری را نشان میدهند ، در يك ایارتان جدید همه چیز برای شان بیگانه ، نا راحت کننده و ناخوش آیند جلوه میکند ، مشکلات و ممانعت های اندک باعث میشود تا بیوان انسرده و میا - یومی گردند .

انسان همینکه به سوی پیری می رود با گذشت هر سال در و -

ستان خود را از دست میدهد و به ندرت در استان جدیدی می باید ، روابط ده ها از هم

میگسند ، انسانیکه در دوران جوانی ایش آدم خوش شترسی

بوده به آدم ستیزه جو وزود - رنج مهدل گردیده و هر کسی را

به خاطر کوچکترین چیزی و هظ و نصیحت کرده و از او گلگه و شکایت

سرمیدهد .

آیا باید گفته شود که پوی انسان سالخورده تاجه حد ضرورت

حیاتی است تا این بدیده یا مرحله تازه را به سهولت بپذیرد

وضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلوه

دادن برابلم های کوچک پیر -

# بایسکل و ورزش

بقیه از صفحه (۷۰)

ورزشکار می تواند هر نوع ورزش دیگر را نیز در کنار بایسکلرانی به بعضی ببرد ولی در خورد یاد آوریم که ورزشکار باید دارای رژیم غذایی منظم باشد و به خاطر پایین آوردن فشار و داشتن انرژی ذخیره می باید همسوار بادام و هسته صرف نماید تا در جریان تمرین و مسابقه فشار سریع داشته باشد.

تفاوت بایسکل سپورتس را با بایسکل های عادی چه گونه وانمود میسازد؟

بایسکل عادی از لحاظ ساختمان خود دارای وزن ثقیل در حدود بیست کیلوگرام فول می باشد، اما بایسکل سپورتس سبک و دارای وزن ۹ کیلوگرام بوده و اندک آن کج است، که ورزشکار می تواند موازنه در مسابقات و باهای خود را یکسان ساخته و سرعت آنرا بین ۶۰-۷۰ کیلومتر بر ساعت بسازد.

لا محمد احسان نظر خود را در مورد ورزشکاران این روشه ابراز داشته گت:

ورزشکاران باید در کلبه ویا گروسی که تنظیم هستند، تمرین نمایند و افتخارات شان مربوط به کلبه شان باشد، و طوری که دیده میشود، بعضی از ورزشکاران خوبی که در مسابقات کلبه تنظیم هستند اما کلبه های دیگر آنان را در بدلیسول خریداری میکنند.

وی در پایان از ریاست المپیک تقاضا نمود تا در صورت امکان از خارج کشور بایسکل های جابه جایی سپورتس وارد نمایند تا در وقت سرما ورزشکاران در اتاق های ورزشی بتوانند به تمرین بپردازند.

دانشمند بزرگ گوته، فاست را در ۸۲ ساله می نوشت: تیشیلن، برنارد شاو، لیوتولستوی و بسیاری از مردان بزرگ زنده می طولانی و پرباری داشته اند.

قانون ببولوزی نیز همین است که گذشت عمر بر اعضای که بیشتر فعال اند و زیاد کار میکنند کمتر تا شیر داشته و هم چنان در پیرت به سراغ آنها می آید.

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت های دفاعی خاصاً حافظه بیشتر نتیجه عدم موجودیت محرک ذهنی بوده تا کبر سن، هرگاه در ماغ بر ضد پروسسه انداخته، عمل کند، باید موضوع را زیاد انجام دهد، این موضوع را طیب جاییانی پاکشویو میسوزاواکه مطالعه و بررسی ماورای صوتی در ماغ افرادی را با عمر های متفاوت انجام داد، مطالب فوق را توصیه های زیر میتوان فنی ساخت:

- ۱- به خاطر داشته باشید که مطالعه کردن در حالت افتاد و دراز کشیده به حافظه زیان میرساند و آنرا کند تر میسازد.
- ۲- خوردن غذاهای سنگین و سفت شدن بافت ها را از قبیل پنیر، پنیر خانگی مرغ، شامهای باغلی، لوبیا و جگر را ترجیح دهید.
- ۳- گرفتن روزانه ششم در دوران سالخوردگی نباید بیشتر از یک گرم در روز کیلوزن بدن باشد و هر نوع روغن نباتی بهتر از بهترین مسکه است.
- ۴- هر سه یا چهار ماه مولتی ویتامین بگیریید، بخاطر داشته باشید که در ظرف چند روز مصرف ویتامین ها احساس نیویومندی خواهید کرد و مزاج خوب و دماغ فعال خواهید داشت.

انسان باید باور داشته باشد که طبیعت ویتامین ها را خاصاً برای اشخاص پیر آورده است ویتامین ها قلب و سیستم عصبی را تقویت می بخشد و مجاری دماغی را از سفت شده می محافظت میکند.

خود وضع میکند مانند دوش نکی سریع قدم نزن، وزن زیاد بسر ندار (حتی اگر آنرا به آسانسور می تواند بردارد)، دروغا که این کار به عوض جلوگیری از سال خوردگی آنرا نزد یکتر می سازد، بدن انسان در نتیجه خیلی پیر و فرتوت میشود، هیچ استخوان تبلیس هم نقد زنده نماند، تا سالخوردگی واقعی را ببینند، نکته قابل یاد آوری اینست که سالخوردگی پروسه مغلق و پیچیده است، بدن انسان به سادگی (( نزل )) نمیکند بل که متداوماً تطابق پیدا میکند و احیاناً میشود، همینجاست که کار نکردن به نزل و مرگ می انجامد، نقصان نوبه نوتوتیجی بیگاره می و تبلی است.

دانشمند روسی، مار نیلیوس، سیلسوس که در قرن اول بعد از میلاد زنده می میکرد اظهار داشته که انسان باید به طور متنوع زنده می کند، بعضی اوقات در شهر و بیشتر در ها ته در سینه طبیعت باشد، ولسی سیلسوس علاوه کرده که انسان تا آنجاییکه میتواند بیشتر به تمرینات فیزیکی بپردازد، چون گذراندن وقت بطالت بدن را تضعیف مینماید، پژوهشگران طبی امریکا به این نتیجه رسیده اند که مردان هفتاد ساله خود را دوچند جوانتر احساس میکنند در صورتیکه صرف سه ساعت در هفته ورزش کنند، تمرینات فیزیکی برای سالهای متدای نه تنها به انسان کمک میکند تا نیرو و اشتهای خود را در طول زنده می حفظ کند بل که همچنان دماغ سالم و طبیعی و استعداد های خلاق خود را از دست ندهد.

علاوآ، به مشاهده رسیده است که کار دماغی به نوبه خود زنده می را طولانی تر می سازد، تاریخ شاهد ظهور نوایخ خلاق در سالخوردگی می است، طور مثال: سوپوکلیس که نود سال زنده می کرد، جالبترین تراژدی اثر را در ۷۰ ساله می نوشت، بزرگترین هنرمند روسی، ایلیاری بین، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که ۸۶ سال عمر داشت و شاعرو

هیزد، در صورت ممکن پیرامون مشکلات مختلف زنده می برخورد طنزگونه می اختیار کنند پایه عباره دیگر بوی مشکلات زنده می بخشد.

ضرب المثل معروف روسی است که چه خوب توصیه میکند: (( اگر می خواهید صحت مند باشید تمام تشویشات را از زنده خود بیرون کنید )) طبق نظر روانشناسان برای بیرون کشیدن خود از کونکر ناخوشی باید حتی در خواب هم اینام عمر، هیچگاه در پرنشده است، چیزیکه خیلی اهمیت دارد اینست که نباید بسوزی مفکوره غیر مفید بودن زنده می کرد و پیران چسبیده، بهترین چاره افکار نا سالم و ناخوش آید عبارتست از مصروفیت سالم و خوش آید، علاقتدی، دلبستگی و همدردی در مورد دیکسیران بخصوص آناییکه نیازمند کمک و ترحم اند، ولی آنها همین سالخوردگی گان نیستند که مشتاقانه از تمایلات بی جهت و اضطرابات پیرا بلم ها و تنگان های احساساتی (( زاید )) جلوگیری می نمایند بخاطریکه معتقد اند برای سلب مت شان مضر و غیر مفید است، آنان بهش از حد درین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه از کار زیاد جلوگیری نمایند و سخت به رژیم روزانه شان بچسبند، از لحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خود خواه و خود پسند اند که بیشتر در دوران انزوا (( مغزورانه )) شان اختلال اعصاب پیدا میکنند.

احساسات منفی با آزاد سازی ادرنالین توأم است، حتی اصطلاح (( گزانی ادرنالین )) را نیز میتوان به کاربرد، پالین هورمون (( فشار روانده )) از میان بیرون و یا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپردازد و کارهای فزونی انجام دهد، خشنی میگردد هر چند، انسان با گذشت از یک که گوری به که گوری دیگر غمسر به طور فزاینده به آغاز کند، پس کدی مبدل میشود، جسم انسان در جستجوی (( استراحت )) است، همینکه روزگاری را پشت سر میگذارد، محدودیت زیادی بالایی





# از نزدیک و از دور



به اجازه (نزدیک بین) نشر

میکم: مولانا ی بزرگ بلخ جلال الدین  
 بلخی ستم بکنید، به ذوق شما  
 آخرین میکوم موفق باشید در صورت  
 امکان چاپ میشود.

از جمله ستون: محمد عثمان (امین زاده)  
 از نگاهی انتباهیت تشکر  
 موفق باشید.

عابده جان از شنیدن نام هیتلر  
 تریب بود ضعف کم، ولسی با  
 خواندن نگاهی کنید، کسی  
 به حال آدم - نگاهیات را در  
 گوش مسوول صفحه (بوجی خنده)  
 گفتم او قول داد که میچاید  
 ۱۰۰۰ (۱) عابده باشید.

۱۱ نوروز، شاکر صنف پنجم  
 (ب) نسوان گذر گاه:  
 جان کاکا! نقطه مارا درست  
 وصل کرده بودی، تشکر، موفق  
 باشی.

عطا محمد نهنی لسانسه  
 پوهنهی اقتصاد پوهنتون کابل:  
 از نگاهی بسیار تکراری تان  
 بسیار زیاد (تیکو) پیشنهاد  
 تان جالب است - در آینده  
 در نظر گرفته خواهد شد - نیا فر  
 باشد.

۱۲ لید انارم، فارغ التحصیل  
 صنف دوازدهم لیس  
 یک از مطالب ارسالی تانرا

دیدن شعر تکراری، محشری  
 به پاکرد و تصمم گرفت در همین  
 خصوص با محترم (محشر) سه تار  
 نواز زنده و محبوب صاحب سسی  
 ترتیب دهد - تروتازه باشید.

۱۳ نفیسه (هیلری) حیدری  
 از صنف ۱۲ لیس آینه ندوی:  
 جان (نزدیک بین) باز شعر  
 چند صد سال پیش رابه جان ما  
 زدید، خیر است که (نزدیک بین)  
 چشم ضعیف است، حافظه اش  
 قوی است و هنوز شعرهای دور  
 مکتب یادش است - موفق باشی.

محمد وزیر (محبوب) محصل  
 سال دوم موسسه عالی تربیه  
 معلم ولایت جوزجان - نامه تان  
 رسید به پرسشهای تان پاسخ  
 داده میشود - به مسوول صفحه  
 ایش میرسد تا بجوابد - محبوب  
 باشی.

عبد الزواق حسین یار از  
 تخنیک ساختنی:  
 (نزدیک بین) با (تسرح و  
 اشفاق) بدین (خود پند)ی  
 و جلوه گیری از (حسد و بغل) هر سه  
 مطلب شمارا در شمار مطالب  
 (قابل چاپ) در جدول درج  
 کرد ۱۰ این که چن وقت چاپ میشود  
 نه (نزدیک بین) میداند نه مسوول  
 مجله و نه مسوول چاپ - صبور  
 باشید.

۱۴ شفیه (موجو) فارغ التحصیل  
 لیس عالی نسوان انشار:  
 لیس عالی نسوان انشار:  
 از این که علاقه گرفتید در معرفی

اول پوهنهی تاریخ و ادبیات  
 پوهنتون بلخ:  
 (نزدیک بین) زیاد تلاش  
 کرد که مفعول برای دو صرع  
 آخر شرح کارتون تان بیاید،  
 نتوانست که نتوانسته صدقه  
 سرتان (پار زنده و صحبت با کسی)  
 چشم به راه مطالب جالب از شما  
 هستم - موفق باشید و صبر کنید.  
 نامه دیگر تان هم رسید شعر  
 (اشک روان من) چاپ می شود.

۱۵ آرزو از صنف هشتم مکتب  
 پروژه تابشی وات:  
 (راز داریاش) باترس و لوز  
 و با وجود آن که از زش فوق العاده  
 هراس داره باز هم مطلب ارسالی  
 تانرا در باره زنان نشویدیم  
 (یک زن سه برابر ادما پیش  
 اشک میبیزد، چهار برابر  
 قاشق بوت کوری بلند میخواید  
 سه برابر زیاده پیش ناز میفروشد  
 چهار برابر از آنچه که هست،  
 ستنش را کوچکتر میگوید، سه برابر  
 قدش حرف میزند، و سرانجام  
 سه برابر احتیاجش پول میگرد ۱۰۰۰)  
 جور باشید - بهترین همکار  
 ما هستید - موفق باشید!

۱۶ سید نصیر احمد (رضوی)  
 معاون داکتر صحت عامه:  
 شعر ارسالی تان به مسوول  
 صفحه شعر داده شد تا چک  
 کند و نشر نماید - تا هم شما

۱۷ فلورا آتایی محصل سال  
 دشت برچی:  
 طرح ادبی تان نام خدا  
 (متنوی هفت من کافذ) بود  
 که انشا الله ازین به بعد طرح  
 های ادبی کوتاه می فرستید  
 تا هم کافذ کم مصرف شود و هم  
 رنگ قلم با آن هم سلیقه تان  
 قابل قدر دانست و (نزدیک  
 بین) هم آرزو مند است که  
 و اهلیک های گرم کن مارا بید ببرد  
 تا احتیاجش به خرید نیل و چوب  
 و ذغال نداشته باشید، جور  
 باشید.

۱۸ سمیرا آرزو بفتلی از صنف  
 دهم لیس مرم:  
 سروده های تان به دفتر  
 رسید (راز داریاش) توصیه  
 میکند که هنوز وقت کافی برای  
 سرودن شعر کامل پخته دارید،  
 فعلا تا میتوانید کتاب شعر  
 بخوانید تا بد اندید - تشکر

۱۹ سایره شکب از ولایت  
 جوزجان:  
 دوست مهربان مجله  
 انتقاد شما بالای هر دو پنده  
 (نزدیک بین) لسانی خواستم  
 روی همین فقلت (نزدیک بین)  
 وی را از بحثش متفک کنم، ولی  
 او قول داد که از این به بعد  
 (دور بین) هم میباید تا نامه  
 های ولایات را حق اولیست  
 بدهد - سرانجام باید بگویم

شما بفرستید ما چاپ میکنم  
 شکبیا باشید  
 ۱۰ فریاد هروی از صنف دهم  
 لیس فردوس کود برق مزار شریف  
 فکر میکنم دیگر کافی باشد  
 با هنرمند مورد نظر تان صاحب  
 کردن، اگر آسپاهم است  
 نوبت است به یکی از پرسشهای  
 تان پاسخ میدهم که بیخشم  
 شوید:  
 او هنوز زن نکرده است  
 مجرد مجرد است، خوش  
 شد بد!  
 (نوز) (خواه زاده) محصل  
 صنف سیزدهم حلیمات متوسطه  
 طبیی:  
 گله شما روی مرد و چشم  
 ضعیف (راز داریاش) ولسی  
 سروده های تان را (چون بسیار  
 خصوص وی پیده بود) (راز-  
 داریاش) نشر نکرد - و رازش  
 را نگذاشت - موفق باشید -  
 محمد آصف (ناطن) فارغ-  
 التحصیل تخنیک مزار شریف:  
 (نزدیک بین) با همان چشمان  
 نزدیک بینش کور شود اگر توانسته  
 باشد تخلص شمارا بخواند به  
 هر حال توجه کنید به سروده  
 لطفاً صفحه برگردانید



# دمارانو ژوند او خوراک

د شیر شاه رشاد زیار

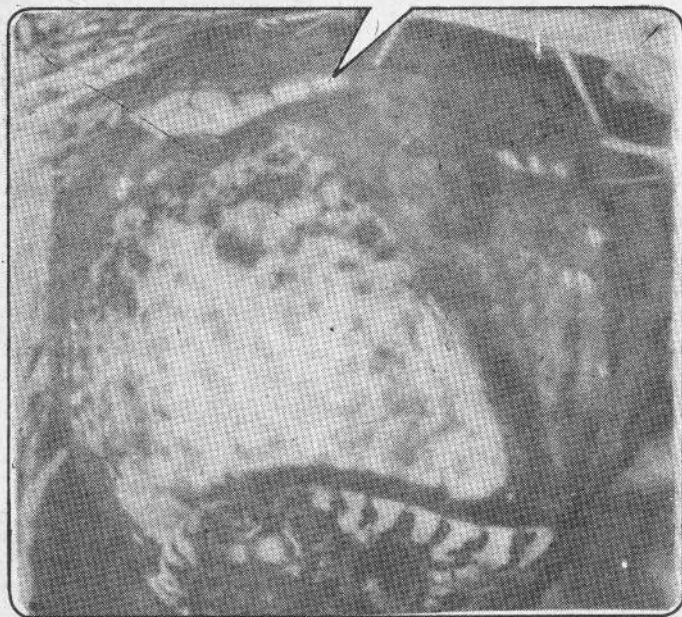
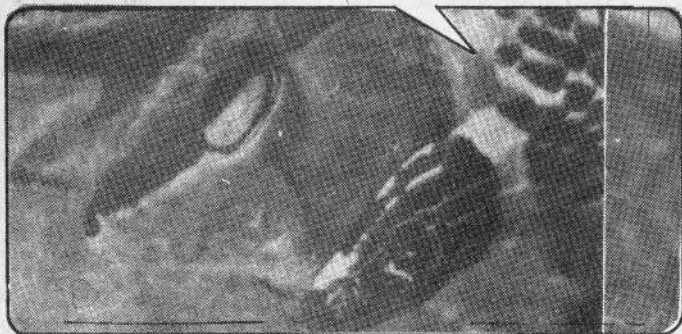
ماران یوازی خاړوي دي، چې خوراكك غذايي رژیم لري. د امریکا علمي مجله ((سمیت لوینا)) لیکي، چې ماران پیرچس دي، یعنې یوازې خوراک یې خوروي. د خاړې له لاسه یې خوراک خپل کوي. د مارانو خوراک یوازې گوډ خوروي. د معنی مارانو د پاره به خوراک لري، د مارانو داسې ماران هم شته، چې تیر چوڼکي خوراک نه شي پیدای کولای. سره یوې پردې لوتونکس خوراک یې اوکب خورونکی ماران هم شته دي. د مار خولمتر ۱۵۰ د رجو پورې خلاصیږي او د امکان وړکوي چې خوراک به خوله کسې ولغروي او ګاهې وخت د وحشی خاړو په اندازه خوله خلاصوي. لای شي، که د مارانوبه خوله کې یوازې یې عضلي نه وي، چې د تنفس امکان یې ساده کړي، نو د ماران به هر وروږ خوراک په وخت کې په قطعې ټول مړه کیدای. د عضلي امکان وړکوي خو ښکاره شوې خاړوي، هر څومر چې غټ وي به خوله کړي.

بواوا ناګوندا (دوه رقمه ماران) کولای شي، داسې غټ خاړوي. لکه: وحشی خوګان به خوند سره خوروي. داسې بیټی هم لیدل شوي دي، چې د جنوبي امریکا پر انګه د دي مارانو ښکاره شوي دي. طبیعت دي مارانوته د ښکار به لاس ته راوړلوکي، یعنې د استعداده هم وړکړي دي. یو عجیبو مارانو څخه هغه ماردی، چې یوازی اوږد زین سوسماړي خوروي. سوسماړي هم د مارانو په نیرنگه بڼه پوهیدل دي، په دې خاطر د شپې له خوا د ښاخ په سر کې اویا حتی پریښودل شوي ویدي، او د پیرچس اهتزاز په احساس کولو سره فورېمې، خو بیا هم ماران تر دې چالاک ښکاري، د سوسماړو په لیدلو سره ماران قلی په موازي یا علیحد ه

ښاخ کې ورهې کښي او د ورسره د قیق وي، چې ښکاره ونکسي خاړوي هېڅ کوم شک او بدګمانی نه احساسوي.

د ماریوبه برخه زهرې اسرار دي، زهرتوبیرلري، پوهغه، چې عصبي سیستم فلج کوي، پټ ټول زهر وینه خټه کوي، سره یاسپین کرویات د منعه وړي او د ریم ټول هغه زهر دي، چې ښکاره شوي خاړوي په هغه باندې تجزیه کېږي، د اوبو په مارانوکې یو ټول مار خورا تیز زهرلري چې یو ګرام یې کولای شي د منعه سووتونو باندې ته ورسوي او کبان په خوتانیوکې لید

منعه وړي. داسې زهر هېڅه کس په افغی مارانوکې هم لیدل شوي دي. خود مارانوزهر پرتولونو دي موجوداتو باندې اغیزه نه کوي، ایسوس، یو ټول موجود دي، چې د معنی مارانوسره یوځای اوسې او د مارانو د چپچلو سره پسر مقاوم دي. تجربی ښولې، چې د انسان د پاره د زهر ټاکل شوي د وزد شپیتو وروپه زیا توب پسر دي، اغیزه نه ده کړي، خود موجودات د کیرا مارانوبه زهر وړي زیاتره خلک د ویري په خاطر د ماران نه خونوي، څومر تل دي ښکاره کړي نشو.



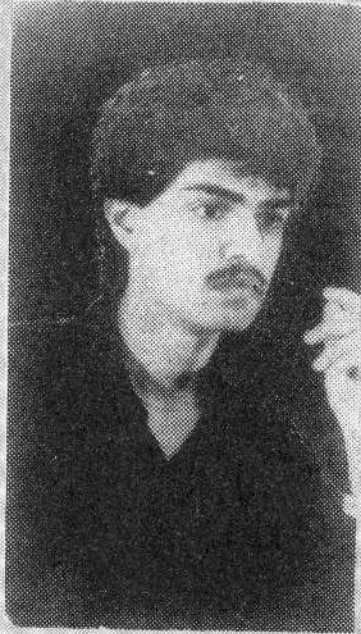
د هامبورګ د سیما نود کلوپ -  
 څخه رود زنبورګ، چې اصلا ټولې پخونکې دي، د دې د نښې ترڅنګه د اتلس کلنې راهیسې په سیاحت هم بوخت دي. په خپل د پوښ کتنه سفر کې نژدې ملیون کیلومتره واټن پوځه او اوبو کسې ګرځیدلې دي. هر کال نښورګه پوځو هادي او خطرناک ځای ته سفر کوي، د اسفرکله پراخ باندې په وچه کې اوکله هم په جالسه کسې د اوبو کې وي د نښورګه یوه غږسې مادي کتنه یوه ورځ د نښورګه په ساحل کې پېښه شوه. کله چې د نښورګه خاړا مه یې لاس ته ورفلې وروڼو هستوګنې خواته روان وو، چې د وحشی خوګ سره مخامخ شو، نښورګه بېله هڅې د ځان سره نښورګه، چې په کب نیونکې چټک خواته نه شتمس، تلې او د سپساري د پوځي څخه هم نشم کولای لښورګه، نو سلاسي به لوشوکې پوځي، په لښو مې پرمختلې ویشلې، خو چې رانژدې شو، پسله پوځي د وکتولو څخه رانه لیرې شو.

نښورګه وايي: مادامازون به ځانګلوی د اناګوندا مارولیدي، د دوي په باب به قصاوونګلوسې په پوځي رحمی یادونه کوي. یو وار په وچه پسې ګرځیدم، خو پدې امسې نکره، تصمم مې وښود، یو لوی ښاخ په سر کې وید، شم به کڅور، کی ولیدم. او د پوځي د پاره مې کڅور، له دوي خوا ووه، بستر پوځي وټرله او پوځي پوځي کلې، چې وپېښ شوم، لاندې برخه مې مې حسه غوندي وه. وکرې وکرې، چې ښایي د تر ولوبه سبب دي، هڅه مې وکره، مې څه اندازه ازاده کړم، چې لاس او ګوتې مې د پوځي خپشت اوسېږي، مومنیسي پرمایاندې اناګوندا ارا پېچل شوې وو. طبیعتی مارن شوای کولای، چې د ښاخ سره مې یوځای به خوله کړي. په دې دلیل پاره انتظار یو ست، چې ښکاره شې او دې برید پوځي، خود نښورګه لاس وړانګې ښکاره شوې او دې ښایي په کوم بل خوند وړنګار مې ره شو شو.

نښورګه وايي: داسې ځانونه او سفرونه فیزیکی چمتووالی، حوصله او آرام فکر وړي.



# اولین‌ها



- تریکولی، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول مهر - وری سال ۱۹۴۶ به این سمت انتخاب گردید.
- یوری گلازین نخستین انسانی که به فضای خارجی سفر نمود و راه انسان را به کیهان گشود.
- گلازین به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ توسط سفینه کیهانی پرواز کرد.
- جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحدہ آمریکا او مرد آزاد پخواهی بود که قیام مردم را علیه استعمارگران انگلیسی رهبری کرد و در سال ۱۷۸۱ تا - تست دست انگلیسها را از سرز - مین آمریکا کوتاه سازد.
- جوزف بروزتیتو: اولین رئیس جمهور کشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹۴۵ در زمان رهبری تیتو یوگوسلاویا به یک کشور پیشرفته مبدل گردید.
- انقلاب اکتوبر: اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و برای نخستین مرتبه یک نظام پیروزند سوسیالیستی را در روسیہ شوروی بنیان گذاشت.
- جنگ جهانی اول: اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱۴ مشتعل گردید و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت. این جنگ میان کشورهای متحد: آلمان، اطریش، هنگری، ترکیه و بلغاریا از یکسو و دول متفق: روسیہ، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آمریکا، جاپان، رومانی، سر - پستان، بلژیک، یونان و برنگال از سوی دیگر وقوع بیوست و مدت چهار سال ادامه یافت. در این جنگ خانمانسوز میلیون ها انسان مقتول، مجروح و معیوب گردید.
- اولین بم اتمی: اولین بم اتمی در روزهای اخیر جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای هوایی آمریکا بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاک و خون کشانید.

خواجہ توفیق الحکیم بزند از جمله شاعران جوان است که تازه پایه این عرصہ گذاشته است و اشعار زیبای در قالب های عروضی دارد. برای بزند آینده های درخشانتر ازین در عرصہ شعرو زندہ گییشان نیاز میبریم.

## نثر

- نثر «ارژنگ نامرئی درد نیست»
- نثر «اناله» یوفیاد سود نیست
- نثر «آستین» ساز جز نیست
- نثر «آزمه» خالمونز مرد نیست
- نثر «آسترو انکست» بندهان
- نثر «آرنگان» زرد زرد نیست
- نثر «آرنگان» در تن زرد نیست
- نثر «آرنگان» دوست گرد نیست

## شعر

رنگ زرد از گل انتظار صباد  
باغ سپیدند دست خار صباد  
هیچ زخم زتیر چشم صباد  
هیچ شام زبوی تار صباد  
نهر و نایق سیر ناله صباد  
بای تو تو درین دیار صباد  
تو ترم آخر است و داغ وصال  
گذرت حرف این فرار صباد  
بیخودم در خیال روی کسی  
خو تو خیال نیست اختیار صباد  
نه هم ازنده شعر در وریا د  
شعر زبیا از ان فرار صباد

## در آیین عشق

یاد می مرانه تلخی مرغ از تو در سراسر است  
رضی مرا جو سحره گلان از تو در بر است  
از ما به یاد حصار نسو در آغوش من روح  
بندید به هم چنین دل و دامن شکر است  
(توفیق) زین دل به جمع داری نیز این  
زمانی شکسته به شعر تو اندر است

خواجہ توفیق الحکیم بزند  
تبل ۱۱-۱۲۶۷

# مصر تا این روزها

مصر در تاریخ از زینت استاکو آثار و کله دیو بدای هیواد دی دغه هیواد به بیلا بیلوسیموسکی داسی ستراوند ازنگه د حیرانیا در آثار شته چی انسان ورته د حیرت گوته به غایت نیسی .

د مصر دری اهرامه له د قوسو آثار و خچه دی چی د روم مثال بی به توله نری کی نه لیدل کیژی .

وایی چی د مصر نغون له میلاد د خچه د یوشمیری د مخه د خپیل قبر لپاره یوهن جوړ کړی . مصریانو دغه ډول قبرونه د (( پیرموس )) یعنی جگه اولری نیورگر یو .

لومړی هرد (( کویس )) د روم (( کرون )) اول روم بی د (( میکرت نیوس )) به نامه یاد کیژی . دغه هر یوه د مصری شاهانو به نسیم جوړ شوی دی .

د دغو دری گونو هر یو نومویر کرد مصر د پخوانی امپراتوری د پایتخت مفسین د تاریخ بنار لوید ییخ خوانه د الترمز میدان دی .

دغه تاریخ عجایب ۳۰۰۰ کاله له میلاد خچه د مخه منغ شته راغلی دی . دغه هر یوه له خلور سوه زره توپو شیخه چی د هسری یوی وزن پنځه تپه د مساحت بیس پنځه زره ودری سوه مربع متره اوچکوالی بی (۸) نه دی جوړ شوی دی . د هر شوک ۲۸ متره اول یوی قامی اول د والی بی ۳۲ متره اول قامی هره زاویه بی ۱۵۰ درجونه رسیزی . دوه د یوالسه لری یوی لور اول بی بی سکه د هلیزنه اوکوتی اول بیلابیل سالو لونه هم دغه یکی شته دی چیس د حجاری له شاهکارونو خشمختمیل کیژی . دغه هر په یوه سالون کی د مصر د یو نغون (( کویس )) مویایی شوی جسد ایښودل شوی دی .

وایادی ان ، وقت کافی ندهاشته  
 اورئیس جمهور ( کولیدج )  
 Calvin Coolidge  
 خواست آن را تصوراتمانه بیس  
 بسازد . اثر نقاشی شده . خانم  
 کولیدج در قصر سفید از ظرف  
 ترین و مقبول ترین آثار قصر  
 به شمار میروند . در زمان او کنگرس  
 امریکا بود چه سالانه به خاطر  
 خریداری آثار حقیقه به قصر  
 اختصاص داد . در یک دهه  
 بعدی ، منزل سم به قصر افزوده  
 شد ، و مال سمیت فری امتداد  
 یافتند و در آن دفاتر جابه جا  
 شدند ، تا آن که بعد از دگرگونی  
 آتش جنگ دوم جهانی بال شرق  
 آن نیز اعمار شد . در زمان حکومت  
 رئیس جمهور فرانکلین دیلانو  
 روزولت ( ۱۹۴۵-۱۹۳۳ ) -  
 تجهیزات و دیزاین قصر سفید  
 فنی تر ساخته شد .

در سال ۱۹۴۸ رئیس جمهور  
 هاری ترومن ( Harry Truman )  
 ترمیمات عمومی قصر سفید را روی  
 دست گرفت . ترومن تصمیم  
 گرفت که به قصر سفید ، فقط  
 تجهیزات تاریخی و انتیک  
 خریداری شود . در اوایل سال  
 ۱۹۶۱ را کلین کنیدی به برنامه  
 گسترده تجهیزات قصر آغاز کرد .  
 تصمیم گرفته شد تا داخل قصر -  
 سفید بیانگر بازتاب دهنده  
 نظم تغییرات بزرگ که در قصر  
 از ابتداء صورت گرفته بود باشد .  
 تحت نظر کمیسیون کلیکسیون های  
 تصاویر نقاشی ها ، رسامی ها  
 به قصر خریداری شد .

در ماه مارچ ۱۹۶۴ به خاطر  
 ابراز تشکر از خدمات و کوشش  
 های خانم ژ. کنیدی ، رئیس  
 جمهور لیندن جانسون کمیسیون  
 د ایسی وایه خاطر حفظ و نگهداری  
 ری قصر آن طوریکه خانم کنیدی  
 تصادد داشته تشکیل داد که تا امروز  
 فعال است .

تصاویر  
 شکل نخستین ( قصر سفید )  
 در اولین روزهای زنده گمش

# قصر سفید

بقیه از صفحه (۳۵)

به دست می آوردند .  
 مثلاً در سال ۱۸۸۰ ملکه  
 ویکتوریا به رئیس جمهور وقت  
 امریکاهائیس ( Hayes )  
 میزکار قیمتی بی راتخه داد .  
 پس از آن رئیس جمهور چستر ای  
 ارتور ( Chester Arthur )  
 در قصر سفید تخییرات دگرگونی  
 آورد . در همین زمان آثار هنری  
 نقاشی به قصر سفید ، رایز کرد .  
 او به نقاش بزرگ از هنرمندان  
 وطنه داد تا در ترین دیوارهای  
 قصر رسم بکند .

آثار او در سالون مرکزی کروی  
 دیوار بزرگ از مواد شیشه بی برفی  
 و سبیل دولتی امریکاسته زمین  
 است و در اطراف قصر شیشه خانه  
 های بزرگی پر از جاهای دیدنی  
 قصر است آباد شد .  
 در سال ۱۶۰۱ سون وروزولت  
 با خانوادہ اش به قصر سفید  
 می آمد . بازم زمان تخییرات  
 مر رسد . تخییرات فقط متوجه  
 تکمیل تجهیزات قصر بود . به  
 اساس مطالبی کلاسیک فرانسه  
 اتاق آبی به وجود آمد . رئیس  
 جمهور ( ویلیام تافت )

William Taft  
 کاملاً به یک قصر جدید آمد .  
 او که از علاقمندان طبیعت بود  
 در اطراف قصر ، باغ بزرگ  
 آلبالو را ایجاد کرد . نهال  
 های آلبالو اراخان تانگ همین  
 ملاقاتش در جاهان پسند کرد  
 و حکومت جاپان به مثابه تحفه  
 چندین هزار نهال آلبالوی  
 جاپان رایه واشنگتن به اسرع  
 وقت فرستاد .

Wilson  
 ( وودرو ویلسون )  
 که در زمان جنگ اول جهانی  
 رئیس جمهور امریکا بود ، به قصر

مول و فرنیچر زیادی برای قصر  
 خریداری شد ، ولی این وسایل  
 و تجهیزات مدت زیادی در قصر  
 باقی نمانده ، زیرا در سال  
 ۱۸۱۴ همه آن طعمه حریق  
 شدند که در قصر درگرفته .  
 ایالات متحده درین زمان  
 دست به گریبان در جنگ با  
 بریتانیای کبیر بود و زمانیکه  
 قوای بریتانیایی به واشنگتن  
 نزدیک میشدند ، رئیس جمهور  
 ماریسون از واشنگتن بمیرون  
 رفت . رئیس جمهور بمیرون  
 حریق هیچگاه به قصر سفید  
 برنگشت و مدت باقیمانده ریاست  
 جمهوریش را در اقامتگاه  
 شخصی سپری نمود .

رئیس جمهور جیمز مونرو  
 که در سال ۱۸۱۶ انتخاب شد  
 به قصر دوباره ترمیم شده ، جای  
 گزین شد . در قصر ترمیم شده  
 هیچ مول و فرنیچر وجود نداشت  
 فلذا ۱۰ کنگرس امریکا تصمیم  
 فوق العاده بی رایه تصویب  
 رسانید و از بودجه دولتی مبلغی  
 رایه منظور تهیه وسایل مول و  
 فرنیچر و غیره تجهیزات اختصاص  
 داد . این مول ها درباریس  
 به قیمت گزاف خریداری شد  
 در همین زمان مجسمه های  
 مرمری از کیستوف کلمبوس و جون  
 واشنگتن را که اثریک پیکر تراش  
 ایتالیا بی بود ، به صد دلار  
 خرید که تا امروز در قصر سفید  
 موجود است .

تصاویر خانوادہ های روسای  
 جمهور بودند که هر یک به نوبه  
 خود به قصر سفید ، وسایل و تجهیزا  
 می آوردند ، بلکه تعابیس نیز



# شاعر عشق بنده . . .

بقیه از صفحه ۱۲

وقتی از عشق، از عشق بی  
نهایت، از همه عشق، و از آتش  
عشق فریاد بلند می آرد که:  
یار بار صبر نباید ز تو دل  
ز آتش عشق  
تا ابد فسخ کند، فسخه  
مکسر رنگد

و یا:  
عشق شیرینی جانست و همه  
چاشنی است  
چاشنی و مزه را صورت و  
رنگی نبود

و یا:  
در شب فقلت جهانی خفته اند  
ز آفتاب عشق ما را روز شد  
کو تراست این عشق یا آب حیات  
عمر را بی حد و قیامت میکند  
مولانا عشق را آتشی می خواند  
که جاودانه فروغ دارد و نمیشود با  
سخن و با قلم آنرا کوتاه ساخت  
عشق چون تمام هستی و هستی کل  
را بیان است، آنجان کس  
هستی کل فنا نابد پراست عشق  
نیز جاودانه است، آری عشق که  
آنرا صورت و رنگ نیست، کشف  
است و وجد و شور است و از همینجا  
است که مولانا مضمون را بر شکل  
ترجیح میدهد و فراتر میرسد از  
عشق را آفتاب و روشنتر همه هستی  
میگوید و انهایی را که در غفلت و  
بیخبری نفس می ساینند در سیا  
هی و تار یکی ماند و گان میخواند  
پس کلید همه اسرار را در کف  
عشق باید جست. و گاهی دیگر  
عشق آب زنده گانی است، یعنی  
با عشق زیستن اگر چند روزه است  
فراختر و بالاتر از چندین ساله عصر  
است، و در نهایت مفهوم هستی  
در عشق نهفته است:

شاد باش ای عشق خوش  
سود ای ما  
ای طیب جمله علتها می  
ای دای نخوت و ناموس می  
ای تو افلاطون و جالینوس می  
شعر مولانا با طایفه و احساس  
چنان گوی خورده است که انسان  
با خواندن آن خود را در محیطی  
دیگر بازمیابد. گویی مولانا به  
گوش جان آدمی سخن می گوید.  
او واژه ها و اصطلاحات خیلی ها

دست نمیرسد و به جنگ نیاید  
تن بفرماید. این اندر زانسان  
را در ثبات و مدحی تعجب و روشنی  
هدف یاری میرساند و گوش تلاشگر  
و جهد کننده را میباید که توفیق  
پس جو:

جهد بی توفیق جان ن کند ن بود  
ز ازنی کم گرچه صد خرمن بود  
جهد نرغونی چو بی توفیق بود  
هر چه او مید وخت آن تفتیق بود  
بیان رنج و غم از زبان مولانا  
رنگ و بوی دیگر دارد. میتوان  
گفت که همه عالم همه هستی در  
احساس و الای او کوتاه میشود. او  
نه چون سایر ادما از رنج گریز  
دارد، بل رنج را بدیده می برای  
شناخت شادی میداند و از  
همینجا است که ضدیت در هستی  
مخلوق را از و ناچار میخواند:

رنج و غم را حق بی آن آفرید  
تا بدین حد خوشدلی آید  
بسدید  
پس نهائی هابه ضد پیدا  
شود  
چونکه حق را نیست ضد  
پنهان شود  
گاهی شعر مولانا تصحیح و دژه  
است. آنگاه که میگوید:

بانگ هر چیزی رساند زو خبر  
تا بدانی بانگ خراز بانگ در  
یا هیچ گندم کاری جو برد  
دیده ای سبزی که کره خوردند  
فلسفه مولانا فلسفه تصویری  
و خیالیانی کو گورانه نیست. بل  
فلسفه ایست زرف گراوند رون بین  
اوبه مضمون بیشتر می اندیشد تا به  
شکل، زیرا به نظری شکل نفسا  
پد بیرونی است و مضمون پاینده و  
جوهر.

آنجا که میگوید:  
ای برادر قلم چون بیجان است  
معنی اند روی به سان داناست  
یا:

این جهان نفی است در اثبات  
حسو  
صورت صفراست در معنات  
حسو

یا:  
زیر و بالا پیش و پس و وصف  
تسست  
بی جهت و وصف جسمان  
روشنست  
عشق مولانا، زنده می آید. اوست  
هستی اوست، پیروست رهبر  
اوست و در نهایت همین واژه عشق

فلسفه بزرگ وی را تفسیر می دهد.  
همه چیز را از عشق میخواهد  
همه چیز را به عشق میسازد و همه  
دارای اش را از همین عشق  
میگیرد. مولانا تعامیت هستی  
را در خود تمام می بیند. انهایی  
را که همه تعاریف هستی را به  
تقلید میگویند، نفی میکند و بر تقلید  
لعنت میفرستد:

خلق را تقلید شان بر یاد داد  
ای د و صد لعنت برین تقلید باد  
و این منی مستلزم آنست تا انسان  
به گنه واصلیت جهان هستی بی  
پیرد. آیا این ندای مولانا،  
آسمانی نیست:  
ای قوم به حج رفته کجایید  
کجایید  
معشوق همینجا است بیاید  
بیاید

مولانا عرفان را آنگونه که  
عده بی از روی نابخردی تجرد و  
انزوی محض میدانند، نفی می یزد  
بل آن مرتبت به معشوق کل را  
خلاف دیگران، در اجتماع و در  
وجد و سماع و یاد یگران میجوید  
عرفان مولانا عرفان گوشه نشینی  
و خلوت پد بوی نیست. از عشق و از  
شور و مستی آن الهام میگیرد تا آن  
جا که:

بود عشق تو تمسیح و داد بیت  
و سرود  
بسی بکردم لاحول و توبه دل  
نشود

و مولانا شعر عشق را میخواند  
شعر هستی را، شعری را که از  
درون خود وی با دیده وسیع  
وی نهایت در حقیقت هستی  
الهام می گیرد و متاثر میگردد و  
گفتن شعر برایش تا حد نورسان  
فراز میرود و این تنها عشق است  
که بر تمامی قلمرو جانش حکمروایی  
دارد و مولانا تنها بند و عشق  
است. بنده عشق بزرگ و والا  
که جوهر هستی و انسان است.

ای که میان جان من تلقین  
شعر میکی  
گرتن ز من خاصش کم ترسم که  
فرمان بشنم

از مولانا آثار منظوم و کلیات شمس  
تبریزی متوی معنوی و آشکار  
مشهور فی مابینه مکاتیب و مجالس  
سبعه، به یادگار مانده که همه  
این آثار، گنجینه های جاودانی  
ادبیات ما اند، و همین ها اند که  
ناله های عاشقانه مولانا را در  
امت از زمان خلود بخشید و اند

خواهد بود. و چند روز بعد آن -  
 پدرم راهی سفری شد و بعد از  
 چندی من تولد شدم و مادرم  
 از ترس پدرو مرا بر سر من فرو کرد  
 و اسم را (علی جمشوری) گذاشت  
 و از قضا پدرم از سفر برگشت  
 و در همانجا فوت کرد. من به سن  
 هفت ساله گری به مکتب شامل  
 شدم و همین طوری به بنام (علی -  
 جمشوری) مدت هفت سال این راز  
 را نگهداشتم، ولی سرانجام  
 در صنف هفتم در یک ساعت تفریح  
 پیش استاد الجبجی که استاد  
 معربانی بود، رفتم و راز خود را  
 با او در میان گذاشتم و گفتم  
 کمین دختر هستم. بعد از همان  
 ساعت درس از (علی جمشوری)  
 به (فخریه) تغییر نام دادم، اما  
 تا به حال هم خوشاوندانم از این  
 راز خبر ندارند، این است  
 سرگذشت من) ...  
 دوستان از گزارش تان  
 بسیار گذاریم. تشکر.  
 ✖️ وحید اصغری از صنف  
 دهم تخنیک مالی و اقتصادی :  
 نگاهتان آن قدر خنده  
 داشت که چشمان ضعیف (نر -  
 دیلک بون) از خنده پت پت  
 میشد. آنرا به سهول صفحه  
 (بوجی خنده) سپردیم تا همه  
 خواننده گان چشمان شان  
 پت پت شود، ولی کارتون  
 نگراری بود. جور باشد.  
 ✖️ تشکر به آذر از لوسه آریانا :  
 جان (رازدار باشی) میخواه -  
 ستم مطلبت رای خاطر نفس  
 وزن آن نشر نکنم، ولی دیدم  
 که بهشتی ترش کرده ایسد،  
 ازین خاطر یکی دوست گونه آن  
 را نشر میکنم تا خودت متوجه  
 شوی. (نه من خوب و نه دهنزل  
 می پرستم، بخاری هر چه  
 گفت آن می پرستم. همه مردم  
 به آمد آمدت خوش. تیل خاک  
 در تانک تیل میپرستم. موفق باشید  
 ✖️ خواجه محمد حیا محصل  
 سال اول پوهنسی حقوق  
 پوهنتون کابل :

قسم به حیای شما که شعر  
 تان عیب وزن و دیگر کاستها  
 داشت، ان شاء الله در آینه  
 اشعار خوش از شما خواهیم  
 داشت. موفق باشمید.  
 ✖️ جیسا فیض محصل سال  
 اول پوهنسی اقتصاد :  
 دوست عزیز در قسمت سروده  
 تان (نزدیک بون) با انگشت  
 به متن بالا اشاره میکند که به  
 پاسخ نامه یک خط بالاتر از اسم  
 شما قرار دارد پر نمی باشد.  
 ✖️ لایلا فرحت محصل پوهنسی  
 علم طبیعی :  
 (نزدیک بون) قسم خورد  
 کفلك نمیتواند کاری کند که جوان  
 بماند، چون عمر انسان پروسه  
 دور و درازی دارد که وسط آن  
 جوانیت و پس بخوای و پس  
 نخواستی این دوره میری شست  
 نیست و پیری سرانجام سراغ  
 آدم می آید. ولی به سلیقه تان  
 نسبت به انتخاب مطلب تبریک  
 می گویم، چون بیشتر خواننده -  
 گان ما مطالبی میفرستند که به  
 درد هیچ نشریه می نمی خورد  
 چشم به راه مطالب جالبتری  
 از شما دوست خوش سلیقه  
 مجله هستیم. با فرحت باشید.  
 ✖️ اجمل فضل از صنف نهم  
 شهر شاه سوری :  
 دوست مهربان ! نه تنها  
 (نزدیک بون) بل (رازدار باشی)  
 هم نتوانست مطلب تان را  
 بخواند، یعنی قدری در سو -  
 شتمن جمله کرده ایسد. خوش  
 خط باشید.  
 ✖️ لمړی بریدمن عبد الرحمن  
 (بیکار نیک) از خزنی :  
 (رازدار باشی) شعر ارسالی  
 تان رایبه نام (هنگامه) در هفت  
 کرد. ولی (تشخیص) غلط کرده  
 بودید، چون فعلا نتوانست  
 سروده تان (هنگامه) بر بایند.  
 کتب شعر زیاد بخوانید انشاء الله  
 روزی (هنگامه) بر بیا خواهد کرد.  
 شعر باشید.

✖️ یلقیس احمدی محصل  
 پوهنسی علم طبیعی پوهنتون  
 کابل :  
 به پاسخ نامه چهل تان،  
 چهل واهلیک جانانه از تحویلدا ر  
 (سلام واهلیکی) مجله، (نزدیک  
 بون) نقدانه دریافت بد آرید.  
 و مطلب ارسالی تان را چاپ  
 میکنم.  
 (زنده گی دوست داشتیمه  
 زنده گی ممکن زیبا باشد ...  
 اما ... نه بدون تو ...))  
 زنده دل باشید.  
 ✖️ سید قاسم سیدزاده و -  
 دوستان شان از صنف نهم  
 عمر شهید :  
 (نزدیک بون) (رازدار باشی)  
 هم دست به دعا بلند کرده شمارا  
 دعای خیر میکنند که از این به بعد  
 همینطور مطالب جالب بفرستید  
 حالا یکی از مطالب جالب  
 ارسالی تان را نشر می کنم تا همه  
 تمجب کنند :  
 اخیراً الهاس جعفری (۱۱۶)  
 ساله و خانم (خانین) همسرش  
 (۱۱۵) ساله که از آذربایجان  
 شوروی می باشد، یک صد و پنجاه  
 سالگرد زناشویی سعادت مند  
 خود را جشن گرفته و اهالی  
 روستای شان از این مهمترین زن  
 و شوهر دنیا به عنوان سبب  
 سعادت خانواده گی یاد کردند.  
 و به آنان نرشی راهی کرده اند.  
 این دو (۱۲۰۰) نوزند (نواسه  
 و کواسه) دارنده که در هفت  
 شهر زنده گی میکنند. مونسق  
 باشید.  
 ✖️ محمد شاه (آشنا) فارغ -  
 التحصیل با نرید روشن :  
 بخشی از مطالب ارسالی تان  
 را نشر میدهم و موفقیت برای تان آرزو  
 میکنم.  
 فرمودار انقلاب و جنایت  
 است. (الوسطو)  
 هیچ وقت جنگ خوب و صلح  
 بد وجود نداشته است. (فرا -  
 نکلن) ...  
 آشنا باشید.

✖️ بشیرا رشید پورا محصل  
 سال سوم انستیتوت طب کابل :  
 توجه کنید به سروده تان :  
 ( در چشم من نشسته ای - و آن  
 که بر فراز آفتاب های پر زور  
 و رنگی تویی .  
 تاد و رهای دور  
 آن چشم های آبی درهای  
 نیلگون .  
 آفتاب بر صفا .  
 لب های پر نسون  
 گویی به من بها .  
 زین تنگبارون . . .  
 ای کاش . . .  
 ای کاش این توبودی نه رویا  
 نه خواب بود .  
 اما نگاه تو .  
 چشم انتظار بود .  
 دکتر باشید و موفق .  
 ✖️ سرباز (گنلم) از قبول  
 اردوی نمبر (۱) هرات :  
 سروده ارسالی تان اقبال  
 چاپ نهایت برای این که اشکال  
 زبانی از نظر صنعت شعری  
 داشت ولی از نظر سوز و اثر به  
 شما تبریک میگویم. آرزو های  
 تان بزرگ است. موفق باشید .  
 - توریکی اسدی از صنف  
 هشتم مکتب فقور ندیم :  
 به نظر (نزدیک بون) که چند  
 نوع دیگر همان را قراوش  
 کرده اید :  
 همان ناخوانده معمان  
 چشم سفید، معمان مطلب آشنا،  
 معمان شکبو، معمان جنگ -  
 انداز، معمان فساد، معمان  
 کپ گوی وغیره وغیره .  
 از نگاهیت تشکر. زنده  
 باشید .  
 ✖️ غلام داود محمود پاراز صنف  
 یازدهم آماده گی لیسه عالی  
 محمود هوتکی :  
 سروده تان نشان میدهد که  
 ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر  
 بخوانید و از استادان مربوط  
 رهنمایی نخواهید و آن گاه شعر  
 قابل چاپ می عیب به مجله  
 بفرستید. تا هم (خرما) شود



وهم (نواب) . نگاهیات تان تکرار  
 بود . به امید همکاری های  
 بعدی تان ، جور باشید .  
 ✕ سهیلا فرملی محصل طب  
 معالجری کابل :  
 توجه کنید به بخشی از سروده  
 مقبول تان :  
 ( پنجره قلم را به رویت گشودم ،  
 و آمدنت را خیرمقدم گفتم )  
 پس تو همیشه بمان و سراسری  
 معیشت از آن من باش و دیگر این  
 جا سفر مکن زیرا پنجره قلم  
 از آهنگ باز شد ن پنجره سخت  
 هراس دارد .  
 پنجره قلم را به صدای  
 دلخراش رفتت برهم مزین . ای  
 عشق جاودانی ( ۰۰۰ )  
 به امید موفقیت هر چه بیشتر  
 شما داکتر صاحب آینده .  
 ✕ خاطره همایون بهر زاد  
 از لیسه مریم :  
 فکاهی ( خرافات ) تان جالب  
 است ، به صفحه ( بوجی خنده )  
 سپرده شد تا همه بخندند در  
 باره فرخ زاد چیزهای  
 جالبی به نشر خواهد رسید  
 همایون باشید .  
 ✕ خجسته نیکو از صف ۱۶  
 لیسه زرفونه :  
 دوست عزیز ! هر چه مطلب  
 جالب و تصاویر جالب به مجله  
 تان بفرستید . ( زهی سعادتمند  
 خوش می شوم ولی به شرطیکه  
 واقعا مطلب و تصاویر و عکس  
 های جالب باشد . با زور نالست  
 مورد نظر تان صاحب صورت می  
 گیرد و داستانهایش را نیز چاپ  
 خواهم کرد .  
 ✕ رابعه کریمزاد :  
 انتقاد تان را به ( نزدیک بین )  
 گفتم ( نزدیک ) بعد از ناراحتی  
 مینکنش را بشکند ، چون مجله ها  
 و مطالب چاپ شده آن شاهد  
 آن است که انتقاد شتابی  
 جاست چون در مجله سیاورن  
 مطالب سیاسی با کمترین فیصدی  
 چاپ میشود . امید است  
 صفحات مجله را دقیق بررسی

کرده و در قسمت انتقاد تان -  
 تجدید نظر کنید . ( و ) از دار -  
 باشی ) با وجود این بی انصافی  
 تان نسبت به محتوی مجله ،  
 بخشی از مطلب ارسال تان را  
 نشر میکند ، توجه کنید :  
 ( آسمان خیلی تحمل پرست  
 است هر وقت که به مهمانس  
 شب می رود ، هر چه ستاره الماس  
 گون که دارد به خود می آویزد  
 آن ها قدرت های رادوست  
 می داشت که همیشه در تاریکی  
 راه میرفت تا سایه اش در نبالش  
 نیاید .  
 موفق باشید .  
 ✕ محمد ظریف ظفر کوهستانی  
 از صف یازدهم لیسه مید آن  
 هوایی بگرم :  
 جان ( نزدیک بین ) مطلب  
 که حالا جالب است ، لقمه پس  
 از آن را میچایم ، چشم به راه  
 همکاری های بیشترتان . حالا  
 لقمه چرب از مطالب ارسال  
 تان :  
 ( یاد ایامی کمین هم کامرانی  
 داشتیم  
 کاکو ها و فرور نوجوانی  
 داشتیم  
 زبرد ست از دست من ، از زنده گو  
 بیزار بود  
 عمره امر ، د صد راز نهان  
 داشتیم  
 خود را برج اهل کرده ، لانی  
 میزد  
 بر سر از مویک منار اسمانی داشتیم  
 ✕ هستی سروش محصل طب  
 اطفال انستیتوت طب کابل :  
 ( نزدیک بین ) عرض میدارد  
 که خوشا به حال شما که هم شاعر  
 هستید و هم ( داکتر ) به هر حال  
 ( پنجره باز ) عنوان سروده تان  
 است که آن را همین لحظه  
 نشر میکنم :  
 ( دامن پنجره بسته خاموشی  
 بود  
 که فقط در هم  
 یک نفر کرد ازین پنجره بسته  
 عبور

شعسوار ی ز کمینگاه سرور  
 محل گام همان ها بر مفرور هنوز  
 روز و شب در دل این راه چنین  
 انداز است  
 و به این شوق  
 که شبی برگردد .  
 سالها شد که دگر پنجره  
 باز است .  
 موفق و داکتر باشید .  
 ✕ محمد شفیع ( دانشیار ) از  
 صف دوازدهم لیسه عرض کنید :  
 ( نزدیک بین ) ، گوش های  
 ناشنوا ( راز در باشی ) را تاب داد  
 تا دیگر کاری نکند که مطالب جا -  
 لب خوانندگان را ، بی هوده  
 و عده چاپ بدهد بل جنس  
 آن را در همین صفحه ( از دور -  
 و از نزدیک ) نشر کند ، تا هم خرما  
 شود و هم صواب یا ( نواب ) -  
 حالا قسمتی جالبی از مطلب روان  
 کرده گر تان :  
 ( عشق ، شعله ایست که اگر  
 از آتش دوستم دنگیرد ، نبر و  
 خواهد نشست )  
 ( عشق برده دل فریبی است  
 که بروحش سراپی زنده گسی  
 کشیده میشود )  
 ✕ فریده امید محصل  
 سال اول بو هنجی فارسی :  
 دوست عزیز ! از این که علاقه  
 مند شعر هستید و میخواهید  
 شعر خوب شوید . ( نزدیک بین )  
 قلبا برای تان تبریک میگوید .  
 سروده تان به مسوول صفحه  
 شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد  
 که نشر کند یا نه . ولی تا وقت  
 چاپ آن ، ( راز در باشی ) شما  
 توصیه میکند که نامی نتوانید شعر  
 بخوانید ، چون استعدادش را  
 دارید . صبر کنید به نظرم نتیجه  
 ارزیابی شعر تان رسید . حالا  
 قسمتی از سروده تان را نشر  
 میکنم :  
 ( چشمانت نمود چی را خواهد  
 داشت ؟  
 نمیدانم ، شاید ، به یک جنگل  
 سبز بر طراوت مانده  
 و شاید هم به خشم در پای

کیودمانند  
 و شاید به یک شب تاریک سیاه  
 امید وار باشید .  
 ✕ سهیلا عزیز ی و نور  
 عزیز ی :  
 کاکا ( راز در باشی ) شما  
 هم با هزاران چشم سفیدی به  
 نامه تان پاسخ میدهد ، و از جمله  
 مطالب ارسال تان یک مطلب  
 را انتخاب میکنیم برای چاپ ،  
 توجه کنید :  
 ( القاب شخصیت های  
 معروف جهان .  
 ۱- پدر اختراع ادیسون  
 امریکایی .  
 ۲- پدر فلسفه : ارسطو  
 یونانی .  
 ۳- پدر طب یونان :سقراط  
 ۴- پدر طب معالجوی  
 اچولی سینا .  
 عزیز باشید .  
 ✕ رضوانه ایلم از لیسه  
 زرفونه :  
 درست قبل از ( انتشار صدای  
 ملانصر الدین ) فکاهی تان را  
 انتشار میدهم :  
 عربی مشغول نماز خواندن  
 بود ، و نقاشی تعریف و تمجید  
 از او میکردند و میگفتند :  
 خیلی آدم دیندار و موقه .  
 نسبت که با حضور و خشوع  
 نماز میخواند . . .  
 هر چه نماز خود را قطع کرده  
 گفت :  
 در همین حال ، روزه هم  
 دارم .  
 سرفراز باشید .  
 ✕ نظیم و فاکو هستانی  
 از لیسه مریم :  
 کاکا ( نزدیک بین ) تان  
 از ( کار خوب ) و ( خاطره قهرمان )  
 چیزی جالب ( چیز ) جالبی  
 دستگیرش نشد . ( چیز ) دیگری  
 بفرستید حتی چاپ میشود اگر  
 نشد ماملامت .  
 با وفا باشید .

من کیستم؟

من یک صدایم، یک گفتار  
در تنگن، یک سکوت در فرساده  
یک نمانده در دنیا، یک خشم  
در صمیمیت، یک معتاد در رشکستن.  
نه! من یک صداقت این هستم  
که صراحت فولادی دایم. من یک  
خوشبختی در سپاه ام و سلا  
برف سبز در زمستان، که رویش  
راد رخوش دارد و هاران و ابا  
خسود.

من در عشق زناه نمیخواهم و در  
درد دوا، چرا که من خوشبختی  
سپاه دایم که آنرا در نامه  
سپیدی نگه داشته و هنوز گسه  
سالها گذشته اند، زنده گی من  
به انداز همان نامه است که  
از فرستادن به کسی دلم میلرزد.  
شاید من میخک سپاه تو باشم  
و تو هم عزیز من که هدیه خدا این  
تو از من برسدی؟  
.. قادر به ترک همدیگر خواهیم  
بود؟



نه!

چرا که این نه تو بی زنده  
منم. این ما. بی ما. ی  
ما، فراتر ازین و تویت این ما خود  
عشق است، فراتر از خاطره ها  
ترک کردن! چه واژه زشتی، که هرگز  
با چنین نفرین نمی شناختن  
تو همان ماهی کوچک طلایی خود  
بهایم هستی که سکوت را تفسیر  
مقتضای خوابهایم را تعبیر.  
من در تو بودم، شما سر  
گردانم.  
تو از من برسدی؟  
.. چرا عشق در خود عشق  
نیست؟

چرا که درسی باکی احساس  
وحسادت حساس بودن، آرامش  
از پروانه بی هستی که برای زندگی  
کردن چیزهای زیبایی داری تا  
برای سوختن.

عشق برای تو چیست؟  
یک تقاضا؟  
یک نمانده؟  
ایا تو چقدر برای زنده کسی  
کردن رنگ و حشانه صراحت  
دیوانه بی داری که برای ترک

صدا داده ام.  
تو کیستی؟  
تو یک صراحتی که در کنگی کسی  
تو نباشی که در وسعت چشمها  
پت میروسی. شاید تو یک دردی  
که سخت دلپذیری و در میان از تو  
آرامش نیستی آرامش بود نیست  
در جان درد آبدی است من  
گفته بودم. تو تکلیف یک رفتگی  
تا ادای یک آمدن باشی. اما  
وقتی از نبودن و نیاندن با من  
حرف میزنی، چقدر بی صداقتی  
در تو لایز میشود، که نمیتوانی  
آنرا پنهان کنی.  
عشق در تو یک عمارت نیست که  
آرامش باشد. یک آمدن نیست که  
رفتن داشته باشد. شاید، عشق  
یک نرسیدن خوشبخت است. یک  
بایز جاودان. یک میخکی که  
هنوز سپاه نشده، یک صراحت  
فولادی که سرابایت را تهین کرده.  
اما تو هم مثل من در آیی شدن  
پاسپاه بودن آن به تو دیده نشده  
می.

شش نمیکنی. من عشق را در  
جاودانگی آن دوست دایم عشق  
یک نمانده است که جستجو کنی  
خوشبختی و بافتن زیبایی است  
من بر ختمم. تو وقتی گلی را میکنی  
با او چه میکنی؟  
برای یافتن باسخ، ناراحتی  
مقبولی در او افتاده شد، گفت  
میخواهم بزرگتر نشود. گفتیم  
من گلی هستم که مرا کنده می.  
و سپس در ناراحتی، ارم نشد.  
شاید میخواستیم چیزی بنویسیم  
برای او نوشتیم.  
.. تو خود خاطره بی هستی. در  
امتداد یک نگاه، تو بالاتر از بند او  
عشقی که عاشق بودن را در خوشی  
داری محقق چقدر درد بکنند  
تا بقدر برسد.  
من ترا در خود می پام مثل یک  
صدا، مثل زنگوله های یک عهد  
نا بسته و ناگسسته هیانه هایم را  
این صدا آنرا گرفته است. من  
خوابهایم را که آبهای داشت  
جان خسته ام هستند. به این

آشنایی ما از کوجه خوشبختی  
ایهام میگردد. من رنگ بر لاده  
این تقاضا را میدهم. اما در  
آبی ما سپاه بودنش به تردید  
بودم. او برایم از میخک های  
خود میگفت. از گل میخک را در  
ست داشت و همیشه باغ خود  
داشت. او از درد نگفتی هست  
فرهاد میکرد وین از نمانده  
خوابهایم حکایه داشت. شاید آن  
نمانده ماهی طلایی کوچکی بود  
که من فقط در رویاها او را داشتم  
من برسدی؟  
.. تو میخک سپاه داری؟  
او خابوش ماند. نهاد ام چرا  
برسدی. من برایش از تعریف  
عشق گفتم: عشق مثل شعری است  
که میخوانش و از آن لذت میبری  
میشوی. اما برای خواننده شعر  
هیچوقت اولین شعر، آخرین شعر  
نخواهد بود. اما از این باور برایم  
میداد که: نه، عشق مثل شعری  
است که میخوانش و هرگز فراموش



زبانی پندار و آیی است . من  
به آن رشک می برم . اجازه بد  
بگویم : حسادت می شود . این  
بالاتر از خوشبختی سباه نیست .  
من در خود سرگردانم و بی بینم  
تو هم در حمله خود نمیتوانی بین  
نگویی که : من نیافته توام ، من  
تفاهم توام . و من چقدر بایسد  
باور هام را تکرار کنم چقدر باید  
به این باور خود تاکید کنم که :  
خوشبختی - در فاصله یک انتظار  
میرسد ، تا به پایان نرسد . من  
حلقه های تنه را به کوه هدیه  
میدم ، تا دیواری سنگین باشند  
بحای پیوند نا آشنا زنده گی  
را دریا عاباهم پیوند میزنند .  
تو بمن نوشته بودی :

میخواهی بگوئی ، ولسی  
نگفتن را خوشتر میبایی .  
نه ، من میخواهم بگویم شاید  
این نتوانستن است که مرا در -  
کوجه ابحام نگه میدارد . درد من ،  
نگفتن تو ، نتوانستن رگفتن  
است . نیتانم برای کدام جا -  
زدانه بی بگویم به جلال خوابهایم  
شاید این جاودانه های همیشه  
معتبر باشند ، شاید این جلال  
خوابهایم توباشی . تو از رویکنسی  
من ساده تر باشم ، تا خود را در من  
راحت تر ببایی ، اما من برای این  
راحت بودن ، چقدر مضطرب میباشم  
تو چیز های زیبایی برای زنده گی  
کردن داری اما تو نمیتوانی یک  
" شمه " باشی در آج فرور  
تو نمیتوانی یک همعه آرام  
باشی در دل آب . تو شکوه و غرور  
رفتن در آب هستی ، که از نیالت  
موجها میرویند . تو الهه ان مو -  
جهاستی پیش تو چقدر رجاود انگ  
را در خود داری .

تو بمن نوشته یی :  
" هر چیز در خودش زیبا -  
ست . من در نیک پنداری ، باور  
مند بودن ، راه خود را برگزیده ام ،  
اما در زنده گی نمیتوانم صرفه  
بگویم گل میخک را می بینم  
زیرا شاید میخک دیگر توباشی  
ومن برای یک ، دوس ندانم و -

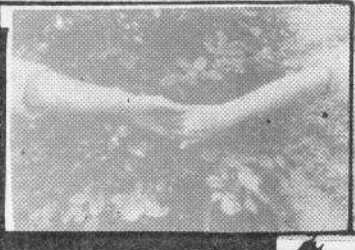
استان کوتاه



نیتوانم ترا میخک دم بگویم .  
پس زنده گی چقدر در سهیل  
بودنش دشوار است ؟  
این باور توک ، صراحت  
است ، چقدر خود را با این زیبایی  
وحشی نزدیک می یابم ، چرا که  
تو یک صراحت وحشی هستی  
ومن یک صداقت آیی . صراحت  
و صداقت دو هزاد هم اندر در  
جستجوی هم ، دو نیافته هم اند  
برای تفاهم یک حقیقت . راه که  
چقدر ما حقیقت را در خود  
داریم .

من به تو نوشتم :  
" تو یک غزل عاشقانه یی که  
هیچگاه من به آهنگ آن نپرسم  
من کوتاه مصرع شعری هستم  
که در دیوان خود سرگردانم  
تا وزن خود را بیابم . من یک شعر  
کوتاهم که از بلندی معنی می لغزم  
من غزل آهنگ نیافته یی هستم که  
در طرح های خود سرگردانم  
من از کوجه ابحام مغضای حاده  
هام آیم . چرا که " رسوایی  
شعامت است " کاش من غوغای  
بلند حاده های مزدحم شهرم  
میبودم ، تا تو مرا در از حلام  
خوشبخت آن سالها بیس  
می یافتی . من برایت هدیه یی  
دارم : آرامتر ، عاشقانه تر ، با این  
سطرها چشمانت را می بوسم .  
تو حتما چشمانت را می بنندی ،  
تا من زیبایی را که در نیافته ام  
بهرتر ببینم ، تا من در فاصله  
رسیدن به تو از خود بپرسم ، تا  
خوشبختیم ، به پایان نرسد . تو حتما  
چشمانت را با زیبایی من بندی .

من به جلوه گاه دیدارم -  
میدیدم ، به عمان دیواری که  
یک پنجره داشت . من از پشت  
پرده آبی آن پنجره به آسمان  
خاکستری رنگه که در دل سباه  
و خوشبخت شب به خواب میرفت  
حسرت میکردم شب در خوشبختی  
سباه خود چراغهایش را خاموش  
ساخته بود . من پنجره را نگشودم  
چرا که ترسیدم شاید شیشه های



شکسته آن بر سر کود کاش پیوزد  
که در پختگی شب برای گرفتن  
نوبت به نانوائی میرفتند . من  
با خوشبختی سباه شب سخن -  
نگفتم ، تنها میخک سباه شب  
را ببودم و خوشبختی اش را باور  
کردم . من در آب خود را دیدم  
اضطراب بودم . من در سکوت  
خود را دیدم : موجی از رفتن  
بودم . من در آنچه از تکسول  
خود بهار شدیم و این تصویر مرا -  
از زنده گی می ترسانند .

آشب اودر برابر آنچه یس  
نشسته بود . شمع های در دیده  
گانش مسوخت . او میتوانست  
زیبایی اش را بهتر ببیند .  
من آن سوختن را دوست  
داشتم ، انکار خودم بودم که  
مسوختم ، انکار میخک سباه بودم  
جای آن شمع آرزو میکردم آن  
سوختن پایان نیابد . اود را بینه  
و آب و شمع های نوروزان زیبایی  
خود را تجربه میکرد و چیز های  
زیبایی را که برای زنده گی کردن  
داشت . من آنجا باور های گذشته  
خود را می سوزاندم . او آشب  
تفاهم یک حقیقت میشد . همه  
باور میکردند و میگفتند :  
( زنده گی خوشبخت ))

من باز در برابر دیواری فرار  
داشتم که یک پنجره داشت .  
میتوانستم خوشبختی شب را بهتر  
درک کنم و در سباهی خوشبخت  
مثل آسمان آبی سر به خواب  
بگذرانم خوابی که به جستجوی  
ابها میرفتند . صدای باد را  
شنیدم که شیشه پنجره را -  
پخته آن شمع ها ناگهان  
خاموش شدند ، در سکوت تاریک  
شب صدای تعنیت های آن جشن  
را میخک سباه باخود به خانه آورده  
بود . چه حافظه یی ! چرا باید  
آن تعنیت ها را در زنده گی داشت  
چرا که آنجا در برابر آبیله و شمع  
های نوروزان جای میخک سباه  
نبود ، جای میخک من در خوشبختی  
سباه شب بود . آنجا میخک سرخ  
میتوانست خوشبخت باشد

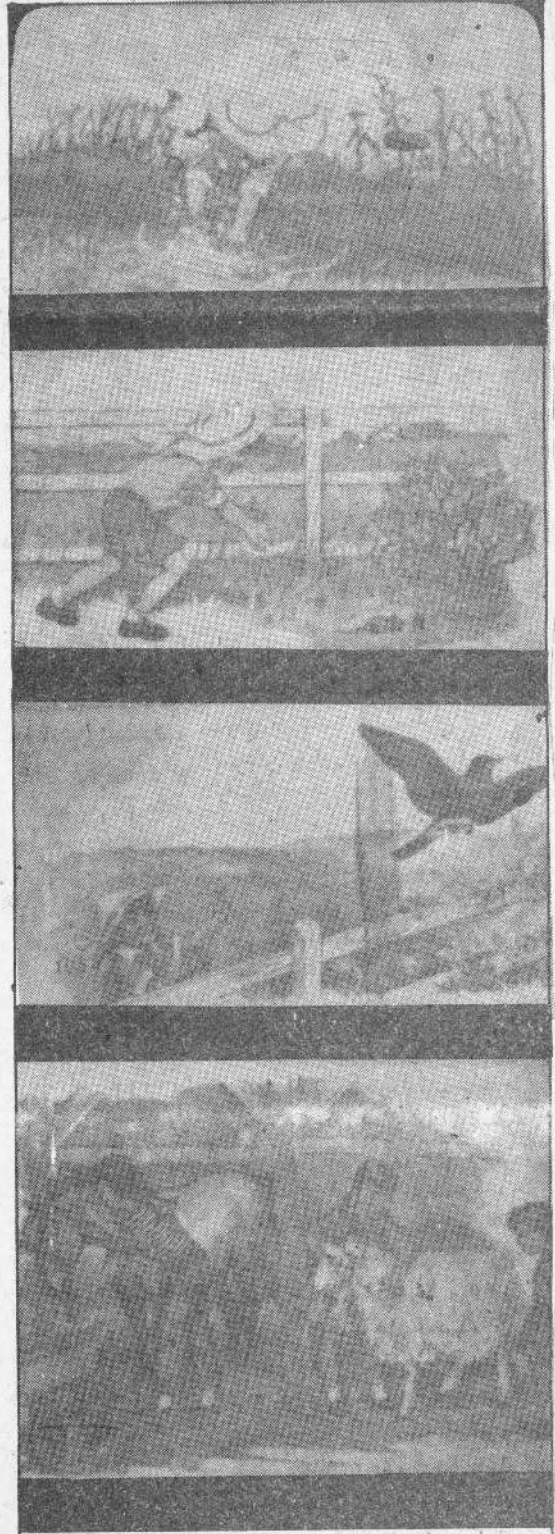
# سپا و ورسا

## من تنبل نیستم

تمام ظرف های چای چه شده  
 وشکستند برادرم قهرشدم و مرا  
 دشنام داده گفتم: (( چرا  
 اینقدر بیگانه و تنبل هستی  
 مرا بیست دوستانم شرماند ی ))  
 من رفتم و درخانه گریه کردم،  
 هیچکس با من گپ نزد فقط که  
 گناه از من باشد نه بدن نه  
 مادر و نه برادر - هیچکس  
 به گناه خود اعتراض نمیکردند  
 و فقط مرا مقرر دانستند از آن  
 روز به بعد تصمیم گرفتم که دیگر  
 به هیچ کارخانه دست نزنم  
 و همانطور کردم اما باز هم مرا بد  
 دشنام داد که چرا کار نمیکنم  
 مادر هم قهرشده برادرم حسرت  
 نزد یک بود که مرا با سیلی بزند  
 که چرا نمیکم من رفتم و با خواهر  
 خوانده ام که همسایه ما است  
 درد دل کردم خواهر خوانده ام  
 گفت: (( خیر است تو از زده نشو  
 هر طفلی که نوبه کارخانه شروع  
 کند اشتباه میکند، تو باید متوجه  
 کارهای خود باشی، مثلا وقتی  
 که گیلان آب را بر ساختی باید  
 آنرا محکم می گرفتی و باید متوجه  
 می بودی که دست هایت چرب  
 نمی بود من که یادم آمد  
 بر استی آنروز دست هام چرب  
 بود که گیلان آب از دستم افتاد  
 دوستم گفت: همچنان وقتی  
 عینک های پدرت را می آوردی  
 یا هر چیزی دیگر باید متوجه



هر وقتی میخواهم کاری را انجام  
 بدهم، تصادفاً از چشمم خراب  
 میشود چند روز پیش مادر  
 گفت: (( برو بچم یک گیلان  
 آب بیا)) وقتی گیلان را بر  
 از آب ساختم ناگهان گیلان  
 از زدم افتاد و شکست مادر بسیار  
 قهر شده اما من هیچ گناه  
 نداشتم یک روز بدو گفتم:  
 (( برو عینک هام را بیا)) وقتی  
 عینکهایم را گرفتم بسیار دست  
 کردم که خراب نشود، اما متوجه  
 نبودم که دفعته دروازه را بر  
 در باز کرد و دروازه شیشه  
 عینک بدو خورد و آنرا شکستند  
 بسیار ناراضم شدم اشکهایم  
 سرازیر شد، بدن بسیار قهرشده  
 اما من هیچ گناه نداشتم ما در  
 بدو مراد دشنام دادند گفتند:  
 (( تو بسیار بیگانه و تنبل هستی  
 هر چیزی را می شکستی ))  
 برادرم کلانم که در یوهنتون  
 میخوانده چند روز پیش با دوستان  
 خود در خانه ما بود برادرم بن  
 گفت: (( خواهر جان برو کسی  
 چای بیا)) وقتی چای را ما  
 در آماده ساختن من بتوس  
 ظرف های چای را برداشتم  
 و به اتاق معلمان بردم اما  
 همینکه میخواستم به داخل اتاق  
 بروم برادرم با عجله از اتاق  
 بیرون برآمد و با شتابی که داشت  
 متوجه نشد و با من تصادم کرد



تصاویر فوق رایبه دقت ببینید بعد از بر اساس  
 آن یک قصه بنویسید و ما ارسال کنید، برای  
 بهترین قصه بر اساس قرعه جایزه داده میشود.



# کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچک است به تخنك علاقه زیاد دارد . هر نوع پرزه جات را جمع آوري مي كند و ساعت ها با آن مصروف بازي ميشود . پنهان از نظريه رومادريك خنطه مي از پرزه جات را جمع آوري كرده است . بسيار كودك با حوصله است و خوش دارد همبازي هاي زيادي داشته باشد . با يسهل طفلانه را بسيار خوش دارد .

همچنان او را خواهر كوچكش بسيار بهرمان و دوست است



## برويزجان

بيننده كوچك تلوزيون كه موسيقي را بيشتر دوست دارد .

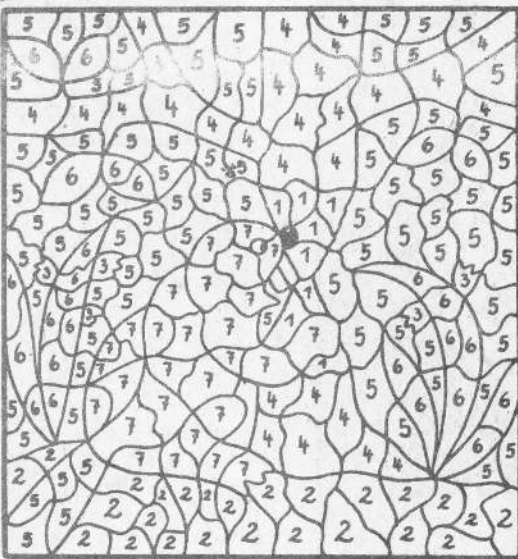


از اين لحاظ بايد با احتيا ط باشي و بلي وقتي كه در خانه برادر بزرگت بود تو نبايد ظرف هاي چاي را كه گران بود و زورت نميرسد مي بردي تو - بايد كارهاي را انجام دهی كه تواناي آنرا داري و زورت به آن بوسه هیچ طفل خورد کار هاست را نبايد انجام بدهد كه تواناي آنرا ندارد . از آن روزه بعد وقتي كاري را انجام ميدادم با دقت كار ميكردم و خوب فكري كردم كه آيا ميتوانم آنرا انجام بدهم يانه ، وقتي مطمئن ميشدم به كار شروع ميكردم حالا هيچ چيز از بيشم خراب نميشد و كسي بمن نميگويد كه تبديل و بكاره .

من ...

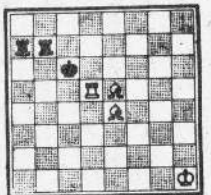
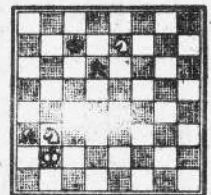
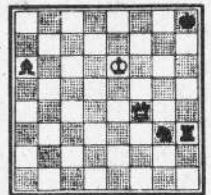
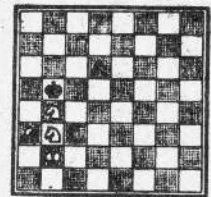
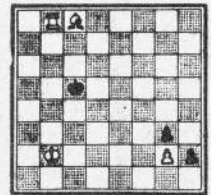
دروازه باشي و اگر كسي آنرا بازم نكند تو بايد فكري كه شايد كسي دروازه را باز كند

شماره هاي ارقام را چنين رنگه اينزي شايده :



۱- زرد ، ۲- نارنجي ، ۳- سبز ، ۴- انصاري ، ۵- آبي ، ۶- سبز و ۷- انصاري تيره

# شطرنج



انجام بازی را در نماه‌های بالایی مطالعه کنید: بنویسید که در چند حرکت بازی و در چند نماه سفید به پیروزی نایل می‌آید. به برنده جایزه کتاب علمی شطرنج هدیه داده میشود.

# پازل

## جدول

### افقی:

- ۱- نوح راکه موسیقی کلاسیک - هوا باز
- ۲- نیلسون بزرگ آلمانی که نظریه مشهوری درباره منظومه شمسی نیز دارد - از سواد ساختمانی
- ۳- خداوند (ج) - عددی پشتو - محبوب سانه - خلم نارسیده
- ۴- از آلات موسیقی - از سر - پالهای جالب تلویزیونی - سالی که گذشت

- ۵- کشور اتریشی که در آستانه آزادی قرار دارد - نام کنیزک شمال تلویزیونی جذاب برانلی

- ۶- نوحی داستان - گروهی حد انصال دو خشکی

- ۷- خوشحالی واکیزه گسی از نمایش دادنها

- ۸- طاقچه بالا - دنبال

- ۹- هنر پشه هندسی نقشه‌های منقش - اثری از شکسپیر

- ۱۰- تیم - اندیشه و هراس دتوق و بارک

- ۱۱- اثری از نویسنده امیکلی جان اشتاین بک - سوال

تلویزیونی فرانسوی که چند بار از تلویزیون به نشر رسیده است ۱۲- کرشمه و تقلید - از هنر پیشه های مشهور سیمای فرانسه، نبرنگ

۱۳- هنر - از دل برآید! وقتی که پذیرفته نشود - کشودن گره و مخلوط کردن چیزی در آب. ۱۴- پایتختی در اروپا -

سلسله بی در بین النهرین قدیم که آشور با نیپال از شاهان مشهورش بود ۱۵- اثری از ماکسیم گورکی - از ولایات کشور صودی:

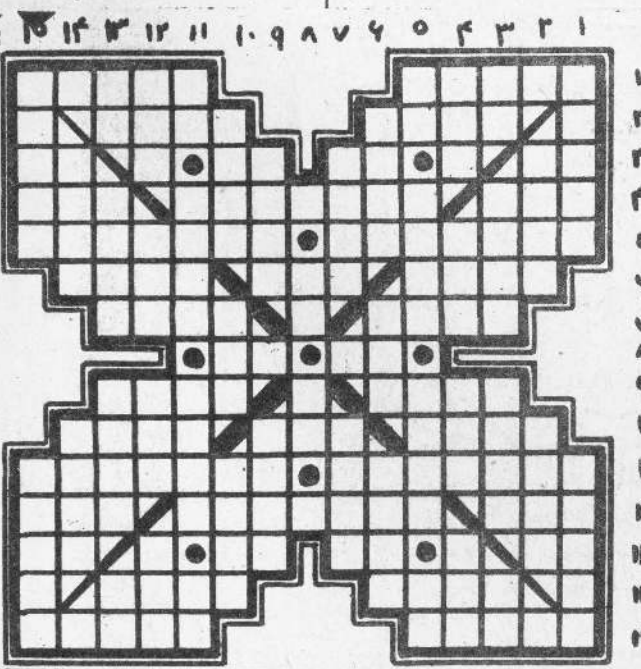
۱- از آرکسترهای از هم باشیده - باند بین المللی جنایات

۲- تیز و برنده - گاهس بسته شود!

۳- سخن صبح - اندیشه وطن - اعتنا و ترس - فرد گاه بوسه اش خوانند!

۴- حرفیست - از حیوانات وحشی - جایزه و سزاوار - سا - ختمان

۵- واحد پول جاپان اثریست از داستایوفسکی - نما - پیش با ساز و آواز - اکبر و صغرش را در آستان بجوید





# حل کنید - چایز بلیبرید

- ۶- مراجعت - از وسایل
- حمل و نقل - بملوانان
- ۷- از آلات موسیقی - تنه و هیکل
- ۸- سعی و کوشش - ضمیر
- ۹- از وسایل تزیین - سنگ
- ۱۰- مطالعه واحصائیه
- گیری مقدساتی - روستا و تفریق
- در از ترین شب سال
- ۱۱- برابر که نیازند
- نشانه ناترس باشد - لقب
- شاهان روسیه - نو و اسروزی
- پایانه روز
- ۱۲- شیشه کمره عکاسی -
- خود داری - نام دو شخص
- از وسایل قلبه
- ۱۳- ضم - از ستاره گان
- زیبای نپلهای هندی - پای
- اتومبیلها - نقش
- ۱۴- سنگ سخت - بدو
- زشت
- ۱۵- صورت نقاشی شده - شال
- سرشانه

## پاسخ تست های شماره گذشته

اکنون جوابهای را کماشغاب کرده اید بشمارید تا معلوم شود - اکثریت جوابها از کدام گروه است بحسب اینکه بیشتر جوابها از گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج)) و یا ((د)) باشد. شما به آن گروه تعلق دارید و می توانید نتیجه این تست را در زیر مطالعه کنید:

گروه الف: اعتماد به نفس شما ضعیف است و همین عامل اصلی فرار شما از قبول مسوولیت هاست، شما کمتر بخود انگاز دارید و در اغلب موارد چاره مشکلاتتان را از پدر و مادر یا بزرگتر هایتان و یاد و ستان تان میخواهید. اگر با تلقین و ترمیم بتوانید بر قدرت تصمیم گیری اعتماد به نفس خود بیفزایید و شخصیت بیشتری از خود نشان دهید، بی تردید شانس پرو -

پتان لبخند خواهد زد و موفقیت بیشتری بدست خواهید آورد. شما خوشبختانه امتیازات زیادی دارید و باید آنها را امتحان سازی تا به آرزوی تان برسید.

گروه ب: شما از آنجمله خترانی هستید که وقتی چیزی را میخواهید برای بدست آوردنش خود را به آب و آتش می زنید و هیچ عامل جلو دار تان نیست البته یاد تان باشد که شما با این روحیه و روش خاص، در نظر دوستان و اطرافیان تان دختری صبور و بی پروا معرفی شده اید شاید فکر می کنید خواستن همیشه توانستن است ولی باید دید آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش تلاش برای بدست آوردن را دارند؟ توصیه ما به شما اینست که منطقی تر باشید و قبل از هر تصمیم بیشتر فکر کنید در این صورت فقط به سراغ آن چیزهایی می روید که ارزشمند هستند.

گروه ج: شما دختری عاقل متعادل، پرتلاش و با هوش هستید و بیش از سن خود از رسایی و خستگی فکری برخوردارید. بی مطالعه تصمیم

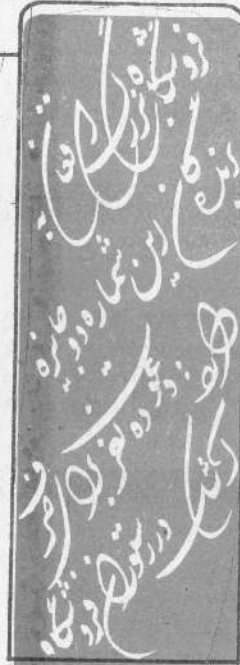
نمی گیرید و در عین حال فرصت های مناسب را با تردید های بیجا از دست نمیدید روحیه شما به گونه ایست که همه عوامل و صفات لازم را برای دستیابی به موفقیت در اختیار دارید به همین جهت شانس هم با شما است.

گروه د: شما کسی بیشتر از بقیه به خلاقیت و خلاقیت خود را به کار می ریزید و خود را یک قربانی تصور نمی کنید. چرا؟ آیا دلیل پاره می نسازد سالی های ظاهری؟ پایه خاطر عقده های روحی و شکست های عاطفی؟ اینزاید اید که مشکل شما هر چه باشد، غیر قابل حل نیست و کفایتی است که اتفاق دید و طرز جهان بینی خود را تغییر دهید تا زبده بینی و نومیادی به خوشبینی و امیدواری برسید. سعی کنید از خود بد را بپسندید و اندیشه های تلخ را دور بریزید همینقدر که زنده هستید زنده گو من کنید شانس است که بایست قدر آنرا بداند مسلم بدانید که ارزش نهادن به زندگی، شانس های دیگری را برایتان به همراه خواهد آورد.

## حل کننده گان

- همایون - شکیلا - کریمه - نورما
- توریالی - فنی - وحیده - ناهید
- حمید - شکیلا - شایبور - فواد
- کمیشکا - جواد - مرضیه - رشاد
- مسعود - زرمینه - جاوید
- نظیفه - میرویس - سینا - سیف اله
- شیر محمد - هوتکیار - سنجار - فیض
- پلوشه - سحر - فتح محمد - مرضیه
- فرزان - متین - کمال الدین - مهدی
- طهور - سوسن - زویا - خاطر
- رومان - لینا - سروش - لیسدا
- فواد - ویدا - شایبور - لیلی
- ساره - لیمه - مینه - ارمان - گاو
- اسپارتک

با ساس قره سوسن متین و محمد مهدی طهوری مستحق جایزه شناخته شدند.



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است، بمانند بپسندید.

# بررسی فال گونستریم



## متولدین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شما را نباشته است . منبع الهام بسیاری آفرینش کارهای هنری است . لطفاً قلم بدست بگیرید و آنچه را میخواهید بنویسید میگویند هر انسان شاعر است و میتواند نویسنده شود . دوستان تان را گرمی بدارید و هر وقت صبا بشود بد عاجلان رجا . یان بشنید و تاده شمار کنید .

متولدین ماه حمل : زنده گی همپنطور است هر وقت که چشم ضعیف میشود عینک بگذارید و هرگاه پامی لنگ عصای بگیرید . شما دقت کنید که عصا کمک کننده حرکت در زنده گی تان باشد بهم نیست عصای تانرا از چه انتخاب میکنید مهم اینست که چطور باید زنده گی را پیش ببرید . مطالعه و آموزش را همیشه سازید و ورزش را ترک نکنید .

## متولدین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصرومیت ایجاد کنید . تنهایی کاری مادر رنج هاست . کارهای شریخی از شما انسان بزرگی می سازد . هر کاری را که انجام میدید با یان آنرا حدی بزنید . مسافری برایتان نامه میفرستد و آرامشی ذهن شوش شمارا فرامیگیرد . (( روزی )) هر زنده گی جان را خداوند از زانی می کند .

## متولدین ماه ثور :

موسیقی بشنوید . موسیقی هم میتواند بیماری شمارا معالجه نماید . دست افتاده بی راه گرفته اید . ر تمام عمر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوی همینگی برخوردار گشته اید . هر ماد روی در انتظار دارید که فرزند شان برای آنها عصابی بیوی شود . فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

## متولدین ماه قوس :

از گوشه گیری بگریزید . هر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهای دراز را دور از خوشی ها بگذراند . شمر های را که دوست دارید همیشه بخوانید چونکه برای شما آرامش می بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید در تید پلی آب و هوا خود را محافظت کنید .

## متولدین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده گی جان بسلاست می برید . دعای خیر در حق شما زیاد است چرا که هر عمل نیک در قبال خود نیکی دارد . رنجی را که به خاطر انسان های مستمند می برید برجاست اما با آنها چه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد را کمک کنید .

## متولدین ماه جدی :

شایستگی بزرگی را دارید . برای شما عشق بزرگی در انتظار است آنرا درک کنید زنده گی تان را با آن رنگین سازید . متأهلین به زودی در قضا خانواد خود خوشی های خواهند داشت هر زستانی می گذرد و رنج هرگز دایی نیست شما معایب زیادی را پشت سر گذاشته اید و اینک فصل آبی زنده گی تان فرارسیده .

## متولدین ماه سرطان :

خورد و گیری را کنار بگذارید و سعت نظر داشته باشید . زواند وزی کار شایسته نیست چه هیچکس زده های انداخته خود را تا پایان مصرف نتوانسته است بهتر است همانقدر بدست آورید که صورت دارید . بخل و کینه نشانه های بسیار بد برای یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دور کنید عیب های تان پاک میشود .

## متولدین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوی صمیمیت می آید . هر کجایی که ازدحام است محبت انسانها را نشان میدهد . شما از تعالی به سوی ازدحام گرم مردمان بروید و به یاری هر کس برسید . پلی درست است که گفته اند انسان را شادی و فم است و این دو فرا راه هر کس میرسد .

## متولدین ماه اسد :

دوسال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده گی تان انتخاب دقیق داشته باشید و شریک خوبی برای زنده گی تان برگزینید . مرد مداری تان را همه می ستایند اما توجه کنید نه به شوخی شور و نه به شرفی زیاد افتدال را نگهدارید .

## متولدین ماه حوت :

آرزوی شما آرزوی همه است و آرزوی همگانی را خداوند زود تر آورده می سازد جنگ حتما پایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی در احترام ساده برای مردم مسن و نیازمندی که هر روز کارش می گذرد . بیوی برنی است که حتماً بهر نام خانه جوان شما باردنی است .

## متولدین ماه سنبله :

بسیاری ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیاری برای استفاده موثر تر داشته های زنده گی شما را کمک می کند که دست و گریبان با مشکلات نشوید . پلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرا که ریغ می کند .



# لکي فايڦ

## ۵۵۵



وقتي محفل خوشي تان د لکسي فايڦ باشد د ر تمام عمر  
خوش و خوشبخت ميا شيد .  
رستوران لکو فايڦ براي چاشت هر هره شعري آماده  
بند پيرايي است . فراموش نکيد هر چاشت ساعت ۱ — ۰۲  
آد رس : شعر نومقابل مسجد جامع شير پور  
تيلفون ( ۲۰۴۱۰ )

۱۱۹



ACKU  
مسلک  
Ds  
350  
220

صنایع ملی  
بزرگترین  
بوھک ساخت وطن

لذو میل از کات فیروز گاہ  
ایر مویان خاوره ما تا ز بسید

فروشگاه

بزرگ افغان

همه روزہ از ساعت ۲ تا ۱۱  
رستوران فرومگا همیشه در خدمت شہریان است  
غذای خوب، قیمت مناسب، وقت را تنها بزرگ کنید



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**